# دانشمندان نامی اسلام

**شامل :**

شرح حال ۵۰ نفر از علماء و دانشمندان و هنرمندان اسلامی در علوم و فنون مختلفه و نمونه ای از آثار و افکار و ابتکارات آنها با پاره‌ای اطلاعات تاریخی و جغرافیائی راجع به بعضی شهرها در دورهٔ عظمت و تمدن اسلام و برخی حکایات و داستانهای شگفت آمیز علمی و اخلاقی مربوط به آنان .

تألیف دانشمند محترم آقای :

سیّد محمود خیری

ناشر :




تهران خیابان ناصرخسرو تلفن : ٥٠٤٠٦

۱۳۳۷

## مقدمه

کشورهای‌اسلامی قرن‌ها مهد تمدن بشمار میرفته وانوار علم‌ومعرفت از ممالك اسلام به تمام دنیا پرتوافکن میشده است . سیادت سیاسی‌درشرق وغرب و تفوق علم و دانش در آسیا و اروپا وهمچنین ثروت واقتصاد دنیا دردست مسلمانان بود .

يك سلسله پیش آمدها و حوادث سیاسی و تغییرات اقتصادی که در تاریخ کشور های اسلامی روی داد نور معرفت را بتدریج در این کشورها خاموش ساخت . تا عاقبت کار بجائی رسید که این کشورها که قرنها ، پیش‌آهنك تمدن مادی و معنوی بودند از کاروان علم و هنر عقب ماندند و دچار رکودوانحطاطی شدندکه مدتها بطول‌انجامید واخیرا بآخرین‌مرحله شدت خود رسید .

دراین اواخر تغییرات دیگری روی دادکه فصل جدیدی در تاریخ‌این کشورها گشود ، و مسلمانان را به تجدید عظمت گذشته امیدوار ساخت . دیوار جهل وانحطاط که‌بدور این ممالك کشیده شده بود تا حدودی‌درهم

فرو ریخت . اندیشهٔ خلاق از دایره تحدید خارج شد . لیکن متاسفانه این حوادث هنگامی رخ داد که ما مراحل بیشماری از دنیای متمدن عقب‌مانده بودیم. برای جبران گذشته ورسیدن به کاروان تمدن چاره‌ای بنظر نرسید جز استفاده از تمدن مادی ومعنوی غرب که در این زمان سرلوحه آمال عناصر هوشیار کشورهای مسلمان گردیده . و در این مدت که مسلمین درگرداب جهالت غوطه ور بودند . غربیان نه فقط در ثروت و تجمل و فنون و صنایع گوناگون که از اسلام و دانشمندان اسلامی ریشه و الهام گرفته اند ؛ پیشرفتهای شایانی نمودند بلکه در علوم و معارف خودمان هم از ما جلو افتاده‌اند ، یعنی کتابهای تاریخی وعلمی مخصوص بما را نیز برده وزینت بخش کتابخانه‌های مهم خود قرار داده و استفاده مینمایند و مارا بکلی از گذشته خود و علوم وفنون وسیادت و عظمتی که داشتیم بی خبر گذاشته‌اند و همه جا آثار دانشمندان گذشته و حالیه خودشانرا که بیشتر پایه و ریشه معلومات خود را از کتابهای اسلامی و افکار دانشمندان اسلام اخذ کرده و بصورت امروزی و بمقتضای وقت و زمان در آورده اند ، برخ جهانیان میکشند .

علاوه براینکه ما رابه هیچ میشمارند گذشته ما راکه نیز ممکن‌است در ماغروری ایجاد کند خیلی مبهم و تاریك نشان میدهند که چیزی از آن مفهوم نگردد حتی بوجود بعضی دانشمندان و معلومات پاره‌ای دیگر بنظر تردید بلکه انکار مینگرند و باستثنای چند تن از شعراء و دانشمندان ما که شهرت جهانی دارند وگاهی بقلم وزبان میآورند از دیگران هیچگونه نامی نمی‌برند . ما هم بواسطه فقر وضعف علمی وعدم قدرت و توانائی فرهنگی که داریم بناچار بیشتر اطلاعات خود رااز آنها اقتباس واخذمیکنیم و آنچه راکه‌خود داشته‌ایم ازدیگران تمنا مینمائیم .

وعلت آن نیز اینست که نه تنها بطور کامل و بمقدار کافی شرح‌حال ونمونه ای از کتابهای خوب وآثار گذشتگان ما ، دراختیارعامه مردم‌نیست بلکه اینگونه کتب مفیددردسترس خواص هم نمی باشد وبطوری فراموشی و حجاب ضخیم عدم شناسائی بین ما و علماء و دانشمندان و مفاخر تاریخی

گذشته ما آویخته اند که ده تن از آنان را نمی‌توانیم شماره کنیم .

در صورتیکه مفاخر علمی و فنی مسلمین و دانشمندان اسلامی بسیار و قرنها کشورهای با عظمت اسلامی بر روی علم و دانش و سیاست وفنون گوناگون آنان مستقر و استوار بوده است

مردم دانش دوست شناسائی و معرفت احوال اسلاف وگذشتگان را بالفطره طالب وراغب بوده بخصوص آشنائی از گذشتگانی که دارای آثار علمی وهنری ورشحات فکری باشند . اما متأسفانه بطوریکه دربالا اشاره شد وسیله دسترسی بکتابخانه‌هـای عمومی و یا خصوصی که عامه از آن بهره‌مند شوند و همچنین کتابهائی بزبان ساده و روشن که جوانان و مردم کم سواد بتوانند در این باره از آنها استفاده نمایند خیلی کم و نادراست و بیشتر کتابهای موجود بطور پراکنده وبه‌سبك نگارشهای دشوار قدیمو عباراتی مخلوط با لغات عربی و یا بزبانهای بیگانه نگاشته شده است و چون قابل استفاده برای هر کس نیست چنانکه دسترسی هم باین قبیل کتب پیدا کنند از خواندن آن‌ها صرفنظر مینمایند .

بالجمله اینجانب از مدتها پیش آرزومند بودم که شمه‌ای ازسرگذشت وشرح حالی مختصر از دانشمندان و هنرمندان اسلامی را بزبانی ساده که در حدود فهم هر خواننده باشد تألیف نمایم .

و حتی‌الامکان سعی شد ضمن شرح حال هریك ازآنان پارهٔ اشعار ـ داستان ـ روایات اخلاقی و فکاهی و اطلاعات گوناگون مناسب ذکرشود که ایجادخستگی و کسالت در خواننده ننموده و موجب تنوع مطالب گردد

امید است این تألیف ناچیز که نمونه و فهرست کوچکی است از اسلاف و نیاکان اسلامی ما ، خوانندگان علاقمند را بفکر تحقیق و تدقیق انداخته و با سعی و کوشش خود غبار فراموشی وگذشت زمان را ازچهرهٔ تابناك تمدن اسلام و فرهنك درخشان آن برگیرند . در خاتمه ممکن است لغزشهائی در تهیهٔ پاره‌ای مطالب که مورد اختلاف نویسندگان بوده و یا بواسطهٔ مغلوط و محدود بودن کتب مورد مطالعه ویا نحوهٔ دیگر رخ داده باشد و کسانیکه آشنائی باین قبیل تألیفات دارند میدانند که تا چه انداز

سخت ومشکل است مطالبی از گوشه و کنار جمع آوری کرد که بامحدود بودن وسائل از سهو و خطا مصون باشد .

با همه اینها بسیار ممنون خواهم شد چنانچه ارباب فضل ودانش سهو وخطائی مشاهده فرمودند با ذکر مدرك آگاهم فرمایند تادرچاپهای دیگر به تصحیح آن پردازم .

**سید محمود خیری**

# دانشمندان نامی اسلام



# ۱ـ محمد زکریای رازی

## نخستین پزشک نامی در سبک معالجات جدید
## و از شیمی دانهای عالیمقام جهان

**رازی** در سال ۸٥٤ میلادی (۲٤۰ هجری) در **ری** متولد شد و بطوریکه سلیمان‌بن حسان میگوید « در اوان جوانی عود مینواخته و آواز میخوانده پس از آنکه خط عذارش دمید بسوی فلسفه و طب و کیمیا[1] شتافت تا آنکه پیشوای این دانش گردید » ولی بعضی دیگر از مورخین را عقیده بر اینستکه رازی در کودکی وجوانی بفرا گرفتن علم مشغول بود و برخلاف میل پدر از تجارت دوری گزیده و بکسب علم پرداخت. ابتدا در کیمیا وسحر مطالعاتی نمود. سپس بفرا گرفتن رشتهٔ طب مشغول شد و در سال ۸۹٤ میلادی **بری** مراجعت کرد و بمعالجه بیماران مشغول شد و بالاخره بیمارستانی تحت ریاست خود تأسیس کرد. در این بیمارستان‌هنگام معاینه بیماران نخست شاگردان‌مبتدی بمعاینه بیماران مشغول میشدند و سپس شاگردانی که سابقه بیشتری داشتند بمعاینه میپرداختند و چنانچه آنها نیز از تشخیص عاجز میشدند

(۱) رازی درشیمی و تجزیه و ترکیب ادویه و عناصرمهارتی بسزا داشته و در ردیف اولین شیمی دانهای عصر خود بوده و از این رو در تاریخ شیمی جهان مقامی بلند یافته. وفات رازی باغلب احتمال در سال ۳۲۰ و یا ۳۲۲ اتفاق افتاده است.

رازی خود بمعاینه بیمار مشغول میشد و در حضور شاگردان در باره وضع عمومی بیمار و مرض او بحث و گفتگو میکرد .

باین ترتیب میتوان گفت رازی نخستین کسی است که با سبکی جدید بمعالجه بیماران و آموزش علم طب همت گماشته است .

پس از مدتی کار و کوشش رازی به بغداد که محیط مناسبتری برای تکمیل علم بود مراجعت کرد و باردیگر بافاده علم و دانش مشغول شد و ریاست بیمارستان بغداد را قبول کرد .

در این بیمارستان برای هریك از بیماریها بخش مخصوصی وجود داشت . بیماران امراض داخلی ، خارجی ، چشم ، شکسته بندی وغیره ، هر یك بقسمت مربوطه رجوع میکردند و پزشکانی که در آن رشته تخصص بیشتری داشتند بمعالجه آنها مشغول میشدند .

رازی از برکت تبحر و کفایتیکه در رشته طب داشت مورد نظر خلفاء و شخصیتهای بزرگ زمان قرار گرفت و هرکس ببیماری سختی مبتلا میشد نزد او میشتافت . رازی مردی خوشخو و ملایم بود و با فقراء و بینوایان بچشم عطوفت ومهربانی مینگریست و با کوشش بسیار برای سلامتی آنها صرف وقت میکرد و با آنکه میتوانست از موقعیت خود برای کسب مال و مقام استفاده کند از تحصیل علم و کمك به بینوایان غافل نبود .

**اکتشافات علمی رازی**

در ایامیکه زکریای رازی به تجسس اکسیر اعظم اشتغال داشت با کتشافات علمی بزرگی توفیق یافت که تنهاهمین کشفیات برای جاوید ماندن نام این مرد کافیست ازجمله موادیکه بهمت او کشف شده الکل و اسید

سولفوریك (جوهر گوگرد) میباشد. رازی الکل رااز تقطیر موادقندی و نشاسته پیداکرد و با این اکتشافات فصل جدیدی در تاریخ طب و دواسازی گشوده شد. جوهر گوگرد را نیز از تجزیه سولفات دو فر (زاج سبز) پیداکرد.

رازی برای اینکه بتواند بتحقیقات علمی ادامه دهد ناچار آلات و ادواتی اختراع کرد که از آنجمله قرع و انبیق هائی که برای فعل و انفعالات شیمیائی تهیه کرده است قابل ذکر است و میگویند رازی گفته است که: تجربه، بهتر و بیشتر از علم انسان را بحقایق امور آشنا میکند.

**مقام علمی او**

اغلب محققین و دانشوران بمقام و ارزش علمی رازی اشاره کرده اند از جمله بوعلی سینا از تبحر و تخصص رازی سخن میگوید و از خرمن دانش او خوشه چینی میکنند این جملات منسوب برازی است.

«..هرگاه طبیب عالم و مریض مطیع باشد درنگ بیماری کم میشود. در ابتدای بیماری تا قوه و نیروی بیمار از بین نرفته است باید بسرعت بمعالجه پرداخت.

رازی دانشمند و محققی مادی بود و میتوان وی را از نخستین کسانی دانست که خود را از ظلمات عقاید خرافی رها ساخته وقدم در میدان عمل و مشاهده و تجربه گذاشته و از برکت فعالیت مداومی که بخرج داده دراین راه موفقیتهای بزرگی کسب کرده است.

یکی از کتابهای او مربوط بمرض آبله و سرخجه است که از سال ۱۴۹۸ تا ۱۸۶۶ چهل مرتبه بزبانهای گوناگون چاپ شده در این کتاب این دو مرض با وضوح تمام بیان وتشریح شده است (آبله باتب طولانی

احساس درد در پشت . خارش در بینی و لرز درخواب آغاز میشودعلائم اصلی آن احساس درد با تب . قرمزی شدید در گونه‌ها و چشمان و احساس فشار در بدن‌است. درد گلو و سینه.سختی تنفس . سرفه.خشکی دهان . غلظت بزاق . گرفتگی صدا . حس درد و فشار در سر از علائم آنست . )

دلبستگی رازی بامور تجربی و تحقیقی و بیزاری او از روش تخیلی اطباء همعصر خود سبب گردید که مردم قشری و متعصب‌وطبیب نمایان، زبان بطعن او بگشایند . ازجمله کعبی در باره او چنین گفت : «توادعای کمیاگری کردی در حالیکه نتوانستی ده دینار کابین زنت‌را در محضرقاضی بپردازی. تومدعی‌طبابت هستی‌درحالیکه نتوانستی‌چشمانت را معالجه کنی تاکور شد[1] . تو مدعی ستاره شناسی و نجوم هستی و حال‌آنکه از بدبختی‌ها و گرفتاریهائی که دچار شدی بی‌خبر بودی .»

**تألیفات و آثار رازی**

آثار و مصنفات رازی راز ۱۳۸ تا ۲۳۸ کتاب ورساله نوشته‌اند از جمله ابن‌الندیم ۱۶۸ وابوریحان‌بیرونی ۱۸٤ کتاب ورساله باو نسبت میدهند . چون اکثر آثارزکریای‌رازی‌بزبان عربی‌نوشته شده اروپائیان بغلط او را پزشك عرب خوانده‌اند .امروزاز آثار گرانبهای رازی بیش‌از ۳۰ جلد باقی‌نمانده‌و آنهاهم‌در کتابخانه‌های‌معروف جهان‌پراکنده‌است .

---

[1] گویند رازی در بدایت حال بمناسبت شغل زرگری که داشته است به صنعت اکسیر پرداخته و در اثر بخار و دخان عقاقیر و ادویه چشمهایش ورم کرد و برای معالجه به طبیبی مراجعه نموده آن طبیب نیز پانصداشرفی طلا برای‌حق المعالجه ازاوگرفته و گفت کیمیاهمین‌است نه عملیات تو !!.

مهمترین و گرانبها ترین آثار رازی کتاب (الحاوی) و(منصوری) است کتاب الحاوی در حقیقت یك دایرة المعارف طبی است که ثمره آزمایشهای شخصی اوست . غیر ازاین دوائر ، رازی راجع بموضوعات مختصر رسالات متعدد منتشر کرده ومسائل مختلف راباوضوح وسادگی بیان کرده است کتاب الحاوی بنا بگفتهٔ (ابن ابی‌اصبیعه) بزرگترین کتاب طبی است که در آن جمیع بیماریها با ذکر عقیده متقدمین و متأخرین بیان و توضیح شده است .

درنسخه خطی جلد چهارم و پنجم الحاوی که در سال ۵۷۱هجری تحریر یافته درپیرامون امراض معده .اسهال .صفرا . اسهال‌اطفال .قولنجها ضمادها. خفقانهای معدی . افرجه مختلفه بحث کرده وراجع بدرمان‌هر بیماری باذکر عقیده دانشمندان سلف مطالب جالبی بیان شده است و در جلد ششم این کتاب در اطراف بیماری کبد . طحال . امعاء. دیابت سنگها . بیماریهای تناسلی . مثانه .کلیه . مفاصل . بواسیر . بیماری‌مقعد نقرس. جرب . عرق النساء . دملها . زخمها . نبض‌ها . صداع . بیماریهای دماغ . چشم . اقسام تب‌ها . هواها . شهرها . سرطان . و بیماریهای رحم سخن گفته است در این کتاب مأخذ تحقیق و آراء اطباء قدیم نظیر بقراط و جالینوس‌مورد مطالعه وانتقاد قرار گرفته‌است .

دیگرازآثارنفیس رازی کتاب (الفصول) است که در مقدمه چنین نوشته است ( چون کتاب فصول بقراط رااز حیث عدم نظم وتفصیل برای طالبین علم مشکل دیدم برآن شدم که به آن نظم ونسقی داده وبصورت کتاب مقدماتی برای دانشجویان رشته طب درآورم . ) این کتاب‌دارای ۲۹ فصل‌است که اهم فصول آن عبارتست از ترکیب انسان . مزاج و

اقسام آن. هوا ها و اقسام آن. آب و برف و یخ. ورزش وخواص آن. حمام وخواص آن. خواب و بیداری. احتیاج بغذا. و بهترین طرز تغذیه. داروهای مسهله. شراب. جماع و نزدیکی. ترکیب داروها. بیماریهاو علل آن. نبض. تنفس. بحران وغیره. رازی دریکی از آثار خودمیگوید: «در بعضی موارد پرهیز زیاد و امساك درغذا نه تنها موجب بهبود حال نمیشود بلکه سبب ضعف تدریجی مریض خواهد گردید. طبیب باید حتی الامکان برای بیمار غذائی راکه طالب است تجویز کند.

**اسلوب کار رازی** رازی اولین کسی است که در هزار واند سال پیش بگزارش حال بیماران توجه داشته است و این اسلوب چنانکه میدانیم امروز در بیمارستانها معمول است طبق این روش، سابقه ناخوشی بیمار. امراض خانوادگی او. علل و اسباب مربوط به بیماری او موردنظرقرار میگیرد. رازی در یکی از آثارخود می نویسد. «عبدالله ابن سواد بحمله های تبی هرروزه و گاهی یك در میان مبتلا بوده و این حملات ازکمی و زیادی ادرار شروع میگردید. چنین تصور کردم که ممکن است بیمار زخمی درکلیه داشته باشد پس از چندی چرك و فساد از مجرای ادرارش خارج شد بدین مناسبت به بیمار گفتم تب تو دیگر عود نخواهد کرد وچنین شد...» اطباء اسلامی چهار اثرمهم درطب ازخود بیادگار گذاشتند. نخست آنکه طب مشوش و پراکنده یونانی را مرتب کردند... دوم آنکه طب را ازصورت نظری بیرون آورده وطب عملی را ایجاد کردند... سوم آنکه علم الامراض را توسعه دادند. و بسیاری از بیماریها که تا آنزمان از آن اطلاع نداشتند درعالم طب وارد کردند.. چهارم آنکه اثر داروها را درطب ازنظر وظایف الاعضاء واردساختند. رازی کسیستکه دررأس اطباء عالم اسلام درهریك

از این چهار موضوع قدم بسیار بزرگ برداشته است.

رازی در رشته های دیگر علم وادب و حکمت نیز تتبع وتحقیق کرده و راجع بمسائل فلسفی ومفهوم زمان ومکان نیز آراء مادی‌جالبی ذکر کرده. علاوه براین‌در شیمی‌وتجزیه وترکیب ادویه وعناصراستادی و مهارت زیادی بخرج داده است.

از کلمات‌ظریفه اوست «مرض بسیار سریع الزوال است‌اگرطبیب دانا و مریض مطیع باشد و نیز باقدرت به طبابت غذائی معالجه دوائی غلط بوده و باامکان معالجه با دوای مفرد و قلیل الاجزاء نباید با دوای مرکب یاکثیرالاجزاء معالجه نمود.»

**داستان معالجهٔ تعجب آمیزرازی**

نظامی عروضی سمرقندی یکی ازفضلای نامور عصرخود بوده‌که علاوه برشعرو ادب‌درفلسفه‌ی ریاضی وطبیعیات بویژه در نجوم و طب‌مهارت داشته است. نظامی در مبحث طب داستانی چند از کیفیت معالجات نفسانی و نیزمداوای روحی‌که بوسیله اطبای‌هم عصر خود وی ویاپیشتر از وی بعمل‌آمده‌است‌حکایت مینماید:

از آنجمله میگوید «در بخاراپادشاه سامانی سخت بیمار گشت و چون مداوای پزشکان پایتخت‌بی ثمرماند پادشاه فرمانداد تامحمدرازی دانشمند شهیر‌زمانه را از ری بخراسان طلبیدند و مهماندارانی دتفرر گشتند تاوی را به بخارا برسانند.

در این مسافرت از حکیم رازی دو عمل‌شگفت انگیز بظهور آمد یکی ازآندو درااثنای مسافرتش به‌بخارا روی‌دادبدینقرار که وقتی‌رازی وهمراهانش از شهر مرو گذشته بکنار جیحون رسیدندکشتی مخصوص

پیش آمد تا آنها را از آب بگذراند.

(رود جیحون که نام دیگرش (آمودریا) میباشد گاهی میانه ۱۷ تا ۱۸ کیلو متر پهنا دارد و اکنون پلی که راه آهن ترکستان (راه ماورای خزر) از روی آن میگذرد متجاوز از یك فرسنك است.)

بالجمله حکیم از سوار شدن بر کشتی جداً دریغ و امتناع ورزید و در مقابل اصرار و ابرام مهمانداران پادشاه، پاسخ های سخت گفت و خشم گرفت. بالاخره بسرائی که شب را در آنجا گذرانیده بود بر گشت و در ظرف یك شب یك رساله طبی حاکی از طرق مداوای بیماری پادشاه تألیف کرده نام آنرا بنام پادشاه (معالجات منصوری) نهاد و بدست فرستاده دربار سپرده گفت در حضور شهریار عرضه بدار که راه معالجه و مداوا هرچه هست در این کتاب به تفصیل یاد شده دیگر آمدن اینجانب ضرورت ندارد. فرستاده چاپاری روانه بخارا شد و همراهان دیگرش را تأکید نمود باحکیم بمانند و تارسیدن دستور از بخارا نگذارند وی از کنار جیحون بر گردد. فرستاده پادشاه سامانی بعد از رسانیدن پیام حکیم با تعلیمات ملوکانه بی درنك بر گشت و چون بخدمت حکیم رسید تا توانست خواهش و تمنا و نرمی و ملایمت بکار برد و از الطاف گوناگون شاه و درباریان وعده و نویدها داد و بعد از انکه دید نرمی و تعارف بی اثر است بر طبق دستور پادشاه باکمك همراهان خود حکیم را گرفته ریسمان پیچ کرده عنفاً و جبراً در کشتی نشانیده از جیحون گذشتند و همینکه بخشکی رسیدند با بیم و وحشت بسیار دست و پای حکیم را گشودند، درحالیکه منتظر بودند تا او آزاد شد باخشم وغضب برخیزد از ضرب وشتم مأموران چیزی فرو گذار نکند، اما برخلاف انتظارخود

دیدند حکیم خندان و شادمان سوار اسب شد و همراهان را گفت روانه شوید تا زودتر به بخارا برسیم . فرستاده پادشاه با بهت وحیرت علت آن خشم و آن امتناع پیشین و این مسرت و رأفت و ملایمت را پرسیدند ؟ حکیم پاسخداد آیا از صد احتمال یك احتمال میرفت که کشتی بنابر تصادفی در جیحون غرق میشد . مردمان تا ابد میگفتند و می نوشتند که محمد رازی با آنهمه دعوی دانش وحکمت اسیر حرص و آز و طمع مال دنیا گشت و جان خود را فدای ذخایر دنیوی کرد اما پس از آنکه شما به عنف و جبر مرا در کشتی نشاندید عذر من خواسته شد و برفرض غرق شدن مردمان بدلسوزی ومحبت ازمن یادنموده مینوشتند محمد رازی را ظالمانه و بازور کشیده جانش را بهدر دادند .

حکیم رازی در بخارا همت به معالجه پادشاه گماشت ولی طول بیماری ، دماغ شاه را فرسوده ساخته وخسته گردانیده بود بنوعی که یقین داشت کمر و پاهایش کار نمیکند واعصاب درحال فلج افتاده است. حکیم بعداز همه مداواها وقتی موقع را برای معالجه نفسانی و روحی مقتضی دید بپادشاه گفت اینك موقع استحمام است و سپرده ام گرمابه را آماده سازند شاه باخستگی و ناامیدی از دراز شدن مدت مداوا و از اینکه هنوز بر اعصاب زانو وکمر خود تسلط نیافته است شکوه نمود حکیم پاسخداد ( برای تکمیل معالجه میبایست خداوند از دو چیز عزیزخود چشم بپوشند یکی اسب بادپیما و دیگری استر شهاب ) اسب و استر نامبرده در تندروی مشهور آفاق بودند و شبانه روزی سی فرسنك راه میرفتند پادشاه ناگزیر سخن حکیم را پذیرفته اسب و استر را فرمان داد باو تسلیم کردند و حکیم بملازم محرم خود گفت آندو مرکب را

بردرگاه کاخ نزدیك گرمابه آماده نگاه بدار . سپس شاه‌را بحمام برد و مقرر کرد هیچیك از بندگان پادشاهی تا احضار نشوند قدم بحمام نگذارند سپس شاه رادر گرمخانه نشانید و شربتی مخصوص که بقصد آخرین مداوا ضرور بود باو نوشانیده ساعتی انتظار کشید تا دانست که اینك دوا کارگرافتاده و آن ( گوارش ) یعنی شربت کار خود را کرده است آنگاه‌خنجر بدست گرفته دردرگاه گرمابه‌ایستاد خطاب‌به پادشاه آغاز دشنام گفتن نمود که‌ای‌نادان ستمکار شقی که خودت‌چنین‌ومادرت و پدرت چنان بودند تو مرا بعنف و جبر از جیحون گذرانیدی و خیال نکردی که باچون منی زور گفتن جانت را بخطر انداختن است .اکنون من فرزند حلال پدر خود نباشم اگر سینه تو را بااین خنجر نشکافم و چنین‌وچنان نکنم . آنقدر از این سخنان سخت وخشم انگیز گفت که پادشاه بیمار بحکم خشم فراوان براعصاب زبون خویش غالب آمده از جا پریده راست ایستاد . حکیم که چنان دید از گرمابه بیرون دویده بر اسب نشست‌و غلامش نیز سوار استر شده روبجیحون تاختندوروزدیگر از آن گذشته بودند . اما پادشاه پس از برخاستن وایستادن غش کردو و بعد از ساعتی بهوش آمد غلامان‌را آوازدادوچون‌پاسخی نشنید بالاخره ناچار شد بپای خود برخیزد و تا درگاه حمام بیاید .

عاقبت غلامان را فرا خواند ، که آمدند و او را بخوابگاه بردند و آنجا ساعتی بخفت وقتی بیدار شد در حال خود بهبودو سلامتی دید حکیم را احضار نمود ولی در هر جانب گشتند اثر وی را نیافتند . پادشاه با تامل و تفکر دانست که آن دشنام وتهدید وخشم و غضب‌تماماً ساختگی بوده و بقصد مداوا و معالجه‌ی وی از جانب حکیم بزرگوار

بعمل آمده است و غرض آن بوده که پادشاه براثر عصبانیت سخت باپاك جنبش ناگهانی بر اعصابش تسلط بیابد زیرا همینکه یکبار مسلط گشت بهبودی حاصل شده است.

روز دیگر فرستادگان ومأمورانی که بدنبال حکیم میگشتندخبر گذشتن او را ازجیحون آوردند پادشاه فرمان داد اسباب و اثاثه حکیم را با ارمغان‌ها و هدایای بسیار از هر قبیل بار کرده بمرو برده تسلیم او نمودند و نیز از املاك موقوفه طاهری اطراف ری که تولیت آن با پادشاهان خراسان بود مبلغ هنگفتی مقرر ساخت که همه ساله بعنوان مستمری بحضرت حکیم محمد رازی تسلیم گردد و آن مستمری تا پایان عمر باومیرسید.»

## ۲ـابوریحان بیرونی

### از بزرگترین دانشمندان نجوم و ریاضی درجهان

**ابوریحان بیرونی** یکی از فضلا ودانشمندان بزرك جهانست. وی درسال ۳٦۲ در بیرون « حوالی خوارزم » تولد یافت. قسمت اول عمرش درمحیط خوارزم سپری شد. وبعلت فضل وکمالی که داشت مورد توجه مأمون بن مأمون خوارزمشاه قرار گرفت. سپس بخدمت شمس المعالی قابوس رسیده وکتاب گرانبها ونفیس «الاثار الباقیه عن القرون الخالیه» را بنام او تألیف کرده است. علاقه ومحبت قابوس باین مرد دانشمندومحقق بحدی بود که میخواست دزکاخ خود محلی برای سکونت او تعیین کند ولی بیرونی نپذیرفت و زندگی آزاد را بر قیود درباری ترجیح داد. در همین ایام محمود غزنوی بدعوت دانشمندان میپردازد ولی چون مردی خشك ومتعصب بود اهل علم رغبت نزدیکی بااوراچندان نداشتند. آقای سعید نفیسی در این باره مینویسند « ... بیشتر دانشمندان آنزمان خراسان ازآنجمله ابن سینا و ابوریحان بیرونی از شعوبیه بوده‌اند و محمود بواسطه تعصب خشکی که‌داشت هریك ازاین نواحی راکه‌میگرفت در صدد تضییق برین گونه دانشمندان برمی آید. چنانکه در صدد برآمد ابن سینا وابوسهل مسیحی دانشمند معروف ریاضی را از دربارابوالعباس مأمون خوارزمشاه بغزنین نزد خود ببرد وچون ابن سینا و ابوسهل از

او اطمینان نداشتند ، نرفتند و از ترس او آواره شدند و ابونصرعراق و ابوالخیر خمار و ابوریحان بدربار او رفتند . دلبستگی فوق‌العاده ابوریحان بمسائل علمی کاملا معلوم میکرد که وی دعوت محمود را بدان جهت پذیرفته است که بهندوستان[۱] که درآنزمان یکی از مرکزهای دانش جهان بود نزدیکتر شود . چنانکه می‌بینیم چندبار با محمود بهندوستان رفته و در علوم هندی مخصوصاً ریاضیات و نجوم و تاریخ درآنجا مطالعه دقیق کرده است وزبان سنسکریت را فراگرفته و وی نخستین کسیستکه‌اطلاعات‌بسیار درست و جالبی در باره‌هندوستان در میان مسلمانان انتشار داده است ، چنانکه کتاب معروف او درباره هند هنوز معتبر است و سندیت‌دارد وباآخرین تحقیقاتی که دانشمندان جدید در بارهٔ هندوستان کرده‌اند وفق میدهد در سفرهای چند که ابو ریحان بهند کرده با دانشمندان آن سر زمین مصاحبت داشته و اطلاعات خود را درباره آن‌کشور از سرچشمه گرفته است. از تألیفات

۱ـ هندیها ملتی عظیم وباستانی هستند و از ایام خیلی قدیم دارای تاریخ و ادبیات و علوم و عادات و رسوم مخصوصی بوده‌اند تا آنجا که پادشاهان ایران از پزشکان هندی استمداد میکردند چنانکه انوشیروان برای بیمارستان خود (جندی‌شاپور) ازآنان کمك خواست . همچنین خلفای عباسی در آغاز کار اطبای هندی را برای معالجه امراض خود استخدام میکردند چه طریقه معالجات هندی غیر از طریقه یونانی و ایرانی میباشد. «کنکه» . «سنك‌هاك» «شاناك» وغیره‌ازپزشکان نامی‌هندی‌هستند که‌پاره‌ای از کتب‌طب هندی را بعربی ترجمه کرده‌اند. هندیها ستاره شناسی‌میدانستند وآراء و عقاید خود را در باره ستارگان درزیجی شرح داده بودند وزیج مزبور بدست‌عربها افتاد وبزبان عربی ترجمه‌شد وآنرا«سندهند» نامیدند. هندیهاارقام هندسی را اختراع کردند و طریقه‌خاصی درحساب‌ایجاد نمودند که عربها ازآنان اخذ کردند و اروپائیها از اعراب اخذ نمودند وپاره‌ای کتابهای موسیقی هندی را نیز مسلمانان بعربی ترجمه کردند .

ابوریحان پیداست که گذشته از زبان سانسکریت زبانهای عبری و سریانی را هم میدانسته است و این احاطه بزبانهای مختلف و وسعت اطلاع در هیچیك از دانشمندان کشور های اسلامی جمع نشده است ... دیگر از شواهد دلبستگی وشور این مرد بزرك در کار های علمی اینستکه در تراجم او نوشته اند که درسال، جز درروزهای جشن نوروز و مهرگان روزی از نگریستن بکتاب و اندیشه کردن و نوشتن و گفتگو کردن درمسائل علمی فارغ ننشست . دانشمندان زمانه همه‌وی را بزرك میداشتند چنانکه ابونصر منصوربن علی بن عراق دانشمند معروف آنزمان ۱۲ کتاب و ابوسهل عیسی بن یحی مسیحی ۱۲ کتاب دیگر بنام وی پرداخته‌اند .

شور وعشق ابوریحان برای فراگرفتن مطالب علمی باندازه‌ای بوده است که یاقوت درمعجم‌الادباء میگوید، ابوالحسن علی بن‌عیسی‌ولوالجی فقیه گفته‌است که من در دم مرك بدیدار ابوالریحان رفتم و چون مرا دید مسئله‌ای در فقه از من پرسید . گفتم در اینحال چه ضرورت دارد گفت اگر من از اینجهان بروم اینرابدانم بهتر از اینستکه ندانسته از جهان بروم من آن مسئله را برای او بیان کردم و او یادگرفت و چون از نزد او بیرون رفتم در راه بانك گریه و شیون خانواده‌اش راشنیدم که برمرگك او می گریستند ... »

بیرونی دررشته‌های مختلف علوم عصرخود دست داشته،مخصوصاً در ریاضیات . نجوم . حکمت . تاریخ . جغرافیا و طب و ادبیات آثاری گرانبها ازخود بیادگار گذاشته ۱۱۳ کتاب و رساله باو نسبت میدهند که‌ازآنجمله جزمعدودی باقی نیست . ازکتب گرانبهای تاریخی او کتاب

( آثار الباقیه عن القرون الخالیه است ) که در دربار قابوس تألیف کرد و اطلاعات سودمندی از مبدأ تاریخ ملل و عقاید و افکار آنها بدست میدهد .

دیگر از شاهکارهای بیرونی « تحقیق ماللهند من مقولة مقبوله فی‌العقل او مرذولة » میباشد که بنام **کتاب الهند** خوانده میشود دراین کتاب مدارك و اسناد زیادی درباره روایات وعقاید هنود میتوان یافت.
دیگر کتاب « قانون المسعودی فی الهیئته و النجوم » است که سلطان مسعود پس از تألیف آن‌مقدار یکبار فیل پول نقره بخانه او فرستادولی دانشمند از پذیرفتن آن خودداری کرد و بخزانه اوپس فرستاد .

در کتاب « الجماهر فی معرفة الجواهر » بیرونی تحقیقات جالبی در باره احجار و خواص آنها بعمل آورده است . علاوه بر این در مسائل طبیعی . حیوانات . نباتات و جمادات نیز مطالب جالبی نوشته است . علاوه بر آنچه گفته شد تعداد کثیری کتب ورسالات دیگر به این مرد محقق ودانشمند منسوب است که احصاء وشمارش آنها از حوصله این کتاب خارج است .

چنانکه دیدیم تألیفات این‌مرد بزرك به‌اقتضای زمان، بیشتر بزبان تازی است. تنها کتاب ( التفهیم لاوایل صناعت التنجیم ) را خود او از عربی بفارسی در آورده است وما برای آنکه طرز نگارش وحدود اطلاعات علمی آنزمان را بدست دهیم چند جمله از آنرا نقل میکنیم

باب سوم ـ حالهاء و آسمان وزمین ـ فلك چیست ؟ جسمیت چون گوی گردنده اندر جای خویش و اندر میان او چیزهاست که حرکت ایشان بسرشت خویش بخلاف حرکت فلك است . وما اندرمیان اوئیم و

او را فلك نام کرده‌اند از بهر حرکت او که گرد است ... و فیلسوفان او را «اثیر» نام همی کنند. فلك یکی است یا بیشتر؟.. فلك‌ها هشت گوی‌اند یك بر دیگر پیچیده همچون پیچیدن تویهای پیاز وفروترین فلکها آنستکه بما نزدیکتر است و ماه اندر او همی رود وهمی بر آید وفرود آید تنها بی‌هنباز ... کره دوم ... عطارد است وسوم آن زهره است . و چهارم آن آفتاب است . و پنجم آن مریخ . وششم آن مشتری . و هفتم آن زحل این گویهای هفت ستاره دونده‌اند ... ستارگان بیابانی‌را که ثابته خوانند ایشان را، یعنی ایستاده ... »

**نوروز چیست** ؟ نخستین روزاست ازفروردین‌ماه‌وازاینجهت‌روز نو نام کردند زیرا که پیشانی سال نواست وآنچ از پس‌اوست ازاین پنج روز همه جشنها است ... »

**مهرگان چیست** ؟ شانزدهم روز است از مهرماه و نامش مهر . و اندرین روز افریدون ظفریافت بر... ضحاك و بکوه دماوند بازداشت و روزها که سپس مهرگان است همه جشن اند برکردار آنچ از پس نوروز بود و ششم آن مهرگان بزرگ بود و ورام روز نام است و بدین دانندش ... »

**سلطان محمود و ابوریحان**

چنانکه مذکور شد ابوریحان در دربار علی خوارزمشاه مورداحترام وطرف محبت‌و نوازش شاهانه بود زیرا خوارزمشاه شخصاً مردی هنر پرور و دانش دوست بود وحسن سلوك وی با علماء و دانشمندان سبب شد که یکعده از بزرگترین مردان جهان فضل بجانب خوارزم سفر کنند چنانچه زمانی پیش آمد که ابوعلی سینا فیلسوف بزرك و شهیر

و ابوریحان استاد بی‌مانند ریاضیات و نجوم و عبدالمسیح عیسوی امام علوم پزشکی وطب وابونصرازدانشمندان بزرك وچند نفردیگردردربار خوارزم هم‌صحبت وهمدم شدند وپرتو فضل‌ودانش ایشان‌شهر اورگنج را بصورت آفتاب جهانتاب جلوه گرساخت که تمامی بلاد اسلام بلکه تمامی دنیای متمدن آنزمان بشهر مزبور رشك میبردند. اما روزگار همانطوریکه عادت اوست بر اجتماع و قران آن اختران نورپاش‌حسد برد و بزودی سنك تفرقه میان ایشان افکند .

حکمای بزرك مذکور در صحبت و معاشرت یکدیگرشادمان و خوشدل میزیستند وعلی خوارزمشاه روز وشب درمجلس ایشان حضور می‌یافت وازمنادمت وصحبت آنان سود میبرد .

از طرفی سلطان محمود غزنوی پادشاه پرنخوت و مغرور غزنین میخواست‌دربارش بوجود بزرگان دانش وعلم آراسته باشد زیرا شکوه سلطنت ودولت‌راآن عصرها بوجود عده بیشتری از علماء وادباء وشعراء ومورخان‌ونویسندگان تشخیص‌میدادند، همانطورکه‌اکنون نیزهرملتی که عدهٔ دانشمندانش بیشتراست دردیدهٔ اهل‌عالم محترم‌تراست، سلطان محمود به علی خوارزمشاه نامه نوشت تا آن شش نفردانشمندرابدربار

۱ـ سلطان محمود یکی از بزرگترین و مقتدرترین سلاطین دوره خود بوده که دولتی نیرومند تشکیل و برامرای صفاری و بازماندگان‌سامانی وآل زیار وآل بویه چیره شد وچندین بار باسپاهی گران بهندوستان‌لشکر کشید و بتخانه هندوان و ازآنجمله بتخانه سومنات را ویران ساخت و در جنگهای خود که نیت جهاد میکرد به نشر دیانت و تمدن اسلام درآن‌سامان میپرداخت و ازآن تاریخ دین اسلام درهندوستان رواج یافت .

وی گسیل دارد، اما از آنجا که محمود بتعصب مذهبی واستبداد فکری شهرت یافته بود و دانشمندان مزبور اکثر مذاق تشیع داشتند بعلاوه مشرب فلسفی آنان با مشرب‌خشك سلطان وفق‌نمیداد، بهیچ روی‌راضی بترك خوارزم وسفرغزنین نمی‌شدند تا بار دیگر محمود نامه‌ای تهدید-آمیز فرستاد و خوارزمشاه را بسپاه و پیلان کوه پیکر خود بیم داد و یکنفر سفیر با پول فراوان و وسایل مسافرت روانه نمود که دانشمندان شش گانه را با خود بیاورد - خوارزمشاه پنهانی با ایشان گفتگو کرده گفت از اطاعت‌سلطان محمودمرا چاره نیست اینك هر کدام مایل هستید برای سفر غزنین آماده شوید وهر کدام مایل نیستید شبانه‌ازشهر اور گنج بگریزید.

بوعلی‌سینا و برخی‌دیگرشبانه روبگرگان گریختند اماابوریحان با یکنفر دیگر از دانشمندان ناچار عازم غزنین شدند. لیکن از کینه درونی سلطان محمود امان نیافت که از صحبت وی نفرت داشته و از دربارش گریزان بود نظامی عروضی درکتاب چهار مقاله‌خودمینویسد:

«...محمود غزنوی روزی درقصرخود نشسته بود خطاب به‌ابوریحان بیرونی گفت من ازکدام یك ازاین‌چهاردربیرون خواهم رفت حساب‌کن در پاره‌ای کاغذ بنویس ابوریحان بکمك اسطرلاب حساب‌کرد و برپارهٔ کاغذ بنوشت.

سپس محمود فرمان داد که تیشه وبیل آوردندودر پنجمی کندنند وازآن دربیرون شد سپس کاغذابوریحان راآوردند نوشته بود (ازچهار در بیرون نشود بردیوار مشرق دری کنند و ازآن در بیرون شود ...) محمود سخت عصبانی شد و فرمان داد او را از بام بزمین اندازند اتفاقاً

بیرونی بردامی افتاد و آهسته بر زمین فرود آمد پس از چندی محمود از کرده خود پشیمان شد خواجه حسن میمندی جریان را گفت وابوریحان را نزد محمود برد، محمود گفت اگر هیچ چیز برتو پوشیده نیست چرا براینحال واقف نبودی؟ ابوریحان طالع تحویل خود بیرون آورد در آنجا ازاین ماجرا خبر داده بود محمود باز درغضب شد و مدت شش ماه او را زندانی کرد پس از آنکه سلطان محمود اجازه آزادی داد خطاب بوزیر خود گفت (پادشاهان چون کودك خردسال باشند سخن بروفق رأی ایشان باید گفت و به ابوریحان گفت (یا ابوریحان اگر خواهی که از من بر خوردار باشی سخن بر مراد من گوی نه بر سلطنت علم خویش)

بنابراین محمود بجرم اینکه چرا حکم نجومی ابوریحان درست درآمده است بالجاج و عناد کودکانه استاد را بپرتاب کردن از بام و شش ماه زندان محکوم نمود ولی بعداز آن همواره استاد محترم میزیست و غالباً در هجوم های مکرری که محمود باعنوان جهاد بجانب هند میبرد ابوریحان نیز ملتزم رکاب بود و از دانش و بینش وی منافع بزرگی عاید سلطان میگشت و از آنجمله واقعه زیر بود :

**بت ایستاده در وسط زمین و آسمان**

طی یکی از سفرهای هندوستان تنی چند از برهمنان که پیشوای دین برهما[1] هستند نزد سلطان آمده درخواست کردند با علمای اسلام که در اردو حاضر بودند مباحثه نمایند در اثنای مباحثات یکی از برهمنان[2]

---

۱ــ برهما نام خدای مورد پرستش هندوهای قدیم که خالق خدایان و عالم هستی بوده بعداً در سه وجود (خالق . پروردگار . نابود کننده) تجسم یافته و بدین ترتیب دین برهمائی بر اساس تثلیث قرار گرفته .

۲ــ بت پرستان هندوستان.

گفت برهما خدای بزرك دوست میدارد بصورتهای مختلف خود را نشان دهد چنانکه گاهی بصورت بت دروسط زمین و آسمان می‌ایستد. برهمن مزبور برای اثبات این دعوی حاضران را بدرون معبد برد که روی کوهی در همان نزدیکی بود و در تالار وسیعی از سنك پیکر بتی را نشان داد که نه بسقف چسبیده بود و نه بدیوارها و در وسط هوا بدون تکیه‌گاهی ایستاده بود. سلطان و درباریان و علمای اسلام حیران ماندند و بیم آن میرفت که از لشکریان تازه مسلمان از اهل هند بادیدن آن اعجاز از مسلمانی برگشته بازدیانت هندورا بپذیرند اما سلطان‌محمود استاد ابوریحان را احضار کرده علت آن معجزه را پرسید؟ استاد پس از مختصر وقتی فرمان داد قسمت کوچکی از دیوار تالار را خراب کرده سنگهای آنرا کندند ناگهان بت مزبور که همیشه راست ایستاده دستها به آسمان افراشته داشت رو بزمین کج شدوچون کارگران قدری بیشتر سنگهای دیوار را کندند بت بزمین افتاد حاضران غریو شادمانی کشیدند و برهمنان شرمنده شدند ـ سلطان از استاد راز آن عجایب‌را پرسید استاد باسادگی پاسخ داد ( اختراعی ظریف کرده بودند اما آنقدرها اهمیت نداشت استادان هند دیوارها وسقف و کف این تالار را با سنك مغناطیس ساخته‌اند وحساب جاذبهٔ آنرا بدقت رسیده‌اند و این بت را از آهن بوزن معینی ریخته‌اند و چون میزان جاذبه مغناطیس را شش جهت تالار برابر قرارداده بودند همینکه بت را بدرون تالار رسانیده‌اند خود بخود بالا رفته در وسط هوا قرار گرفته بود ولی ما باخراب کردن قسمتی ازدیوار آن تعادل را برهم زدیم و بت را سرنگون ساختیم . )

**ابوریحان والسنه مختلفه**

استاد ابوریحان در آغاز عمر بقصد آنکه کتب یونانرا در متن اصلی بخواند و دچاراشتباهات مترجم‌ها نشده باشد بفرا گرفتن زبانهای سریانی ویونانی کوشید بعدها که بهندوستان رفت ودر آنجا هم بمطالعه‌پرداخت بازهم بقصد آنکه کتب علمی و فلسفی هند را مستقیماً مطالعه کند بفرا- گرفتن زبان سانسکریت کوشید هر کس **کتاب الهند** راکه بقلم استاد نگارش‌یافته‌است دیده باشد ازوسعت معلومات ودانش‌وی درعلوم‌هندی البته بحیرت افتاده است .

از جمله کتابهای مشهور استاد چنانکه گفته شد یکی کتاب (التفهیم لاوایل صناعة التنجیم) در حدود ٤۲۰ درغزنه که بنام‌دوشیزه‌ئی ریحانه‌نام (دختر حسین خوارزمی که ازشاگردان خود درمقدمات‌هیئت واحکام نجوم بود) تألیف فرموده‌است وآندختر نیزازبانوان‌دانشمندعصر خود بوده است .

خلاصه ابوریحان بیرونی باشیخ الرئیس ابوعلی سینا بزرگترین علماء جامع و از اجله فضلای ایرانند و شاید در دوره درخشان تمدن اسلامی ثالثی برای این دو نفر پیدا نشده باشد. درکتاب فضلاء اسلامی که دردوره معاصر تألیف و چاپ شده درباره ابوریحان بیرونی مینویسد با وجود گذشت ایام ابوریحان وجودیست که هنوز از جهت فکر، جوان و تازه مینماید و از این لحاظ چنین بنظر میرسد که وی از فضلاء هم‌عصر ما بوده، جنس فکر وطریقه او درتحقیق تقریباً نظیر فکر وطریقه علماء معاصر است، درحدت فکر وانتقاد و تعلیل‌علل‌حوادث‌وعشق‌سوزان‌بتحقیق وتجسس صاحب مقام ممتازیست .

او مـانند **لئونارد دوینچی**[1] و **لایب نیتز**[2] در حکمت وتاریخ و ریاضیات و نجوم وجغرافیا استـاد شمرده میشد وشاعرومتتبع وعارف بالسنه مختلفه بود . حیثیت عمده او جمع حس تحقیق وذوق فلسفی و بیان مسائل بطریقه استدلالات ریاضی است . این عالم بزرك را دردوره قرون وسطی فضلای مغرب میشناختند و نام او سرزبانهـا بود و او را بعنوان Maitre Ali Baron که تحریفی ازاستاد البیرونی است: نام‌میبردند. **آثارالباقیه** او گنجینه تواریخی است که معمول ملل قدیمه یعنی ایرانیها ویونانیها ویهود وعیسویان و نسطوریها وصائبین ومردمان سعدوخوارزم بااطلاعات ومعلومات بسیاری راجع به آداب وعادات ملل قدیمه وقسمتی از آن درباره نجوم وحساب، مهمترین کتاب شمرده شده است **تحقیق ماللهند** ابوریحان درباب عقاید و آداب هندیهاست. این کتاب و کتاب آثارالباقیه

---

۱ــ لئوناردوینچی ــ نویسنده و ادیب ومهندس نقاش ومجسمه‌سازو سنگتراش نامی و بزرگترین دانشمند عصرخود در ایتالیا بوده که نظیر او را فقط در میان دانشمندان دوره تمدن اسلامی ایران میتوان یافت این نابغه علم و هنر تقریباً بکلیه علوم و معارف و هنرهای زیبای عصر خود آشنا و در غالب رشته‌های هنری و ادبی استاد مسلم بوده ودارای قریحه‌ای سرشار و قوه تخیل و ابتکار و هوش تند و خارق العاده‌ای بوده وقرن رنسانس ( نهضت ادبی و هنری ) ایتالیا متعلق باین دانشمند بزرك است .

( ۱۴۵۲ ـ ۱۵۱۹ م )

۲ــ لیب نیتز ـ فیلسوف وریاضی‌دان مشهور آلمانیست(۱۶۴۵-۱۷۱۶م) که معاصر با نیوتن ریاضی‌دان مشهورانگلیسی بوده ومانند او موازین علمی حساب دیفرانسیل راکشف کرده‌است. درعقاید فلسفی لیب نیتز یك فیلسوف ایده آلیست وطرفدار فرضیه فلسفی وحدت وجود بوده است .

را مستشرق معروف آلمانی ساخائو ، بعربی و انگلیسی ترجمه و طبع کرده است .

وفات ابوریحان بنا برمشهور درسال چهار صد وسی‌ام هجرت در غزنه که‌مرکزحکومت غزنویان‌بوده واواخرعمرش درآنجا توطن جسته میباشد ودرآنجا نیزمدفون است وبنوشته بعضی‌درسال چهارصد وچهل وبرخی دیگردرحدود چهارصد وپنجاه بوده است .

**غزنه** یا **غزنین** از شهرهای معتبرخراسان قدیم وپایتخت‌سلاطین غزنوی بوده که اکنون جزءکشور افغانستان ، همسایه شرقی ایرانست .

# ۲ـ شیخ الرئیس ابوعلی سینا

## بزرگترین فیلسوف و پزشک نامی و نخستین عالم‌میکروبها

**ابو علی سینا** یکی از دانشمندان بزرگ جهان در سال ۳۷۰ هجری «۹۸۰» میلادی در حوالی **بخارا** متولد شد و از عنفوان جوانی بکسب علم اشتغال داشت . میگویند در ۱۰ سالگی قرآن . اصول دین. ادبیات . نحو . صرف معانی و بیان را میدانسته و نزد یکنفر بقال بخارائی علم حساب را آموخته و در ۱۸ سالگی کلیه علوم معموله عصر خود مخصوصاً رشتهٔ طب را فرا گرفته و آثار فکری **اقلیدس** . **المجسطی** و **بطلمیوس** را مورد مطالعه قرار داده بود .

بعد ها بمطالعه آثار متا فیزیکی قدما ( ما بعد الطبیعه )سرگرم میشود و بقول خودش چهل بار کتاب ما بعد الطبیعه **ارسطو** را میخواند ولی مطالب آنرا درك نمیکند تا روزی بحکم تصادف کتابی در اغراض ما بعد الطبیعه از مؤلفات **ابو نصر فارابی** بدستش میافتد و با مطالعه آن بدرك گفته های ارسطو توفیق می یابد .

پس از آنکه بوعلی با موفقیت بیماری **نوح بن منصور سامانی** را معالجه کرد . بگنجینه کتب سامانیان دست یافت .

با اینکه سلطان محمود اورا بدربار خوددعوت کرد وی‌ازپذیرش این دعوت امتناع نمود زیرا چنانکه‌اشاره کردیم محمودسنی متعصبی‌بود

و بوعلی مذهب تشیع داشت ومانند پدر و برادرخویش بطایفه اسماعیلیه که از پیروان خلفای مصر بودند علاقه و دلبستگی داشت .

ابوعلی سینا بالاخره در اثر تهدید سلطان محمود بخارا را ترك گفت و دوره آوارگی و سرگردانی او شروع شد . در اینمدت بوعلی بخوارزم . ابیورد . گرگان . ری . قزوین . همدان . و اصفهان مسافرت کرد و هرجا که قدم میگذاشت شاگرد دانشمند و وفادارش **ابوعبید جرجانی** نیز با او بود و تا دم مرگ استاد خود را ترك نگفت . در این دوره بوعلی ازتحقیق و مطالعه غافل نبود وفعالیت های فرهنگی او در این دوره قابل توجه است .

ابوعلی سینا چندی وزارت **شمس الدوله دیلمی** را داشته بعد بگناه داشتن رابطه با والی اصفهان (پسرشمس الدوله) او را در قلعهٔ محبوس کرد . بوعلی در همانجا کتاب منطق خود را بنام (کتاب الشیاء) تمام کرد . این کتاب که یك دایرة المعارف فلسفی است مورد علاقه متعصبین و کهنه پرستان زمان نبود باید درنظرداشت که دراین ایام آراء و نظریات فلسفی چندان خریدار نداشت و فقها ، و اصحاب دین با این افکار و ناشرین آنها بدیدهٔ بغض و عداوت مینگریستند و فلسفه را کفر و فیلسوف راکافرمیخواندند . بااینکه ابن‌سینا بفلسفه اولی (متافیزیك) علاقه داشته مع ذلك دربعضی ازآثار او روح طغیان و مخالفت باعقاید و افکار قدما ، دیده میشود . ابن‌سینا باندازهٔ رازی به تجربه ومطالعات عملی توجه نداشت مع ذلك کتاب قانون او تاحدودسنه ۱٦۵۰ دربعضی از دانشگاه های اروپا تدریس میشد .

مبنای طب ابن سینا مانند سایر اطبای آنعصر طب **جالینوس**[۱] و **بقراط**[۲] وطب هندی بوده است .

قانون شامل پنج قسمت است ۱ـ کلیات ۲ـ ادویه مفرده ۳ـ امراض مخصوصه اعضاء ٤ـ امراض عمومی بدن ٥ـ ادویه مرکبه . علاوه براین ۲۲ جلد رساله دیگر درزمینه‌های مختلف برشته تحریر در آورده که از آنجمله است ادویه قلبیه . رساله در قولنج . حواشی قانون . قوانین و معالجات طبیه . کتاب مختصری در نبض . رساله کاسنی و غیره .

**مبارزه با تعصب**

ابن سینا بر خلاف ابن رشد اندیسی حکمت طبیعی ارسطو . وفلسفه مشائی اورا وحی منزل نمیداند و با صراحت میگوید « تعصب در علم و فلسفه مانند هر تقبص نشانه خامی و بیمایگی است و همیشه بضرر حقیقت تمام میشود وشأن خردمندان نیست . »

**غزالی** در شمار متعصبینی است که بمخالفت با آراء و افکار فلسفی ابن سینا برخاسته وآثار این دانشمندو گفته‌های ارسطو را بباد انتقاد گرفته است .

چون در این ایام بر اثر انتشار آثار ارسطو و سایر متفکرین

---

۱ـ جالینوس، طبیب وحکیم عالیقدر یونان است که درعصرخودسر آمد اطباء و طبیعین بشمار میرفته که مسافرتهای زیاد کرده و کتب نافعه بیش از صد جلد درطب وداروسازی داشته است .

۲ـ بقراط، طبیب بزرك یونان است که علم طب‌را سروصورتی دادو تجارب علمیه وعملیه خودرا مدون ساخت، اصول طب بقراطی تا چندقرن قبل مقبول علماء بود تمام کتب بقراط بعربی ترجمه شده و بزبان پهلوی زمان کسری درآمده است .

یونانی عده درباره صحت ادیان و مذاهب مشکوك شده بودند . جمعی از روحانیون بسر دستگی غزالی برای نجات دین و جلب محبت اهل کلام ، بجنك با فلسفه قیام نمودند . این فیلسوف اندلسی معتقد است که « مبارزه غزالی علیه او برای جلب نظر اصحاب دین بوده وگرنه غزالی شخصاً مردی صاحب نظر بود و پس از آنکه هیچ مذهبی اورا قانع نکرد راه انکار پیش گرفت و چون انکار صرف هم او را راضی نکرد لاجرم بزهد و درویشی توسل جست و میخواست بلکه در سماع درویشان گریبان خود را از دست عقل و استدلال مزاحم خلاص کند »

برخلاف غزالی ابن‌سینا عقل و استدلال را وسیله کشف مجهولات میشمارد و بعقیده بعضیها وی قبل از **دکارت** [1] بمبارزه با فلسفه ارسطو و منطق اسکولاستیك برخاسته و برخلاف کسانیکه علت هر حادثه را اراده خدا میدانند وی باوجود نقص علم در آندوره نظریات مادی‌جالبی اظهار کرده است . ازجمله او پیدایش کوه‌ها را بدو علت اساسی منسوب میدانست که یکی زمین لرزه و دیگری سیلاب است و در نتیجه سیلاب زمینهای نرم شسته شده ازبین‌میرود و قسمتهای‌سخت باقی میماند. سپس بوعلی برای اثبات نظریهٔ خود میگوید: «مؤید اینکه بعضی از کوه‌ها در

۱ ــ دکارت فیلسوف بزرك وریاضی‌معروف‌و آلهی‌مشهور فرانسه‌است که در ۳۱ مارس ۱۵۹۶ مسیحی متولد و ۱۱ فوریه ۱۶۵۰ وفات کرد . دکارت از فضلاء بزرگست که فوائد مهمه واصول نافعه در ریاضی وفلسفه آورده است و واضع هندسه تحلیلی و قسمتی از اصول مناظر و مرایا و تصویر در هندسه است. عقاید دکارت درفلسفه طرز استدلال سبك قدیم را منسوخ‌وطریقه کاملا جدیدی برای استدلال و تعقل بوجود آورد .

نتیجه سیلاب‌های سخت پدید آمده اینستکه در روی آنها آثار حیوانات بحری دیده میشود .»

این نظریات در دوره‌ای که علوم تجربی مراحل ابتدائی خود را طی میکردند بسیار جالب و قابل دقت است . میگویند ابن سینا ۱۲۰ رساله و کتاب در زمینه‌های مختلف فلسفی و علمی برشته تحریر در آورده که مهمترین آنها **کتاب الشفا** . **نجات و اشارات** . و **دانشنامه علائی** می باشد .

مقام علمی این مرد دانشمند را طوری که بیان میکنند مینویسند[1] که قرنها قبل از ظهور علم **میکرب شناسی** ، بوعلی اعلام کرد که بیماریها ممکن است بوسیله حیوانات کوچك نامرئی که در آب وجود دارد باشخاص سرایت کند . بعضی از پیشنهادات طبی ابن سینا هنوز ارزش خود را از دست نداده . وی منکر تأثیر حرکت ستارگان در احوال انسانها بود و بسعد و نحس کواکب عقیده نداشت بوعلی بدون اینکه وجود خدا را انکار کند « قدرت مطلق» او را محدود مینمود و تحولات و انقلابات طبیعی را مستقیماً محصول اراده الهی نمیدانست بلکه نتیجه قوانین معینی که از طرف خالق آفریده شده میشمرد .

ابن سینا از کسانیستکه فلسفه مشائین را بخوبی درك کرده و در مقام تفهیم مطالب آن بعامه مردم بر آمده است بهمین علت مورد بغض

۱ـ پیر رسو مینویسد که ابن سینا پرنس علوم دانش و طب را در دنیای اسلام چنان رونق داده که یکی از پادشاهان کاستیل که آب آورده بود برای معالجه بشهر قرطبه که یکی از شهرهای اسلامی بود در نزد دشمنان خود رفت و متوسل باطبای مسلمین گردید .

و نفرت اصحاب دین قرار گرفته است .

**مبارزه باتعبد و تقلید**

چیزیکه ابن‌سینا راازسایر متفکرین عصرخود متمایز میسازد اینستکه وی اهل تعبد و تقلید نبود و چنانکه خود گفته است در مطالبی که مورد اختلاف اهل بحث بود .. همواره تعصب ، هوای نفس و عادت وانس راکنار گذاشته و بمخالفت باآراء سخیف و غیر معقول برخاسته است . با اینکه او ارسطو را برجسته ترین افراد حکمت مشائین میداندمعتقد است کسانیکه بعداز ارسطو درمیدان‌علم قدم میگذارند باید خطاهای او را اصلاح کنند .

سپس ابن‌سینا میگویدکه بعضی چنان سرگرم میراث علمی گذشتگان هستند که فرصت مراجعه بعقل خود ندارند و اگر فرصتی بدست آورند حاضر نیستند که اشتباهات و لغزشهای آنان را اصلاح و جبران نمایند . اینها مردم بی‌ذوق و کم فهمی هستند زیرا که تحقیق و انتقاد بر آثار گذشتگان را بدعت میدانند و مخالفت با افکار متقدمین را کفر وضلال میشمرند .. باین ترتیب می‌بینیم که در قرن چهارم وپنجم هجری که مطابق با قرن ده ویازده میلادی است در ایران دانشمندان و متفکرینی پیدا شده‌اند که برخلاف علمای غرب و پیروان منطق اسکولاستیك بجای تعبد و تقلید خود در مقام اعلام نظریات جالبی بر آمده و حکومت عقل را بر نظریات متفکرین قدیم ترجیح داده‌اند

چنانکه اشاره کردیم بوعلی بتمام رشته‌های علوم‌زمان‌خود واقف بودودرحقیقت‌دایرةالمعارف‌عصرخودمحسوب‌میشد . اوبزرگترین‌طبیب، بهترین فیلسوف وحیوان شناس و زمین شناس زمان خود بودودرمنطق

شعر و موسیقی و سایر رشته‌های علمی عصر وارد بود . بهمین مناسبت در تاریخ تمدن و فرهنك جهان مقام بزرگی را احراز کرده است و آثارش از قرن دوازده تااواسط قرن ۱۷ چندین بار بزبان لاتین وسایر زبانها طبع ومورد استفاده دانشگاه‌ها واهل‌علم قرار گرفت. ابوعلی‌سینا باقتضای زمان مجبور بود که یك ارتباطی بین افکار مادی خودبانظریات جامد مذهبی بر قرار کند . بهمین علت گاه درآثار و افکار او باختلاف و تضاد مواجه میشویم با اینحال طرز تفکر و نحوهٔ تحقیق او نمونه مترقیترین افکار علمی شرق در آن ایام است .

پاره‌ای ازنظریات بدیع اوسبب گردید جمعی او راکافرخواندند. چنانکه خود او در یکی از رباعیاتش به این معنی اشاره میکند .

کفر چومنی گزاف وآسان نبود    محکمتر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آنهم کافر    پس در همه دهر یك مسلمان نبود

در رباعی دیگر خطاب بمردم جاهل و پرمدعا میگوید :

بااین‌دوسه نادان‌که چنان میدانند    از جهل که دانای‌جهان آنانند
خرباش که‌این‌جماعت ازفرط‌خری    هرکو،نه‌خراست کافرش میخوانند

اینك نمونه‌ای از آثار علمی این مرد دانشمند را بدست میدهیم .

**نمونه آثار**

ابوعلی سینادرمقدمه دانشنامه‌مینویسد«... باید مرخادمان مجلس وی را کتابی تصنیف کنم بپارسی دری‌که اندر وی اصلها و نکته‌هاء پنج علم از علما حکمت پیشینگان گرد آورم بغایت مختصری. یکی علم منطق‌که وی علم ترازو است و دوم علم‌طبیعیات‌که علم آن چیزهاست‌که بحس بشاید دیدواندر جنبش و گردشند و سوم علم هیأت و نهاد عالم و حال صورت و جنبش

آسمانها و ستارگان چنانکه باز نموده‌اند ... چهارم علم موسیقی و باز نمودن سبب سازو ناسازی آوازها و نهادن لحنها و پنجم علم آنچه بیرون از طبیعت است ... »

درکتاب **قراضه طبیعیات** مینویسد« وچون اندر مجلس شریف حدیث طبیعیات و کتب ارسطاطالیس اندرین باب همی رفت بفرمود این خادم را کتابی کند اندر مسائل طبیعی بر طریق سؤال و جواب بپارسی تا فائده آن عام باشد. این خادم آن مثال را امتثال کرد وقصد کرد تا از آنچ دیگران بگفته‌اند اندرین کتاب نیارد مگر چیزی که آن را مقدمه سازد مسئله دیگر را ویا بر سبیل اتفاق اندر افتد و این کتاب راموسوم کردم بقراضه طبیعیات »

**مرگ بوعلی**

سرگردانی دائمی . گذراندن قسمتی اززندگی در زندان . بیخوابی شبها . اشتغال بکارهای دولتی و علمی و شهوت رانی زیاد سبب گردید که این دانشمند نامی بقولی در ۵۷ سالگی بدرود حیات گوید . اشعارزیرمنسوب باوست .

از قعر گل سیاه تا اوج زحل  کردم همهٔ مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکروحیل  هر بند گشاده شد مگر بند اجل

ای کاش بدانمی که من کیستمی  سرگشته بعالم از پی چیستمی
گرمقبلم آسوده وخوش زیستمی  ورنه بهزار دیده بگریستمی

تا بادهٔ عشق در قدح ریخته‌اند  وندر پی عشق عاشق انگیخته‌اند
باجان روان بوعلی مهر علی  چون شیر وشکر بهم بر آمیخته‌اند

برصفحهٔ چهره از خط لم یزلی  معکوس نوشته گشته نام دوعلی
یك لام ودوعین بادو یای معکوس  ازحاجب وعین وانف باخط جلی

# حکایت وداستانی چند از بوعلی سینا

## ومعالجات عجیب او

**بیماری که تصور میکرد گاوشده** ـ یک حکایت قدیم راجع بمهارت بوعلی‌سینا درمعالجات طبی هست که درحدود ۱۲۰سال بعد از وفات او درکتاب چهار مقاله نظامی عروضی نقل آمده و در اینجا باختصار نقل میکنیم .

یکی از بزرگان آل بویه به بیماری مالیخولیا گرفتار شده بود و همواره تصور میکرد گاو شده است و همیشه مانند گاوی نعره میزد و میگفت قصاب بیاورید تا مرا بکشد زیرا از گوشت من هریسه مطبوعی میتوان پخت !

رفته رفته کار این بیمارسخت‌تر میشد چنانکه از خوردن امتناع کرد وتنها چیزی که میخواست یك قصاب باکارد تیزش بود . کسان‌بیمار عاجز شدند و بخدمت علاءالدوله کاکویه رفتند و تقاضا کردند از بوعلی خواهش کند تا برای معالجه این بیمار بخانه ایشان برود . ابوعلی پذیرفت وبکسان بیمار گفت بآن جوان بگوئید که قصاب‌خواهدآمد . آن جوان از شنیدن این خبر مسرور شد و در انتظار قصاب دقیقه شماری میکرد . بوعلی با اطرفیان رو بخانه بیمار نهاد و خود با یکنفر وارد خانه شد وفریاد زدگاوکجاست تا او را بکشم . آن جوان مانند گاوان نعره‌ای زد یعنی اینجاست . بوعلی گفت این گاو را بحیاط بیاورید و دست پایش را ببندید وبیندازید تا او را بکشم . بیمار چون این سخن‌را شنید بطرف حیاط دوید و به پهلوی راست خفت ودست و

پای او را محکم بستند . ابوعلی دو کارد در دست گرفت و مانند قصابان آنها را بهم مالید و تیز کرد و نشست و مثل قصابان دست بر پهلوی آن جوان گذاشت و گفت به . این چه گاو لاغریست . چنین گاوی را نمی توان کشت باید باو علف بدهیدتافربه شود و قابل کشتن گردد بعداً برخاست واز خانه بیرون رفت وبکسان بیمار گفت دست و پای او را باز کنیدو خوردنیهائی که دستور میدهم نزد او بریدو بگوئید بخور تا زود فربه شوی و گرنه قصاب ترا نخواهدکشت. کسان بیمارهم بنا بر دستور خوردنیهارا نزد اومی بردند واو باولع تمام میخوردو تمام داروهائیکه بوعلی میفرستاد، بامید آنکه زود فربه شود و قابل کشتن گردد بکار میبرد . در این ضمن اطبا بدستور بوعلی مشغول مداوای او شدند و در مدت یکماه آن بیمار معالجه شد .

**این شخص نمرده است** ــ در کتاب **روضات الجنات** از **معین الدین اسفراری** آمده‌است که‌چون ابو علی در حال فرار ازدست سلطان محمود بشهر گرگان رسید دید که میتی را دفن میکنند . سر قبر حاضر شد چون‌میت را در لحد نهادند شیخ گفت این شخص نمرده است او را در گور میفکنید. مردم را حیرت آمد گفتند این چه سخن است که میگوئی گفت‌اورا درموضعی‌خالی بمن بسپارید، بعد ازچندروز زنده و تندرست بشما باز دهم . مردم چنان کردند. چون او را بموضع خالی بردند، شیخ‌اورا فصد فرمود. چون قدری‌خون برداشت آن شخص چشم بگشاد . بعد از ساعتی دیگر مقداری خون برداشت آن شخص بنشست و از احوال خود استفسار کرد او را اعلام داد . پس بمعالجه او قیام نمود تا صحت یافت .

**امتناع از معالجه**ـ رسم بوعلی در معالجه آن بود که مرض بیمارانی که درخانه‌او جمع میشدند با یك نگاه تشخیص میداد و برای هر یك نسخه‌ای مینوشت .

یك بیمار[1] چند روز بمنزل بوعلی رفت، ولی بوعلی باآنکه اورا میدید نسخه‌ای برای او نمی‌نوشت . آخرین روز بخدمت بوعلی رفت و تقاضای‌نسخه کرد بوعلی گفت تومعالجه‌نمیشوی ومن به تو نسخه‌نمیدهم. آنمرد وقتی دید بوعلی از معالجه او اظهار عجز میکند دل از دنیا بر کندو تمام مال و متاع خود رابین اهل‌وعیال قسمت کرد وسر به بیابان نهاد . بعد از مدتی بیابان گردی روزی بحدود کوه بیستون رسید و برای رفع خستگی در دامان کوه نشست و از چوپانی که در آن حوالی‌بود تقاضای جرعه‌ای شیر کرد چوپان از او ظرف خواست و چون او ظرف نداشت ، جمجمهٔ انسانیرا که در آنجا افتاده بود برداشت و باو داد و چوپان در آن‌مقداری شیر ریخت . مردشیر را کنار جوی آب گذاشت تا سرد و گوارا شود ودر این حال بخواب‌رفت اتفاقاً وقتی بیدار شددید که ماری سر بدرون جمجمه کرده و مقداری شیر را بدهان برده و بر گردانده‌است . بیابانگردقدری‌فکر کرد .ولی بعد ناگهان تصمیم گرفت وشیر را لاجرعه سر کشید باامید اینکه فوراً هلاك‌شود و از شر بیماری آسوده گردد . بعداز این‌عمل دوباره خوابید و چون بیدار شد بانهایت تعجب‌ملاحظه کرد که‌اثری ازبیماری در او نیست. پس باسرعت بسیار بدیار خود باز گشت و دوباره نزد بوعلی رفت و گفت با آنکه مرا از زندگانی مأیوس‌کرده بودی اینك‌شفایافته و سالم شده‌ام . بوعلی‌او را دلداری داد و گفت . علت اینکه از معالجه تو امتناع کرده بودم عدم

۱ـ دلیلی برصحت نسبت حکایات فوق به بوعلی دردست نیست .

تشخیص مرض نبود بلکه آن بود که تهیه داروی آن مرض برای من و تو مقدور نبوده است. دوای تو شیری بود که از پستان بز زرد رنگی که فلان سال داشته باشد دوشیده و در جمجمه دختر چهارده‌ساله‌ای ریخته باشند و بعد می‌بایست مار زردی آنرا بنوشد و بر گرداند و تو آنرا بخوری. چون تهیه چنین دوائی ممکن نبود از اظهار آن امتناع ورزیدم. وقتی آنمرد دقت کرد دید نشانی‌های ابوعلی همه درست است و فقط نتوانست بفهمد آن جمجمه از دختر چهارده‌ساله‌ای بوده است یا نه.

**نسخه با ریسمان** ـ رسم بوعلی بود که بیمارانی را که جلوی خانه او جمع میشدند بوسیله ریسمانی معاینه میکرد. یعنی ریسمانی بدست آنها می‌بستند و بوعلی سر ریسمان را میگرفت و می‌فهمید که مریض او چه مرضی دارد و نسخه میداد.

یکروز مردم برای اینکه بصحت تشخیص او پی برند. گربه‌ای زیر بغل زنی گذاشتند واو را مقابل خانه بوعلی نشاندند وسر ریسمان را باو دادند آن زن هم سر ریسمان را بدست گربه بست بوعلی بعداز گرفتن سر ریسمان نسخه را نوشت و فرستاد وقتی نسخه را باز کردند وخواندند نوشته بود باین بیمار پنج سیر گوشت لخم ودوسه موش بدهید تا مرضش رفع شود.

**سقف اطاق کوتاهتر شده** ـ یک روز همسایه بوعلی که پسرش همدرس بوعلی بود وهر دو نزد ملائی درس میخواندند بخدمت ملا رفت و گفت علت چیست که تو به بوعلی بیشتر از بچهٔ من توجه داری. ملا گفت من به پسر تو و بوعلی بیک چشم نگاه میکنم و بهردو یک اندازه درس میدهم منتهی بوعلی باهوش است و هرچه بگویم یاد میگیرد. اما پسر

تو کودن است و چیزی نمی آموزد . بعداً برای آنکه اختلاف درجه هوش آندو را نشان دهد هر دو را از اطاق بیرون فرستاد و دستور داد که یک ورق کاغذ زیر بوعلی بگذارند و یک خشت زیر دوشک آن بچه دیگر ـ آنوقت هر دو را باطاق خواست و گفت برجایشان بنشینند . آن بچه کودن آمد و نشست و اصلا نفهمید که یک خشت زیر دوشک او گذاشته اند اما بوعلی همینکه نشست شروع کرد باینطرف و آنطرف و بسقف اطاق نگاه کردن . ملا پرسید مگر چه شده است که بسقف نگاه میکنی بوعلی گفت نمیدانم چه شده است . مثل آنستکه از موقعی که بیرون رفتم و بر گشتم سقف اطاق باندازه یک ورق کاغذ کوتاه ترشده است . معلم گفت راست میگوئی زیرا یک ورق کاغذ زیر دوشک تو گذاشته ایم . آنوقت رو به پدر آن بچه کودن کرد و گفت حالا فهمیدی چرا بوعلی در درسهایش از پسر تو پیش افتاده است .

**بر بالین بیمار عشق** ـ خلاصه این داستان چنانکه نظامی عروضی در چهار مقاله خود نقل میکند ، چنین است . جوانی از نزدیکان قابوس وشمگیر به بیماری صعب العلاجی دچار شد که پزشکان از درمان او فرو ماندند . وقتی بوعلی را که در آنموقع در گرگان بسر می برد بر بالینش آوردند ، او بیماریش را بیماری عشق تشخیص داد و درحالیکه نبض او را در دست گرفته بود اسامی کویها و محلات شهر رایکی یکی بر شمرد و چون بکوئی رسید نبض بیمار بابردن نام آن تندترشده بود اسامی سرایهای آن کوی را برد و بهمین ترتیب عمل کردتا درنتیجه نام معشوقه بیمار را یافت و سر انجام بقابوس اطلاع داد که جوان با دیدن روی فلان دختر که در فلان سرای ودرفلان کوی ساکن است علاج میشود

و بیمار نیز صحت تشخیص بوعلی را تصدیق کرد وموجب اعجاب وتحسین قابوس گردید.

**روایتی از ابن سینا** ـ حکیم بزرك بوعلی سینا مینویسد در بخارا این نادره را شنیدم که یکی ازاطباء ، در دستگاه پادشاهان سامانی ترقی کرد و بحدی محرم شد که دراندرون شهریاری راه داشت و در بزم پادشاه بازنان حرم بر سر سفره می نشست روزی یکی از کنیزکان خم شده بود تا دستار خوان را بگستراند وظرفهای غذا را بچیند چون خواست که راست شود نتوانست و فریاد و فغانش بلند شد ـ پادشاه با ابرام تمام از طبیب خود علاج کنیزك محبوبش را تقاضا میکرد وطبیب میدید که استعمال دارو وادویه مجال وفرصتی میخواهد بنابراین بمعالجه نفسانی پرداخته و فرمان داد چارقداورا که بدانوسیله گردن ومرهایش را میپوشانید برداشتند و چون دریافت که کنیزك از برداشتن چارقد خود متأثر گشت و تاحدی تکان‌خورد باردیگر فرمان‌داد شلواراز پایش کشیدند و بیم و وحشت عریان ماندن بحدی در اعصاب زن جوان تأثیر کردناگهان راست شد و پابدو گذاشت تا خود را بپوشاند و بدینگونه هوشمندی طبیب وپایه بلند معلوماتش بیش از پیش برپادشاه ظاهرشد.

## ٤ــ ابو الفتح غیاث الدین عمر خیام

### فیلسوف و ریاضی دان نامی در جهان

« اطلاعات ما درباره زندگی خیام بسیار کم و ناقص است وهیچ دلیل قاطعی دردست نیست که خیام منجم ودانشمندیکه در فراهم کردن تقویم نجومی شرکت داشته همان خیامی[1] است که رباعیات گفته است . . . درزندگی خیام فقط این حادثه توسط مورخین به ثبت رسیده که درسال ۴۷۱ هجری بامر ملکشاه سلجوقی باهشت نفر منجم دیگر مأمور اصلاح تقویم شده . . . به تصدیق دانشمندان تقویمی که خیام وهمکاران او ترتیب داده اند از تقویم مشهور به تقویم **گرگوری** که پاپی بهمین نام درسال ۱۵۸۳ میلادی ترتیب داد کاملتر است و تقویم جلالی یکی از کاملترین تقویمهای جهان میباشد .

خیام باعلوم زمان خود ازقبیل فلسفه و نجوم وفقه ولغت مخصوصاً جبر آشنائی داشته . . . »[2] مهمترین آثارش رساله ایست درجبر ومقابله که توسط یکنفر آلمانی بچاپ رسیده و « رساله فی شرح ماشکل من مصادرات کتاب اقلیدس » که بهمت **دکتر ارانی** فقید در سال ۱۳۱۲ درتهران بچاپ رسیده است .

« درمقدمه جبر و مقابله خیام اشاره‌ای بوضع زندگی خود وهم عصران خود میکند که از لحاظ اهمیت عیناً نقل میکنیم : ماشاهدبودیم

۱ــ گویا مؤلف غفلت کرده است خیامی بیش نبوده . ۲ ــ خیام شاعر از آقای بزرگ علوی .

که اهل علم منقرض شده، بدسته ای که عده شان کم ومحنتشان زیادبود منحصر گردیدند واین‌عده مختصر درطول زندگانی سخت خود،همتشان را صرف تحقیقات و اکتشافات علمی نمودند ولی اغلب دانشمندان‌زمان ما حق‌را باباطل میپوشانند . ازحد تزویر وظاهرسازی تجاوزنمیکنند. آنمقدار معرفتی را نیز که دارند برای اغراض پست مادی بکارمیبرند و اگرشخصی را طالب حق و ایثار کننده صدق وساعی دررد باطل و ترك تزویر ببینند تمسخر و استخفاف میکنند .

این اظهارات میتواند دلیل قاطعی برنارضایتی‌شاعر ازاوضاع‌سیاسی واجتماعی‌ومردم زمان باشد . . .» قدیمترین کتابی که ازخیام نامی برده کتاب چهارمقاله نظامی عروضی است که معاصروشاگرداو بود. مع‌ذلك از رباعیات خیام سخنی نگفته است . درحال حاضرقریب سه‌هزاررباعی در دست است که معلوم نیست چه‌اندازه ازآنها اثرطبع خیام است و پاره ای ازآنها بسیار تند و زننده است که باو نسبت داده میشود یا مال خود اوست وما نمونه‌ای چند ازآنرا در اینجا ذکر میکنیم .

خیام بعلت افکار تندی که اظهار کرده همواره مورد طعن دشمنان قرار گرفته‌است . چنانکه **نجم الدین رازی** دربارهٔاومیگوید: « یکی از فضلاکه به نزد نابینایان بفضل و حکمت وکیاست معروف و مشهوراست وآن عمرخیام است‌ازغایت‌حیرت‌و ضلالت‌این بیت‌میگوید.

در دایره ای که جای رفت آمد ماست

آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست

کس می نزند دمی در این عالم راست

کین آمدن ازکجا ورفتن بکجااست؟!

درجای دیگر او را سر گشته غافل و گم گشته عاطل میگوید و این رباعی را از افکار او بعنوان نمونه میآورد.

آرنده چو ترکیب طبایع آراست
بازازچه سبب فکندش اندر کم و کاست
گر نیك آمد شکستن از بهرچه بود
ورنیك نیامد این صور عیب کراست

خیام باحالت شك وتردد میگوید:

گویند بهشت وحورعین خواهد بود آنجا می ناب وانگبین خواهد بود
گر مامی و معشوقه گزیدیم چه باك چون عاقبت کار همین خواهد بود

خیام بازهد فروشان و ریاکاران مخالف بوده چنانکه میگوید:

شیخی بزن فاحشه گفتا مستی هر لحظه بدام دگری پا بستی
گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم آیا تو چنانکه مینمائی هستی؟

ای مفتی شهر از تو پر کار تریم با اینهمه مستی ز تو هشیار تریم
توخون کسان خوری وماخون رزان انصاف بده کدام خونخوارتریم

گر آمدنم بمن بدی نامدمی ور نیز شدن بمن بدی کی شدمی
به زآن نبدی که اندرین دیرخراب نه آمدمی نه شدمی نه بدمی

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان برداشتمی من این فلك را زمیان
از نو فلك دگر چنان ساختمی کازاده بکام دل رسیدی آسان

**فلسفه و افکار خیام و نتیجه آن**

امروز ما چه نتیجه‌ای میتوانیم از خیام بگیریم[1] آیا تمام آنچه خیام گفته میتواند سرمشق زندگی ما باشد. نه ـ آنچه در نهصد سال پیش راهنما و انقلابی بود البته امروز نمیتواند دارای همان اهمیت باشد.

آنهائیکه میخواهند فلسفه و افکار خیام را آخرین مرحله تکامل بشر بدانند مانند کسانی هستند که خیام را متشرع و مذهبی قلمداد میکنند، یا خود گمراهند و یا اینکه میخواهند دیگران را فریب دهند. چنانکه میگویند.

مراد خیام چیزی جز عصارهٔ انگور نیست وی در بعضی از آثارش مردم را بشادمانی دعوت میکند.

ایام و زمانه از کسی دارد ننگ کو از غم ایام نشیند دلتنگ

و برای ریشه کن کردن غم و اندوه میگساری را تجویز میکند.

من بی می ناب زیستن نتوانم بی باده کشید بار تن نتوانم
من بنده آن دمم که ساقی گوید یک جام دگر بگیر و من نتوانم

خیام از اینگونه رباعیات بسیار دارد و آنچه دلالت بر جبری بودنش مینماید.

من می خورم و هر که چو من اهل بود
می خوردن من بنزد وی سهل بود
می خوردن من حق ز ازل میدانست
گر می نخورم علم خدا جهل بود

۱ ـ قفطی در تاریخ الحکماء که در اوایل قرن هفتم تألیف نموده در ذکر عمر خیام مینویسد که معاصرینش زبان به مدح او باز کردند و در دین و عقیده او سخن گفتن آغاز چندانکه عمر خیام بوحشت افتاد و عنان زبان و قلم بگرفت و بعزم حج از نیشابور بیرون رفت و پس از مراجعت از مکه در کتمان اسرار خود اصرار میورزید وظواهر شرع را رعایت میکرد.
از تاریخ تصوف در اسلام (جلد دوم) صفحهٔ ٤٦٦

رباعیات خیام گرچه بعضی از آنها چنانکه از قاموس الاعلام نقل شده شعرش بر بی پروائی ولاابالی گریوی میباشدلکن بعضی دیگر از آنها دایر بر اخلاق و مواعظ و معانی مبتکره بوده و در اثر هرچه که هست بسیار مؤثر میباشد و از آن جمله است .

یك نان بدو روز اگر شود حاصل مرد
و ز کوزه شکسته ای دمی آبی سرد
محکوم کم از خودی چرا باید بود
یا خدمت چون خودی چرا باید کرد

چون عمر بسر رسد چه بغداد چه بلخ
پیمانه چو پر شود چه شیرین چه تلخ
خوش باش که بعد از من و تو ماه بسی
از سلخ بغره آید از غره بسلخ

این کوزه چومن عاشق زاری بوده است
در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که در گردن آن می بینی
دستی است که در گردن یاری بوده است

خاری که بزیر پای هر حیوانیست
زلف صنمی و ابروی جانانی است
هر خشت که بر کنگره ایوانیست
انگشت وزیری و سر سلطانی است

در کارگه کوزه گری رفتم دوش
دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

هر یك بزبان حال با من گفتند

کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز

ور گرد گنه ز رخ نرفتم هر گز

نومید نیم ز بارگاه کرمت زیرا که یکی را دو نگفتم هر گز

چنانکه ریحانة الادب از تتمهٔ صوان الحکمة و غیره نقل کرده **خیام** عمر بن ابراهیم **نیشابوری** الاصل والمولد والمدفن ، ازمشاهیر صوفیه و عرفان عهد سلاجقه و اعاظم حکماء و ریاضیین اسلامی که گاهی به **خیامی** [1] و **ابن الخیام** نیز موصوف و در تصوف وحساب ولغت وفقه و تفسیر و نجوم و تواریخ سیر وتجوید وفنون حکمت دارای مقامی بس عالی بوده و بالخصوص در ریاضیات وحید عصر خود و بتصریح بعضی از دانشمندان در فلسفه وحکمت تالی شیخ ابوعلی سینا و حکمای یونان بوده و خیام از تلامذه شیخ الاسلام **ناصرالدین محمد منصور** و با **حسن صباح** و وزیر اعظم **نظام الملك** صاحب مدرسه نظامیه بغداد معاصر و در نزد سلاطین عصر خود محترم بوده و تقربی بسزا داشته بلکه محرم راز **سلطان سنجر سلجوقی** گردید . کرسی مخصوصی جنب تخت سلطان برای او تعیین شده بود که برروی آن نشستی و از کثرت تبحری که در نجوم و ریاضیات داشته ازطرف **سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی** با هفت حکیم درجه اول دیگر به رصد بعضی کواکب و تحقیق اوضاع فلکی موظف شد و او هم مدتی در رصدخانه بسر برد ، زیجی ترتیب داد و جدول نظرات کواکب را اصلاح نمود ، و تاریخ شمسی جدیدی

۱ــ این نسبت باو شاید از آن باشد که پدرش خیمه فروش بوده است .

که مبدأ آن روز تحویل آفتاب به حمل سال جلوس جلال‌الدین معظم مطابق سال ۴۵۸ تاریخ یزد جردی ( فرسی ) و ۴۶۹ هجری قمری بود. دیگر تواریخ مظبوطه در آنها را باآن تطبیق نمایند و آنرا بجهت تازگی و انتساب به جلال‌الدین ملکشاه تاریخ محدث وتاریخ جلالی و تاریخ ملکی گویند . اسامی ماه های آن نیز همان اسامی ماه‌های تاریخ باستانی و فرسی و نظایر اینها از همدیگر امتیاز دهند مثل فروردین جلالی یافرسی وامثال آن ..... الخ ـ روزی خیام به مجلس وزیر کبیر عبدالرزاق که **ابولحسن غزال** نیز حاضر بودو دراختلاف قرائت آیه‌ای مشغول‌مذاکره بودندوارد شدپس وزیر خوشدل شد و گفت**علی الخبیر سقطنا** ـ وآن مطلب را از خیام استفسار نمود . پس خیام اختلافات قرائات و اسباب و علل آنها را بالاطراف بیان کرد و یکی را که موافق عقیده خود بود با اقامه دلیل بر دیگر اقوال ترجیح داد . پس غزال گفت خدا امثال شما را در میان علماء زیاد کناد . من گمان نداشتم که یکی از قراء و علماء تجوید دانا و حافظ این مطالب بوده باشد تا چه رسد به حکماء ـ غیر ازآنچه در صدر مقاله گفته شد دیگراز آثار عمده خیام ـ براهین‌الجبر والمقابله درسال ۱۸۵۱ میلادی با ترجمه فرانسوی آن‌در پاریس چاپ‌وازملاحظه اطلاعات‌علمی آن دانشمندیگانه درحیرتند ـ لوازم‌الامکنه‌دراختلاف‌فصول ـ مساحت‌ومکعبات ـ میزان الحکم در شناختن جواهر بدون پیاده کردن آنها و رساله کون‌وتکلیف و رباعیات خیام است که چند مرتبه‌در ایران و خارج‌از ایران به‌السنه مختلف چاپ وتفسیر شده ـ رساله ضیاءالعقلی درموضوع علم کلی‌بعربی که در دو مجموعه مذکور چاپ مصر و هند بطبع رسیده ـ رساله‌روضة

القلوب در کلیات وجود بفارسی که باهتمام آقای **سعید نفیسی** دانشمند معظم درمجله شرق چاپ تهران ونیز جداگانه بطبع رسیده ـ رساله در طرق صحت هندی برای استخراج جذر و کعب ـ رساله در طبیعیات که شهر زروی بخیام نسبت میدهد ـ رساله در بیان زیج ملکشاهی که در سی فصل باو نسبت داده شده ـ کتاب نوروزنامه در بارهٔ تاریخ و آداب جشن نوروز که باهتمام مجتبی مینوئی و سید عبدالرحیم خلخالی بسال ۱۳۱۲ در تهران چاپ شده و همچنین بعضی رساله‌های چاپ شده و چاپ نشده دیگر که در فنون و علوم مختلفه و اشعار .

**رباعیات خیام و خلاصه اقوال مختلفه درباره او**

رباعیات خیام و تاریخ حیات آنرا مورخان و تذکره نویسان متقدم بواسطهٔ تعصبات زمان که رباعیات این حکیم را مورد طعن قرار داده بودند، درباره خیام باختصار سخن گفته اند و تنها با اشاره بمراتب علمی و فضل وی از آن در گذشته‌اند . خلاصه آنکه **نظامی عروضی** مؤلف **چهارمقاله** ویرا منجم شمرده ـ **ابوالحسن بیهقی** مؤلف تاریخ **بیهق** ویرا فیلسوف نامیده ـ **عماد کاتب اصفهانی** مؤلف **فریدة القصر** اورا یکی از شعرای خراسان شمرده ـ **نجم الدین رازی** مؤلف کتاب **مرصادالعباد** ویرا یکی از فضلای سر گشته غافل و گم گشته عاطل دانسته ودرسال ۶۴۹ ابن القفطی درباره خیام اینطور داوری میکنند . باطن اشعار خیام برای شریعت مارهای گزنده و سلسله زنجیرهای ضلال بود ، و دیگران نیز سخن درباره وی کوتاه کرده‌اند . متأخرین نیز که مأخذی جز اینگونه آثار نمی یافتند روی سخن را ببحث درافکار و آثار وی معطوف داشته‌اند . در هرصورت قدیمترین نسخه که از آثار

خیام مورد توافق خیام‌شناس است، نسخه‌ایستکه که دارای ۱۵۸ الی ۱۷۸ رباعی است که درسال ۸٦٥ نوشته شده‌و هر قدر از عصر زندگی خیام دور میشویم بر تعداد رباعیهای منسوب بدو افزوده‌میشود و از گویندگان دیگر است برخی از آنها از آثار شعرای معروف و معلوم و بعضی دیگر رباعیاتیست که گوینده آنها مجهول‌است و ماخذانتساب آنها بخیام‌تنها سهل انگاری و جهالت ، یا سود مادی ناشران میباشد .

**شهرت خیام‌و ترجمه آثار آن بزبان بیگانه**

شهرت بی نظیر و پر اهمیت مقام علمی خیام از موقعی رو بفزونی گذاشت که رساله جبر و مقابله خیام بوسیله دانشمند فرانسوی (وپکه) بسال ۱۸۵۱ میلادی بفرانسه ترجمه و منتشر شد و مورد توجه ریاضی‌دانان جهان‌قرار گرفت.اما شهرت افکارفلسفی ورباعیات خیام در اروپا خیلی بیشتر و از اوائل قرن هفدهم آغازشده است و اکنون هیچ زبان زنده‌ای در دنیا نیست‌که رباعیات خیام بآن ترجمه نشده باشد و گذشته‌از رباعیات (فیترجرالد)شاعر شهیرانگلیسی که شاهکار ترجمه‌های خیام است وتاکنون بطرزهای مختلف‌درممالك انگلیسی زبان چاپ شده و شهرت فوق العاده دارد ترجمه های مختلف انگلیسی . فرانسوی. آلمانی . ایتالیائی. مجارستانی. اسپانیولی.یونانی . روسی .لهستانی.اردو . دانمارکی والسنه دیگر لاتینی و غیره ازرباعیات خیام موجود است ، بعضی از آنها بخصوص چاپهای انگلستان و امریکا از حیث زیبائی و تصاویر در عداد زیباترین کتابهای چاپی دنیا است و میتوان گفت تاکنون آثار هیچیك ازشعرای ایران‌بکثرت خیام‌بزبانهای مختلف ترجمه نشده و هنرمندان و نقاشان روی هیچ کتابی از آثار

ایرانیان بقدر رباعیات خیام کارنکرده‌اند ـ البته رسائل و کتب دیگری نیز مدون فرموده که بواسطه بعضی نسبتهاازدرجه اعتبار ساقط شده و مهجور مانده تا نابود گشته است .

وفات حکیم را در تاریخ الفی چهار صد و نود و هشت هجری نوشته و دیگران در پانصدو هفده. هرچه باشد در بیرون شهر نیشابوردر شهر شادیاخ که در جنوب شهر حالیه نیشابور بوده در ایوان امامزادهٔ معروف بمحمد محروق مدفون شده واز آنجا تا شهر نیشابور یك‌میدان راه است .

در خاتمه باید گفت باوجود نسبتهائی که بحکیم داده‌اند، شأن علمی او رانبایدفراموش کردچنانکه پادشاهان آنمرددانشمندرا عزیز میداشتند و سلطان سنجر سلجوقی ویرا بر تخت سلطنت درپهلوی خود می‌نشاند. فرضاً که خیام جبری یا اشعری باشد حکماء بزرك و دانشمندان‌یونان و سایر اقطار جهان که بی اندازه طرف احترام ما و جهان میباشند مسلمان‌خالص‌العقیده ویا آئینی موافق ومطابق بامردم‌جهان نداشته‌اند. دانشمند بهر آئین که باشد محترم است و افکار او طرف ملاحظه . پس حکیم عمر خیام از مفاخر ایران وازدانشمندان باحرمت فراوانست و چند شعر یا رباعی که از او است یا باو نسبت داده شده و شاهد مدعا دانسته اند سند نمیشود. ( از تاریخ‌شعرا تألیف ذکاء الملك )

# ٥ـ البتانی

**دانشمند منجم و ریاضی‌دان و موجب افتخار اهل اسلام**

بتانی **ابوعبدالله محمد بن جابر بن سنان البتانی یاسنان بن‌جابر** از مشاهیر اکابر حکمای نامی اسلام که شمار گرو اخترشناس و در فنون ریاضی و نجوم آلات رصد **کواکب**[1] وحیدعصر و در دوره خود بی‌نظیر بوده است و ریاست هیئت علمیه ریاضیین و اهل نجوم را بعهده داشته است . بتانی دراصل دارای مذهب صائبی بوده و پس از آن اسلام را قبول کرده‌است .

ازاین دانشمند نامی کارهای عجیب وحیرت انگیزی که حاکی از کثرت فضلش میباشد صادر گردیده است .

بتانی در سال ٢٦٤ از هجرت دررصد خانه رقه به تدقیقات فلکیه شروع و در سال ٣٠٦ در اثر تحقیقات و تدقیقات چهل و دوساله به کشفیات بسیاری دایر بر علم هیئت موفق و به تألیفات زیادی درحقایق مکشوفه خود نائل آمداز آنجمله سیصد وشصت وپنج‌روز وپنج ساعت‌و چهل شش دقیقه و بیست و چهار ثانیه بودن سال خورشیدی را مبرهن نموده وهمچنین کشفیات علمای اسلامی رانیز که تاآن‌عصر می‌زیسته‌اند

١ـ دقت درحرکات اجرام سماوی وساختمانی راکه‌ادوات وآلات و اسباب برای رصد کردن درآن جمع است رصد خانه گویند .

برشته تألیف در آورده و کتاب **تعدیل الکواکب** و زیجی بنام[۱] **زیج صائبی** و شرح بر **اربع مقالات بطلمیوس**[۲] و شرح **اربعة ارباع الفلك** و کتاب **مقدار الاتصالات** و کتاب **معرفة مطالع البروج فی ما بین ارباع الفلك** و غیره از تألیفات اوست

بتانی در نزد اروپائیها بغایت محترم بوده و از روی بنام البتانی تعبیر می نمایند و کتب تعدیل الکواکب او را به السنه اروپائی ترجمه کرده‌اند .

بتانی موجب افتخار اسلام و عرب میباشد البتانی مردی بزرك و دانشمندی عالیمقام و از جمله اشراف بود و به **بطلمیوس** ارادت می ورزید. وی از لحاظ دقت در مطالعه تقویم اعتدالین از بطلمیوس نیز پیشتر رفته و اول کسی بود که در علم مثلثات سینوس (جیب) را جانشین و تر ساخت و از این تغییر تمام مثلثات جدید نتیجه شد .

بتانی در ناحیه بتان از ولایت حران از توابع مصر زائیده شده و درسال ۳۱۷ هجری قمری در موقع مراجعت از بغداد در موضعی بنام قصر الخضر در گذشت .

۱ـ صائبین از پیروان شریعت نوح بوده، سپس مرتد شده ستاره پرستیده‌اند.
۲ـ بطلمیوس منجم بزرك یونانی که در سال ۱۳۰ مسیحی حیات داشته، کتاب معروفی دارد بنام مجسطی که در هیئت و نجوم نوشته است .

# ۶ ـ ثابت بن قره حرانی

## دانشمند بزرك در طب و فلسفه و نجوم و مترجم عالیقدر کتب علمی در اسلام

**خاندان ثابت** که سرخاندان آنها **ثابت بن قره حرانی** مکنی به ابوالحسن که بقول بعضی از صائبی‌های مقیم حران بوده واز بزرگان اهل نجوم و هندسه و فلسفه و طب و از مترجمین[1] زبر دست زمان خود بود که کتابهای علمی و فنی راازالسنه

۱ ـ بیشتر مترجمین و ناقلان علوم درزمان عباسیان درخاندانهائی بود که غالباً این شغل (ترجمه) درخاندان مترجمین باقی می‌بود بقسمی که‌ازیك خانواده تاچندین پشت مترجم و ناقل برمیخاست واینك اسامی نامی ترین ناقلین‌و مترجمین‌زمان عباسیان بطور اختصار بانقل و اقتباس از تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان بیان میکنیم .

۱ ـ خاندان بختیشوع: سردسته آنان جرجیس بن بختیشوع پزشك منصور است که از نسطوریان سریانی میباشد . پزشکان نامی و عالیقدر ازاین خاندان برخاسته اند که از خلفاء اموال وانعام بسیاری دریافت میداشته‌اند. بعضی از پزشکان خانواده بختیشوع چنان ثروت و جاه و مقامی بهمرساندند که هیچیك ازپزشکان آنجاه ومال ومنصب را نداشتند. ۲ ـ خاندان‌حنین سر خاندان‌آنان حنین بن اسحق عبادی معروف به شیخ المترجمین از مسیحیان حیره که درسال ۱۹۴ متولد شد. پدرش سوداگر بود مأمون در مقابل کتابهای ترجمه شده زر خالص به حنین میداد و حنین برای استفاده خود کلمات را با حروف درشت و روی کاغذ ضخیم و یاسطرهای پراکنده

بقیه در صفحه مقابل

مختلفه بعربی ترجمه میکرده است .

گویند ثابت ابتداء صرافی میکرده سپس طب و نجوم و فلسفه آموخته و زبان سریانی را بخوبی میدانسته . در ریاضی و طب و منطق تألیفاتی داردو کتابی نیز راجع مذهب صائبه نوشته است .

می‌نگاشت تا کتاب ضخیمتر گردد و زر بیشتر دریافت دارد . حنین دو پسر داشت یکی داود و دیگری اسحق . اسحق در ترجمه مهارت یافت‌ومانند پدر کتابهائی از یونانی بعربی ترجمه کرد و بیشتر کتابهای حکمت ( مانند کتابهای ارسطو طالیس وغیره) را ترجمه می‌نمود. ۳ــ حبش اعصم‌دمشقی خواهر زاده حنین بن اسحق است و چه بسااز ترجمه‌های قدیمی که‌بنام و متعلق به‌حبیش بوده‌صاحبان آن برای رواج بازار نام حبیش را محو کرده بجای‌آن نام حنین راگذاردند . ٤ــ قسطا ابن لوقای بعلبکی . ازمسحیان شام، طبیب و فیلسوف عالیقدری بوده است که السنه یونانی و عربی و سریانی را بخوبی میدانسته وکتابهای زیادی بعربی ترجمه‌کرده است . ۵ ــ خاندان ماسرجویه . سرخاندان آنها پزشك ماسرجویه که یهودی مذهب وسریانی‌زبان‌مقیم بصره‌است وازسریانی بعربی‌ترجمه میکرده‌پسرش عیسی بن ماسرجویه نیز مترجم بوده‌و تألیفات مهمی در طب دارد . ٦ــ خاندان کرخی ــ سرخاندان آنها شهدی کرخی است سپس پسر او که بشغل ترجمه اشتغال داشته و هر دو دراین فن متوسط بودند ولی پسر در اواخر عمر ازپدر برترشد .

۷ ــ خاندان ثابت ــ که سر خاندان‌آنها ثابت بن‌قره حرانی است که ازصائبی ها بوده و اسلام آورده و بطوریکه درمتن شرح داده شد از مترجمین‌عالیقدر و زبردست‌بوده. ۸ــ حجاج بن‌مطر ــ ازمترجمین‌مأمونست. ۹ ــ ابن ناعمه‌حمصی ۱۰ــ استفابن باسیل۱۱ــ موسی‌بن‌خالد۱۲ــسرجیس رأسی ۱۳ ــ یوحنابن بختیشوع ۱٤ــ بطرلق ۱۵ ــ یحی بن بطرلق ۱٦ــ ابوعثمان دمشقی ۱۷ــ ابوبشر متی‌بن‌یونس ۱۸ ــ یحی بن عدی و غیره می باشند .

ثابت بن قره از مقربان دستگاه معتضد بود، تا آنجا که باوی می نشست واو را میخنداند و مدتها با او سخن میگفت و هیچیك از وزیران و ملازمان تا آنحد نزد معتضد تقرب نداشتند . پسرش ( سنان بن ثابت ) از مقربان درگاه **القاهر بالله** شد تألیفات زیادی از او هست( ثابت بن سنان) پسر سنان نیز تألیفاتی دارد .

ثابت بن قره یکی از بزرگان دانشمندیستکه تغییرات تمایل منطقة البروج را ثابت کرد وچنانکه اشاره شد این دانشمند عالیمقام ومترجم زبردست که گاهی بحاسب و گاهی بحکیم حرانی موصوف بوده علاوه بر ترجمه بسیاری از کتب تألیفات نفیسی نیز دارد که از این قرار است **ابطال حركة الفلك البروج ـ استخراج مسائل الهندسه الاعداد ـ حساب الاهله ـ الرسائل ـ** ثابت درسال ۲۸۸ قمری در گذشت .

# ۷ـ ابو الوفا ـ نورجانی

## دانشمند بزرگ فلکی و کاشف حرکتی از ماه

**ابوالوفا** ـ محمدبن یحیی ـ بن اسماعیل **نورجانی**[1] الولاده‌شمارگر مشهور از پیشروان حساب وهندسه بود و در این فن عالی باستخراجاتی موفق آمد، که دسترس هیچکس نبود و تمامی قواعد حساب و عددیات را از خال خود محمد بن عنبه و عموی خود **ابو عمر مغازلی** یاد گرفت ودرسال سیصد وهفتادو شش از هجرت در چهل یا پنجاه‌وهشت سالگی وفات یافت .

از تألیفات اوست ـ **اقامة البرهان علی الدوایر من الفلك** که یك نسخه آن‌در خزانه بانکی فور،به‌رقم (٦) موجود است ـ **تفسیر ابرخس** ـ تفسیر **کتاب خوارزمی** ـ تفسیر **کتاب دیو فنطس** که هرسه‌در جبرومقابله است ـ **الحساب** که یك‌نسخه‌آن درخزانه مصریه موجود است **مایحتاج الیه العمال و الکتاب من صناعة الحساب** که به هفت‌منزله تقسیم شده و هرمنزله‌را به هفت باب تقسیم کرده‌است.

غیر از، اینها کتابهای دیگری است که در فهرست ابن الندیم نگارش یافته است .

ابوالوفا را یکی از خلفای‌حامی علم و دانش بریاست **رصد خانه**

۱ـ نورجان شهریست کوچك و مشهور مابین هرات و نیشابور از بلاد خراسان .

بغداد تعین کرده بود. جداول مثلثاتی ذیقیمتی بدست داد وعلاوه بر حرکتی که بطلمیوس کشف کرده بود، توانست یك حرکت کوچك دیگر ماه را نیز معلوم نماید.

و بعدها **تیکو براهه**[1] در آن تدقیق بیشتری کرد.

(۱) تیکو براهه از اشراف زادگان دانمارك بود و درسال ١٥٤٦م متولد شد. پس از آنکه با دانشهای‌زمان و بخصوص با علم نجوم مأنوس گردید، خانواده او که تحصیل علم ودانش را شایسته مقام نجیب زادگان نمیدانستند او را بکلی از خانواده‌خویش طرد کردند. بعدها شهرت علمی او بالا گرفت و برای ادامه تتبعات او رصد خانه نمونه‌ای ترتیب دادند. وی در آن رصد خانه ستارگان را از فراز برجها رصد میکرد و زوایا و فواصل آنها را معین می‌نمود. تیکو براهه در نتیجه پشت کار و فعالیت توانست موقعیت جغرافیائی محل خود را معین کند. سپس به تعیین ارتفاع ستارگان و مطالعه در حرکت ماه و تعیین خط سیر سیارات همت گماشت، وبا اجرای رصدهائی بی‌شمارموفقیت‌علمی بزرگی کسب کرد. پس از تیکو- براهه شاگرد او کپلر بکشف‌قوانین نجومی‌توفیق یافت. پیرروسو قوانین کپلررا باین‌نحو بیان میکند. قانون اول به ما می‌آموزد که هرسیاره‌بدور خورشید یك‌مسیر بیضی‌شکلی طی‌میکند. قانون دوم‌ثابت میکند که هرقدر سیاره‌ای‌روی این مسیر بخورشید نزدیکتر باشدحرکت‌آن نیز سریعتراست وبالاخره‌بمدد قانون سوم میتوان بادردست داشتن مدت‌دوران‌آن، فاصله‌اش را از خورشید معین کرد.

## ۸- زهراوی- ابوالقاسم خلف بن عباس

### طبیعی‌دان وجراح و پزشک نامی اسلام

**ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی**[۱] از فضلاء و اطباء و پزشکان و جراحان زمان خود بوده و در ادویه مفرده و مرکبه خبرتی بسزا داشته‌است. این دانشمند سلعه و امراض ستون فقرات‌را کاملا توصیف نمود. **کتاب التصریف لمن عجز عن التالیف** که در سال ۱۴۷۸ میلادی با ترجمه لاتینی آن در **اکسفورد** چاپ شده از آثار اواست. این دانشمند عالیمقام از بزرگترین طبیعی دانان وجراحان بزرگ اسلام است که در بیمارستانهای بزرگ اسلامی آندوره مقامی بس ارجمند داشته است.

مارستان یا بیمارستان کلمه فارسی است و بمعنای محل مریضان می‌باشد. در دورهٔ تمدن اسلامی، بیمارستان مشتمل برمدارس طب هم بوده وهمانجا درس طب میخواندند وعملا نیز ازمریضان معاینه‌مینمودند. عربها بیمارستانرا از ایرانیان آموختند و مانند بیمارستان **گندی شاپور** بیمارستان دایر کردند. نخستین بیمارستان اسلامی درسال ۸۸ هجری در دمشق بـه امر **ولیدبن عبدالملک اموی** تأسیس شد. عبدالملک اطبائی را در آن بیمارستان بکار گماشت و دیوانگان را در آنجا گرد

---

۱- ظاهراً نسبت آن بموضعی است زهرانام که بنوشته راصد شهریست کوچك درنزدیکی قرطبه ازبلاد مغرب زمین ونام موضعی دیگرهم هست.

آورد و برای ادارهٔ آن هزینه‌ای تعیین کرد و تا انقراض دولت اموی بیمارستان منحصر بفرد اسلام همین بیمارستان دمشق بود. **منصور** نخستین خلیفه عباسی از بیمارستان گندی شاپور اطبائی به بغداد آورد، اما بیمارستانی تأسیس نکرد، فقط نوانخانه‌هائی برای کوران و پیره زنان وعجزه دایر نمود وشاید منصور یا جانشین او تیمارستانی در بغداد تأسیس کردند. نخستین بیمارستان دوره عباسی بامر **هارون** دایر شد که چون مهارت پزشکان بیمارستان گندی شاپور مقیم بغداد را مشاهده کرد بپزشك خود **جبرائیل بن بختیشوع** دستور داد بیمارستانی نظیر بیمارستان گندی شاپور در بغداد تأسیس کند. در آنموقع رئیس بیمارستان گندی شاپور پزشکی هندی بود که **دهشتك** نام داشت، هارون از وی خواست ریاست بیمارستان بغداد را بپذیرد ولی دهشتك آنرا نپذیرفت و **ماسویه** راباآن کارمعرفی کرد و پس ازماسویه فرزندش **یوحنا** رئیس بیمارستان شد. **برمکیان** که مردمی دانش پرور ومعارف‌خواه بودند وبه‌طب هندی و اطباء هندی علاقه‌داشتند، بیمارستانی بنام خوددر بغداد دایر نمودند **و ابن دهن** پزشك هندی را بریاست آن گماشتند. ابن دهن زبان عربی را نیکو میدانست و کتابهای طبی هندی را مستقیما ازهندی بعربی ترجمه‌میکرده است. همینکه نام بیمارستان بغداد درسایر شهرها مشهور شد، درغالب نقاط مهم بتقلید ازبغداد بیمارستان دایر کردند همانطور که سایر وسایل تمدن را نیز از بغداد میگرفتند. **فتح بن خاقان** وزیر **متوکل** در مصر بیمارستانی بنام ( مغافر ) تأسیس **و ابن طولون** در سال ۲۵۹ هجری بیمارستان دیگری بنام خود تأسیس کرد و شصت هزار دنیار صرف ساختمان آن نمود و ملکی را برای تأمین مصارف آن بیمارستان وقف کرد و در

وقف نامه بیمارستان شرط شد که در آنجا سپاهی و مملوك معالجه نشود بلکه بیمارستان مخصوص معالجه بیماران عمومی و دیوانگان باشد . ابن طولون هرروز جمعه ببیمارستان می آمد و از بیماران سرکشی میکرد تا اینکه دریکی از آن جمعه‌ها دیوانه‌ای با او بدرفتاری کرد و از آن ببعد ببیمارستان نرفت . بیمارستانهای اسلامی آنروز در کمال نظم و ترتیب اداره میشد و بدون توجه بملیت ومذهب و شغل، کلیه بیماران با نهایت دقت معالجه میشدند و هرمرضی سالن مخصوصی داشته و پزشکان همراه پزشکیاران و پرستاران بیماران را معاینه میکردند ودوا وغذای آنان را تعیین مینمودند . هر مریضی که بهبودی می‌یافت مرخص میشد و هرکه می‌مرد مخارج کفن ودفن اورا بیمارستان میداد و در عین‌حال طب و داروسازی نیز در همان محل تدریس میشد و شاگردان علاوه برتحصیل تمرین‌عملی نیزداشتند .

مسلمانان بیمارستانهای سیار مثل امروز نیز دایرکرده بودند و باشترو قاطر آنرا باینطرف و آنطرف می‌بردند . از آنجمله در اردوی سلطان محمود سلجوقی بیمارستانی بود که چهل شتر آنرا میکشید و با اردو بهرطرف میرفت . جرجی زیدان

# ۹- فارابی - ابو نصر

## معلم ثانی استاد الفلاسفه ، نخستین فیلسوف در دوره اسلامی و عالم بغالب علوم جهانی

فارابی **محمد بن طرخان بن اوزلغ** یا **محمد بن احمد بن طرخان** یا **محمد بن محمد بن طرخان** حکیم ترکی فلسفی المکنی به **ابو نصر** که مولدش **فاراب** و شهرتش فارابی، یکی از بزرگترین فلاسفه نامی و ازدانشمندان وحکمای اسلامی قرن چهارم هجری زمان آل بویه که در قبال **ارسطو** و **معلم ثانی** نیز معروف و کسی از ایشان به پایه وی نرسیده و در قوه مدرکه دارای اولین درجه بوده است . **ابن سینا** با آن همه جلالت علمی آفاقی که داشت از کتابهای وی استفاده بسیاری میکرد ودر مصنفات خود از انوار علمیه اش اقتباس مینمود .این که درکلمات اکابر به **استادالفلاسفه** و **ملك الحکماء** موصوفش میدارند نخستین فیلسوفی که در دوره اسلامی ظهور کرد او بوده است . بالجمله فارابی نخست در مولد خود شهر فاراب علوم ابتدائی را اخذ و در بعضی از بلاد ایرانی ، زبان فارسی و بعضی از السنه دیگر را فرا گرفت سپس ببغداد رفته و زبان عربی را هم در آنجا استوار داشت و علم منطق را از **ابو بشر متی بن یونس** که در آن علم وحید دهر بود فرا گرفته و با

---

۱- فاراب ولایتی است درمنتهای بلاد ترکستان .

صاحب بن عباد وحکمای بغداد مصاحبت داشته وسپس به حران رفته و درحوزه درس یوحنا بن خیلان حکیم نصرانی بتکمیل آن علم پرداخته باز ببغداد مراجعت کرده و بتحصیل ریاضیات و فنون حکمت مشغول و تمامی کتابهای ارسطو را تتبع کرد و ممارست نمود و آنی از مطالعهٔ آنها غفلت نکرد ودر استخراج معانی مقصوده و اطلاع برمطالب مندرجه آنها مهارتی بسزا یافت و درطب و منطق و موسیقی و تمام فنون فلسفه بمقامی رسیده که تا آن اوان دسترس کسی از اسلامیان نبوده است . از او پرسیدند کدام یك از تو و ارسطو در فنون فلسفه داناتر هستید گفت اگرمن زمان ارسطورا درك میکردم هر آینه بزرگترین تلامذه او میشدم. گویند که فارابی در روی کتاب النفس ارسطو بخط خود نوشته بوده که من این کتاب را صدمرتبه خواندم چنانکه کتاب سماع طبیعی ارسطو را چهل مرتبه خواندم ومیگفته است که باز بمراجعه آن محتاجتر میباشم و قاضی نوالله شوشتری فارابی را بسیارستوده و گوید که وی معلم مقالات و متمم کمالات نوع انسان بوده و نخستین حکیمی است از فلاسفه اسلامی که برمسند ترجمانی نشسته و علم حکمت را اززبان یونانی بعربی نقل و بین العرب انتشار دادهٔ و بامعلم اول ( ارسطو) در تعلیم مطالب فلسفه شرکت پیدا کرده و بدو اقتفا نمود و ملقب به معلم ثانی گردید . یا خود وجه این لقب معلم ثانی آنکه فارابی بامر واشاره منصور بن نوح سامانی به تکمیل واصلاح ترجمه‌های کتب ارسطو که ناقص بود واصلاح نشده بوده‌اند پرداخته وآن اصلاح و تکمیل خودرا تعلیم ثانی نام داده وبهمین جهت خودش نیز به معلم ثانی مشتهر گردید . بهرحال عاقبت بمصروشام رفته و درشام مشمول مراحم ملوکانه سیف الدوله بن حمدان

حکمران وقت گردید و بطور استمراری تاحین وفاتش روزی چهار درهم بدو داده میشدواو نیز دراثر عزت نفس قانع وامرار حیات می نمود. گویند (والعهدة علیهم) وقتی وارد مجلس سیف الدوله که پراز افاضل علوم و معارف متنوعه بود ، گردید با همان زی اصلی ترکی نژادی خودکه همواره ملتزمش بوده بپا ایستاده پس از اذن جلوس ، فارابی گفت در جای خودم بنشینم یادرمکان شما گفت درجای خودت بنشین فارابی از میان آن جماعت گذشته و خود را بمسند سیف الدوله رسانده و بجای وی نشست پس سیف الدوله با زبان مخصوصی که غیر ازغلامان حاضر خدمت، کسی دیگر شناسایش نبود ودرموارد مخصوصه با همان زبان حرف زدی ، بدیشان گفت که چندچیز از وی (فارابی) سؤال خواهم کرد که اگر جواب ندهدباطعن نیزه اورا بزنید پس فارابی فهمید و با همان زبان گفت که ای سلطان صبر کرده ومنتظر عاقبت کار باش پس سلطان در عجب شده و گفت مگر تو این زبان راهم میدانی پاسخ دادکه بلی زیاده از هفتاد زبان میدانم سپس با علمای مجلس در هرفنی مناظره شد ودر همه آنها با ایشان فایق آمده و ایشان نیز بجملات وی اذعان کرده وسکوت ورزیده ، بنوشتن مقالات وی آغاز کردند. تا بعداز رفتن ایشان سلطان با فارابی خلوت کرده و از میل داشتن او به طعام و شواب استفسار نمود اوهم اظهار بی رغبتی کرده و در جواب استفسار از میل داشتن سماع اظهار رغبت نمود. اینك تمام خوانیا گران وخوانندگان بامر سلطان حاضر و هریك به آهنك مخصوصی بنای سرود گذاشتند وهیچکدام مورد پسندطبع فارابی نگردید ویکایك را تخطئه نمودی پس بر تعجب سلطان افزوده شد و پرسیده مگر تو باصول این صناعت نیز

آشنا هستی پس فارابی از کیسه خود عودی چند برآورده و با وضع مخصوصی ترکیب داده و بنواخت ودر اثر آن همه حضار خندیدند پس وضعی دیگر ترتیب وترکیب داد وهمین که بنواخت همه‌شان گریستند و در مرتبه سوم بعد از تغییر و ترکیب بمجرد نواختن همه‌شان حتی دربانان بخواب رفتند پس فارابی ایشانرا بدانحال گذاشته و بیرون رفت. باری علاوه بر منطق و موسیقی که استادکل آن دو علم بود **قانون**[1] را اختراع کرد. کتاب‌های بسیاری در فنون متنوعه نگارش داد که محل استفاده فحول ارباب معقول و به اکثر السنه خارجی ترجمه شده اند.

**آراء اهل المدینة الفاضله و المدینة الجاهله و المدینة الفاسقه و المدینة المبدله و المدینة الضاله** که در مصر و لیدن چاپ و در ذریعه از چندین موضع این کتاب استظهار کرده که فارابی امامی مذهب و به عصمت ائمه طاهرین (ع) معتقد بوده است **الابانه عن غرض ارسطو طالیس فی کتاب ما بعد الطبیعه** و ظاهرا همان کتاب اغراض مذکور ذیل است ـ ابطال احکام النجوم ـ اثبات المفارقات الاربعه که درحیدر آباد هند در هشت صفحه چاپ شده ـ الاجتماعات المدینه ـ احصاء العلوم که در مصر چاپ ودر موضوع خود بی‌نظیر ومحتاج الیه طالب علم است ـ احصاء القضایا.

اخلاق فارابی که دو نسخه از آن در کتابخانه ایا صوفیای اسلامبول برقم ۲۸۲۰ و ۲۸۲۲ یکی بنام اخلاق ودیگری بنام (الالفاظ الافلاطونیه و تقویم سیاسة الملوکیه) موجوداست ـ ادب الجدل ـ اسباب السعاده ـ اغراض ارسطاطالیس که درحیدرآباددکن چاپ وحاوی تحقیق مقالات

۱ـ نام یکی از آلات موسیقی است که بشکل سنتور میباشد.

کتاب حروف‌نام خودوتحقیق‌غرض ارسطو در کتاب ما بعدالطبیعه است. الایقان ـ البرهان ـ تحصیل السعاده در حیدر آباد دکن چاپ شده که در حکمت است. التعلیقات فی الامور العامه و بعض الطبیعیات که در حیدرآباد دکن چاپ شده ـ السیاسة المدینه در اقتصاد سیاسی ـ علم المزاج که یك‌نسخه از آن در کتابخانه پترسبورغ (لنین گراد) برقم ٤٨٤ موجوداست ـ مبادی فلسفةالقدیمه ـ المدخل‌الی‌صناعة الموسیقی که‌یك نسخه از آن‌درخزانه‌مصریه‌ویك نسخه‌نیز در کتابخانه‌کوپریلی‌اسلامبول برقم ۹۵۳ موجوداست ـ الملة‌الفاضله‌وبنوشته احمد رفعت(والعهدة‌علیه) دراین‌کتاب تصدیق‌کرده که نفوس شریره بعداز موت معذب‌بعذاب ابدی بوده و مبتلای آلام نامتناهی میباشند. در کتاب سیاست مدنیه آنها را بعد از مردن فانی‌محض دانسته و فقط ببقای ابدی نفوس صالحه معتقد بوده و سعادت را منحصر به همین حیات‌دنیوی داشته است و بس.

باری ظاهر کلام بعضی از ارباب‌تراجم آنکه فارابی دارای‌قریحه شعریه خوبی هم بوده واین رباعی را بدو نسبت میدهند.

اسرار وجود، خام و ناپخته بماند
وآن گوهر بس شریف ناسفته بماند
هرکس بدلیل عقل چیزی گفتند
آن نکته که اصل‌بود ناگفته بماند

ایضاً از او خطاب بافلاك است.

ای آنکه شما پیر و جوان دیدارید
ازرق پوشان این کهن دیوارید

طفلی ز شما در بر مامحبوس است

او را بخلاص همتی بگمارید

و نیز در مقام اظهار علاقه مفرط قلبی باحباب خود گوید:

مـا ان تقاعد جسمی من لقائکم

الا و قلبی الیکم شیق عجل

و کیف یقعد مشتاق یحرکه

الیکم الباعثان الشوق و الامل

فان نهضت فحالی غیرکم وطن

وکیف ذلك و مالی عندکم بدل

وکم تعرض بی الاقوام قبلکم

یستاذنون علی قلبی فماوصلوا

فارابی بسیار زاهد و نسبت بدنیا و منزل و خانه بی رغبت بوده وبا مردم آمیزش نمیکرده ودر اوقات اقامت دمشق منزلی‌هم برای خود معین نکرده و همواره در کنار آب و جایهای پردرخت نشسته و مشغول تألیف بوده ومحصلین واهل علم نیز درهمانحال‌ازوی استفاده مینمودند. در اثر قناعت که گنجی بی نهایت است با چهار درم که از طرف **سیف الدوله** برای او مقرر بود امرار حیات می کرد تا در سال سیصد و سی و هفتم یا نهم یا چهل یا چهل و چهارم هجرت در حدود هشتاد سالگی در دمشق[1] وفات یافت و سیف الدوله مذکور با جمعی دیگر

۱ـ دمشق یکی از بلاد قدیمی آسیا و از مراکز نشر تمدن اسلامی در دوره‌های بعد از ظهور اسلام و امروزه پایتخت کشور جمهوری سوریه در آسیای غربی و دارای ۲۸۶۰۰۰ نفرجمعیت میباشد.

برجنازه‌اش نماز خواندند ودرخارج باب صغیر آن شهر مدفون گردید.
بنوشته بعضی از ارباب سیر در اثنای سفر مکه که در آخر عمرمی کرده با قطاع الطریق مصادف ؤاز روی مهارتی که در تیراندازی داشته باایشان مشغول مقاتله و مقابله بود و عاقبت مقتول گردید.

# ۱۰ـ یعقوب بن اسحق کندی

## یگانه فیلسوف نامی عرب نژاد اسلام

بزرگترین ومشهورترین فیلسوف مسلمان شرقی **یعقوب بن اسحق کندی** یگانه حکیم مسلمان عرب نژاد میباشد که نسبش بپادشاهان کنده میرسد و ازآنرو به فیلسوف عرب مشهور است .

عربهائیکه در آغاز اسلام حتی از اشتغال بعلوم اسلامی امتناع داشتند و آنچه را که از علوم بیگانه در مصر و ایران می‌یافتند نابود میساختند، در اندك زمانی چنان دوستدار علم و علم پرور شدند که شاهزادهٔ آنان فیلسوف شد . کندی با **مأمون و معتصم و متوکل**، هم عصر بوده است و نزد آنان گرامی می‌زیسته است . کندی درطب وفلسفه وریاضیات و منطق و آهنك سازی ( الحان ) و نجوم و شمارش وخواص اعداد تتبع داشته است . وی موقعی بروز کرده که در اسلام جز او فیلسوفی نبوده است کندی درتألیفات خود روش ارسطو طالیس را داشته و کتابهای مهمی ( برای خودش ) به نیکوئی از زبانهای دیگر ترجمه کرده است و اینکه نامش جزء مترجمین در نیامده برای آنستکه از راه ترجمه زندگی نمیکرده است . کندی در بسیاری ازعلوم دخیل(بیگانه) تألیفاتی دارد واینك اسامی آن از روی کتاب الفهرست نسبت بتناسب موضوعهای علمی آن .

---

اقتباس ازتاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان .

در فلسفه ۲۲ کتاب . در حساب ۱۱ کتاب . در نجوم ۱۹ ـ در هندسه ۲۳ـ در فلکیات ١٦ـ در طب ۲۲ـ درجدل ۱۷ـ در سیاست۱۲ در احداث ١٤ـ درطبعیات ۳۳ـ در کرویات ۸ـ درمنطق ۹ـ درموسیقی ۷ـ در احکام ۱۰ـ در علم‌النفس ٥ـ درابعاد ۸ـ در تقدمة‌المعرفه ٥ـ که مجموع آن ۲۳۱ کتاب میشود .

متأسفانه بیشتر این تألیفات از بین رفته است ولی از مراجعه باسامی آن معلوم میشود که آنمرد بزرك در بسیاری از علوم متبحر بوده است . کندی شاگردانی تربیت کرد که از وی پیروی‌میکردند .

# ۱۱ ـ خوارزمی

**دانشمند بزرگ ریاضی نخستین پایه‌گذار اصول جبر جدید**

خوارزمی ـ **محمد بن موسی فلکی ریاضی** کینه‌اش **ابو جعفر** یا **ابو عبدالله** از دانشمندان علوم ریاضی و هیأت با مأمون عباسی معاصر و تمامی کتابخانه خلافتی در تحت تصرف او بوده است.

این دانشمند بزرگ در سال ۸۲۰ (زمان خلافت مأمون عباسی در بغداد) کتابی بنام **الجبر و المقابله** را نوشت که در آن بهیچوجه از حروف و علامات استفاده نشده بود ولی حل معادلات را بدو طریقی که ما امروز جمع جبری جمل متشابه و نقل جمل از یکطرف بطرف دیگر مینامیم انجام میداد. اگر نتوانیم محتوی این کتاب را هنوز علم جبر جدید بنامیم از آنجاکه اساس این کتاب بر استفاده از علائم اختصاری بوده است میتوان لااقل پیدایش آنرا یکی از مراحل مهم علم جبر دانست برای رسیدن به نتیجه فقط میبایست یکقدم برداشت. از قرار معلوم این قدم چندان سهل نبوده است، زیرا مدت هفت قرن و نیم طول کشید، تا این کار آخری نیز انجام شد.

بنابراین میتوان گفت خوارزمی نخستین کسیستکه علم جدید جبر را پایه‌گذاری و یکي از مراحل مهم این علم را پیدا نموده است.

**از تألیفات دیگر او** استخراج تاریخ الیهود و اعیادهم ـ التاریخ ـ زیج اول ـ زیج ثانی و این دوزیج به سند هند معروف ومحل اعتماد اهل فن بوده ـ صورةالارض یا رسم افریقیه ـ عمل الاسطرلاب مختصر من الحساب و الجبر والمقابله که در لندن چاپ شده که مشهورترین تألیفات اسلامی علم جبر همین کتاب جبر و مقابله خوارزمی است که ظاهراً پس از اطلاع از علم جبر در یونان و ایران و هند جبر عربی را استخراج کرد همانطور که زیج خوارزمی جامع افکار و آراء علمای هند و ایران و یونان در آن موضوع میباشد شارحین اسلامی کتاب خوارزمی را مکرر شرح کرده‌اند.

چون علوم بیگانه بعربی ترجمه شد وحساب هم جزء آن علوم ترجمه و رایج گشت و مهندسان وهیئت شناسان حساب آموختند، ولی کسیکه فقط متخصص درحساب باشد میان مسلمانان کم بود.

از بزرگترین مآثر تمدن اسلام آنکه حساب هندی و ارقام هندی را در دنیای متمدن انتشار دادند. عربها این ارقام را هندی می گویند زیرا از هندیها آموخته‌اند و فرنگیان آنرا عربی مینامند چون ازعربها گرفته اند.

نخستین کسیکه این ارقام را از هندی بعربی انتقال داد، ابوجعفر محمدبن موسی خوارزمی مذکوردر فوق میباشد و ازهمان کلمه الخوارزم فرنگیان لفظ **الگوریزم** را ساخته‌اند.

**پیرروسو** مینویسد درهمان زمان که پادشاهان باهوش وپرسخاوت عرب (اسلام) مطالعات علمی را تشویق میکردند هفت قرن تمام اروپا محکوم باین بود که بارجهل و نادانی را حمل کند ویکی از علائم جهل

و نادانی این دوران غم انگیز آنکه **لوتر** جانشین **شارلمانی** امر داد که نقشه جهان نمای اجدادش راکه بر روی نقره حك شده بود خرد کنند تا بتواند بسربازان خود جیره ومواجب بدهد. سال هزار نزدیك میشد. سالی که پیغمبران متعدد آن عصر بعنوان خاتمه جهان پیش بینی کرده بودند. که اصلاح چه فایده دارد؟ منظور از جمع کردن چیست؟ این کلمات وحشت انگیز سخنانی بود که روحانیون مسیحی و کشیشها ازروی منابر بمردم میآموختند. مغان وساحران ورمالان وغیبگویان بهترین پیشگوئیها را میکردند. یك نوع جنون دسته جمعی و عمومی بر مردم جهان که از شدت غم و اندوه میلرزیدند مسلط شده بود.

# ۱۲ـ ابو معشر بلخی

## منجم و ریاضی‌دان بزرك شرق

**ابومعشرـ بلخی ـ جعفر بن محمد بن عمر** بلخی الولاده قاضی الشهره حکیم و منجم معروف و منغبض فلسفه و حکمت و علوم عقلیه بوده و تعصب‌های بسیاری در این باب بکار می‌برده و در روی این اصل با حکیم مشهور فیلسوف العرب **ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی** کدورت بی نهایت داشته و اعتراضات بسیاری بدو وارد آورده و هماره در تشنیع و بدگوئی اژ اهتمام تمام بکار برده و مردم را بروی میشورانیده است تا آنکه کسی بتحریك نهانی کندی پیش او رفته و محسنات ریاضیات و فلسفه و علوم عقلیه را در نظر وی جلوه گر ساخته ، بحدی که او نیز بعد از سن ٤٧ سالگی بتحصیل ریاضیات پرداخته و با اشتیاق فراوان ، بتحصیل و تکمیل نجوم و احکام نجومی و علوم عقلیه که از جنس معلومات کندی بوده اشتغال یافته و بدین وسیله تعرض وی از کندی قطع شد . باری ابومعشر در اثر آن حرص قوی و همت فتور ناپذیر در تمامی شعب حکمت خصوصاً در ریاضیات و نجوم و هیئت دارای بصیرتی فوق العاده و استادکل وقت و سر آمد اهل فن و منجم مخصوص خلیفه وقت عباسی بوده و نوادر بسیاری دراصابت استخراجات نجومی وی منقول و احکام عجیبه صادقه بدومنسوب میباشد . دروفیات الاعیان گوید وقتی یکی از مقصران دولتی از بیم جرم خویش و سیاست شاه

وقت متواری شد، وچون ازاصابت استخراجات نجومی ابومعشر آگاهی داشت محض اینکه جای او را از روی قواعد نجومی پیدا نکرده باشد بدین روش تدبیر نمود که در توی طشتی ، خون بسیاری ریخته و هاونی ازطلا درمیان آن خون نهاده وخودش بالای آن هاون جای گرفت. پس جاسوسان سلطان ، جدی وافی بکار برده ، نشانی از وی نیافتند . ناچار ابومعشر را احضار و بجهت اطمینانی که باصابت احکام وی داشتند از قواعد علمی او استمداد کرده و تعیین محل اختفای آن مقصر را از وی درخواست نمودند . پس آن دانشمند بعد از اعمال قواعد مربوطه بهمین مقصد، متحیر وساکت مانده ودر جواب استفسار از سبب آن اظهار داشت که امری بس عجیب مشاهده کرده و آن مقصر فراری را بالای کوهی از طلا می بینم که در وسط دریای خون بوده و یك شهری مسینه نیز بدان دریا احاطه دارد و در تمامی عالم مکانی بدین صفت سراغ ندارم پس حسب الامر سلطانی تجدید نظر کرده وباز همان حکم را تأیید نمود . پس سلطان از همه جا نا امید و فرمان داد جارچیان دادزدند که خود آن مقصر و آن کسی که پناهش داده در امان هستند. چون مقصر ندای امان شنید بادل آسوده نزد سلطان رفته و آن حیله و چاره جوئی را بعرض رسانید پس آن حیلت وی و حسن اصابت و حکم ابومعشر موردتحسین واقع گردید. احمدرفعت همین قضیه را بطورخلاصه نقل کرده و همی گوید وقتی انگشتری قیمتی از پادشاه بلخ مفقود شد و حل این عقده را از ابومعشر درخواست نمود آن حکیم گفت که خدایش اخذ کرده و این حکم بحسب ظاهر باعث خنده و مسخره گردید و به جهلش منتسب داشتند، تاآنکه درمیان اوراق قرآن مجیدش پیدا کردند

و مهارت آن حکیم بیش از پیش مورد تحسین گردید . و نیز در عهد مستعین بالله دوازدهمین خلیفهٔ‌ی‌عباسی۲۴۸ـ۲۵۲ه پیش ازوقت بوقوع امری حکم کرده و مطابق واقع هم آمد لکن این معنی اخبار قبل از وقوع ناپسند خلیفه شد و محکوم بتازیانه‌اش نمود . وی همواره میگفته (اصبت فعوقبت) حکم صواب‌زا که پاداش چنین باشد در حکم خطاچه مکافات خواهم دید. علی‌الجمله نظیر قضیه اولی‌را بخواجه نصیر طوسی هم نسبت داده‌اند که در قبال حیله ابن حاجب در هنگام فتح بغدادبوده و باشخاص‌دیگر نیزمنسوب‌میباشد که‌موافق نقل معتمد در فلك‌السعاده شاهزادهٔ دانشمند **اعتضاد السلطنه** بتفصیل آنها پرداخته‌است وابومعشر تألیفاتی در نجوم و ریاضی دارد که بسیاری از آنها در کتابخانه های اروپا موجود است .

اثبات علم‌النجوم ـ الاختیارات‌علی‌منازل القمر ـ اقتران التحسین فی‌برج سرطان بغیه‌الطالب فی‌معرفة‌الضمیر المطلوب والطالب والمغلوب والغالب که در مصر چاپ شده ـ تحاویل سنی العالم ـ تحاویل سنی الموالید ـ تفسیر المنامات من النجوم ـ زیج القرانات ـ زیج الهزات ـ طبایع البلدان‌ـ الکدخداه ـ المدخل‌الصغیر ـ المدخل الکبیر ـهیأت الفلك و اختلاف طلوعه ـ الهیلاج و غیر اینها . وفات ابو معشر دربیست و هشتم‌رمضان دویست‌هفتاد ودوم‌هجری‌قمری بعلت صرع درشهرواسط واقع و جمعی به تشییع وی‌رفته و ظاهر بلکه صریح کلام ذریعه نیز که بذکر تألیفات وی پرداخته تائید همین مطلب است .

بالجمله ابو معشر از مشهور ترین وبزرگترین استادان ریاضی و از ستاره شناسان بزرك مشرق زمین است، این دانشمند بزرك شرقی در اسلام که از یك خانوادهٔ تازه مسلمان در شهر بلخ [1] زائیده شده بود و مثل همه مردمیکه تازه پیرو دیانت نوینی میشوند، در دین خود بسیار تعصب داشت. وی در جرگه طلاب فقه وحدیث وارد شده نزد علمای پارسای مدرسه طاهریه بلخ بعنوان دانشجوی پرهیزکار شهرت یافته بود و در مقدمات عربی پیش رفته قدری از ادبیات و ریاضیات مقدماتیرا نیزدیده بود. در سالهائی که تحصیلات ابومعشر پیشرفتی نموده اورا بردیف فضلاومفتیان درجه‌دوم رسانیده بود. یکی ازاستادان مدرسه بزیارت خانهٔ خدا رفت ودر بازگشت از مکه راجع بشهر بغداد وعظمت و وسعت آن وهمچنین دربارهٔ حوزه‌های علمیه وعلوم گوناگونی که در آنجا رواج داشت، داستانهای دلفریبی برای دانشجویان و دوستانی که بدیدن وی میرفتند حکایت‌میکرد از آنجمله استاد پارسا که فقیهی‌خشك و بگفته فلاسفه (قشری صرف) بود راجع بتوسعه دامنه علوم باستانی‌و دانش‌های ناپسند « البته ازنظرقشریون » در بغداد قصه‌هائی گفته‌تصریح

---

[1] درقرنهای اول آسلام استان بزرك خراسان بیش از حد تصور ما معمور بوده و بیش از حد تصورما جمعیت داشت. درآن عهد بلخ از حیث کثرت جمعیت دومین شهر خراسان بشمار میرفت زیرا میان شهرهای‌بزرك درآن استان چهار شهر در درجه و الاتر محسوب میگشت نخستین نیشابور بود دوم بلخ سوم هرات چهارم مرو که بنا بر شواهد و مدارك جمعیت هرکدام ازآن چهار شهر بیش ازپانصد هزارتن بشمار میآمد. بلخ اکنون یکی از شهر های شمالی افغانستان و مجاور مرز آنکشور و با ترکستان روس است واز توابع مزار شریف میباشد.

کرد که مرد زردشتی بنام دهقان فرامرز بهمنش ومردی بنام ( بیدبخت ) دربغداد هیأت و نجوم درس میدهند وهر کدام از آنها براسترهائی بایراق زرنگاری سوارمیشوندوچیزیکه برای شما مسلمانان مقدس وخداشناس باور کردنی نیست اینستکه آن زندیقان و بدکیشان وقتی بدربارخلیفه میروند، رجال دربار و وزیر و خلیفه آنانرا بالا تر از بسیاری مفتیان و فقیهان جای میدهند وحال آنکه همین شخص (بیدبخت) از پیروان بودا[1] و بت پرست نیست که شهرعزیز **بامیان**[2] را بلوث اصنام ومعابدخودملوث

۱ــ بودا نام موجد دین بودائی ازدانشمندان و فلاسفه قرن پنجم قبل ازمیلاد بود که‌در برابر روحانیون برهمائی دیانت جدیدی آورد وامروز قسمت اعظم آسیای شرقی وجنوب شرقی وجنوبی ( ژاپن–چین– هندوچین وقسمتی ازهندوستان) متدین بدین بودا ودرحدود ۷۰۰ میلیون میباشند .

۲ــ شهر بامیان که اکنون قصبه ویرانه کوچکی است درسرراه بلخ بکابل درخاك افغانستان میباشد ودومجسمه عظیم یکی صد گز ودیگری شصت گز درآنجا بیادگار دوران آبادانی مانده است. آندوره نهایت معمور و مرکز پیروان دین بودا بود، وبودائیهای آن زمان درهندوستان کثرتی داشتندودر ولایات مشرق ایران تا بخارا وسمرقند وترکستان خاوری فراوان بودند. اما معبد بزرك بودائیها در بامیان بود و اهمیت آن ولایت تا هجوم مغول باقی بود. چنانکه استاد بزرگوار وشیخ اجل **سعدی شیرازی** طی حکایاتی از دوران جهانگردی خویش ( پیش‌ازحمله‌مغول ) در گلستان آورده است میفرماید ( سالی از بلخ تا بامیانم سفر بود و راه از خوارزمیان پرخطر ) و در همان‌حکایت اشاره بدو هندوی راهزن مینماید که نشانه‌اقامت‌هندویان درآنولایت است . هرچند که بهمت بعضی نساخ‌های خوش‌خط کم سوادباهمه

بقیه در صفحه مقابل

ساخته‌اند وهنگامیکه وی از بامیان برای تحصیل مقدمات عربی وارد بلخ شد و در حوزه‌های درس همین مدرسه آمد ورفت میکرد. طلاب و دانش جویان ، اجازه نمیدادند از فاصله نیم گز بآنها نزدیکتر بنشیند و هیچکس رغبت نمی کرد با وی مباحثه و مذاکره درسی کندامادرست بیندیشید برمن چگونه ناگوار آمده است ، هنگامیکه ویرا دیدم در پیشگاه قصرخلافت ازاستر آراسته خود پیاده میشودوحال آنکه‌درباران مسلمان‌قصرزیر بغلش‌را گرفته، ویرابا تعظیم واحترام‌بدرون کاخ‌میبردند. بیانات و حکایات استاد فقیه که تازه از سفرحجاز برگشته بود برطلاب عموماً وبر ابومعشرخصوصاً سخت ناگوار آمد بخصوص آنکه ابومعشر خودش هم با مردم شهرستان بامیان سوابق نامطلوبی داشت .

خاندان ابومعشر بعد از قبول اسلام بر سراملاك زراعتی و وقفی که در حدود بامیان داشته‌اند با خویشاوندان غیرمسلمان خود نزاعی کرده بودند و اهالی بودائی شهرالبته برضد خانواده ابومعشرازدشمنان آنان پشتیبانی داشته‌اند و آن سابقه با حکایات استاد راجع بمقام و احترام (بیدبخت) بامیانی ترکیب و بیش ازهمه موجب خشم‌وی گردید.

بقیه صفحه قبل

تصحیحها که ناشرها و چاپ کننده های متعدد گلستان بادعای خود انجام داده‌اند. همین قصه درچاپهای اخیر بصورت نامطبوع زیردرآمده (سالی از بلخ بشامیانم سفربود وراه ازحرامیان پرخطر) حال شامیان چه معنی دارد و حرامی که دزد عرب است در بلخ و بامیان چکارمیکرده از مسائلی است که باید طابع ها و ناشرهای گلستان توضیح دهند .

اقتباس ازمقالات آقای رحیم زاده صفوی

بطوریکه طلبه جوان ما بعد ازچند روز وشب اندیشیدن، تصمیم گرفت از بلخ بجانب بغداد سفر کند و یك قبضه دشنهٔ بزهر آبداده خریداری کرد تا بحکم تعصب دینی آن استاد کافررا ازپای در آورد و انتقام توهین وتحقیرمفتیانرا کهدردربار زیردست وی نشانیده شده‌بودند بگیردوانجام چنین تصمیمی را ابومعشر تکلیف دینی خود شمرده نوعی ازجهاد در راه خدا پنداشت . بالجمله ابومعشر آن طلبه با زهد و ورع و البته بسیار متعصب وارد بغداد شد و دشنهٔ تیز خود را در جائیکه توی جلد کتاب تعبیه کرده بود پنهان ساخت و با ظاهری آراسته بصورت دانشجویان فعال خود را بیاراست و یك روز پیش از آفتاب در حوزه درس ( بیدبخت ) حضور یافت و در ردیف طلابی که پائین مجلس جا گرفته بودند نشست .

مدرس آنروز راجع بکرویت زمین استدلال میکرد و از قواعد هندسی برهان ودلیل میآورد. اما غالباً در میان سخنان خود رو بطلبه خراسانی توجه‌میکردو بادیده دقت‌و کنجکاوی باو مینگریست وابومعشر در برابرنگاه استاد میکوشید مقاومت ورزد و سعی میکرد مبادا تغییر حالتی باودست دهد. عاقبت درس پایان یافت.وصدها دانشجو خواستند از جای برخیزند اما استاد بآنان اشاره کرد برنخیزند و رو بطلبه تازه وارد خطاب کرد و گفت(فرزند عزیزم تو ازراهی دورباخیالی که‌مبنایش ظلم وزور است بجانب ما شتافتی اما بدان کاردیراکه همراه خودداری بکنار میافکنی وعوض جنایت وخیانت بفراگرفتن ریاضیات و نجوم که تاکنون منفورتو بوده است همت می گماری و استادی نامورخواهی‌شد که شهرتت عالمگیر شود اکنون برخیز و با همدرسهایت آشنائی و

مصافحه کن !)

ابومعشر که بدانصورت حقیقت حال خود را از زبان استاد شنید با همیت علم نجوم واقف گشته کتاب را گشوده دشنه را از جلد بیرون کشیده و دور انداخت و پیش رفته دست استاد را بوسیده با فضلاء و دانشجویانی که حاضر بودند مصافحه کرده سپس پرسید :

استاد بزرگوار چگونه بحال من آگاه شدید ؟

استاد اوراقی را از جزوه‌دان خود بیرون کشیده باو نشان داد و گفت عادت من بر اینست که هر شب حال فردای خود و اولیای دولت و وضع کشور را با حساب نجومی استخراج کنم .

از چندی پیش حکایت نزدیك آمدن خطری را استنباط میکردم تا دیشب که بنا بر حساب دانستم فردا جوانی بصورت دانشجو با کاردی زهرآگین بقصد کشتن من‌میآید اما چون‌در طالع آن جوان نگریستم دریافتم که از او بدئی صادر نخواهد شد و در این علم بمقامی بلند خواهد رسید . وقتی امروز ترا که تازه وارد و بیگانه بودی در حوزهٔ درس خود دیدم یقین دانستم که همان شخص هستی که چشم براهش بودم.

ابومعشر در بغداد ماند و تحصیلاتش را بحکمت و ریاضی منحصر ساخت و در همان شهر به تألیف زیج نوی آغاز کرد .

بعداً که بنابراستدعای بزرگان خراسان بشهر بلخ بازگشت، آن زیج را تکمیل کرد و کتابی دیگر در هزارات که اوضاع نجومی در هزار سال است نوشت و کتابی دیگر راجع به کورودور تصنیف کرد که از حیث وقت محاسبات نجومی و صحت احکام بی نظیر شناخته شد.

پادشاهان و امرای عصر نسبت به نظرها و حکم‌های ابومعشر اعتقادی

کامل داشتند . ابو معشر قریب چهل کتاب درعلم نجوم تألیف کرده است .

ستاره شناسان مسلمان پایهٔ معلومات هیأت را مانند علم شیمی بر اساس تجربه و مشاهده یعنی حقایق مسلم استوار ساختند ـ علمای اسلام بهیأت بسیار علاقمند بودند مرصدمیساختند، زیج تنظیم‌میکردند مراقب حرکات سیارات بودند . مقیاس میگرفتند . برای تحصیل علم هیأت به‌هندوایران میرفتند کتابهای پیشینیان را بدقت زیرورومیکردند نقیصه‌ها را برطرف میساختند. عقاید مختلف‌راجمع کرده جرح و تعدیل می‌نمودند .علم هیأت در اسلام تاریخ مفصل دارد ـ اساس علم هیأت بر مرصد است. مواضع نجوم و حرکات آن از روی مرصد تعیین میشود. مرصد پیش یونانیها بسیار مهم بود و آلاتی برای مرصد ساخته بودند . در قرن سوم پیش از میلاد یونانیها در **اسکندریه** [1] مرصدخانه‌ای ساختند که در دورهٔ بطلمیوس قلوذی مؤلف کتاب مجسطی به منتهای عظمت رسید . مرصدخانهٔ اسکندریه تا نهضت اسلام یگانهٔ دوران خود بود . آنگاه مسلمانان در **دمشق** و **بغداد** و **مصر** و **اندلس** و **مراغه** و **سمرقند** [2] و غیره مرصد خانه بناکردند .

---

۱ـ اسکندریه بندر بزرك مصردر کناردریای مدیترانه (بحرالروم) قریب به یکملیون نفر جمعیت دارد ، که روزگاری دراز کانون علم و هنر اسلامی نیز بوده‌وبسبب‌داشتن فانوس‌دریائی بارتفاع چهارصدپا مشهور بوده و اکنون نیز یکی از بنادر مهم مدیترانه است .

۲ـ سمرقند نیز یکی از بلاد معتبر قدیم ماوراالنهر که مدتها مرکز حکومت‌ها و تمدن ایرانی بود و اکنون جزء جمهوری ازبکستان شوروی و دارای ۱۳۵٫۰۰۰ نفر جمعیت و مرکز صنایع هیدرو الکتریك . نساجی میکانیکی و غذائی ورویهمرفته یکی از مهمترین بلاد صنعتی شوروی در آسیای مرکزی است .

# ۱۳ ـ ابن رشد

## فیلسوف نامی اندلسی درقرون وسطی ۱۱۲۶ـ۱۱۹۸

ابن رشد **محمد بن احمد بن رشد**

یا محمد بن احمد بن محمد بن رشد قاضی مالکی **اندلسی قرطبی** الولاده و النشأه **ابوالولید** الکینه **ابن رشد** الشهره از اعاظم فلاسفه اسلامی اواخر قرن ششم هجرت که در فنون فلسفه و هر دو قسمت علمی و عملی طبی وحید عصر خود و در فقه و حدیث و ادبیات وعلم خلاف و منطق و دیگر علوم متداوله نیز متبحر و بافرط ذکاوت و کثرت مطالعات علمیه معروف و از نوادر روزگار معدود و باآنهمه مقامات عالیه علمیه وعرفیه که داشته بسیار متواضع بوده است .

ابن رشد حکمت را از مشاهیر فلاسفه وقت اخذ و طب را نیز از **ابومروان بن جزیول** فرا گرفته و هریك از علوم دیگر را نیز از اساتید وقت خوانده تا بمقامات عالیه رسیده و با اکابر علمی و سیاسی ارتباط یافته و نزد ملوك اندلس مقرب و مشمول عنایات ایشان وقضاوت مولدش قرطبه وشهر اشبیلیه بدو مفوض و عاقبت بهر عنوانی که بوده از روی حقیقت یا حسد و رقابت بالحاد و زندقه و بی دیانتی ، در ترویج مطالب فلسفی مخالف اسلام متهم و مورد اعتراض و بارها تکفیر وتابعین افکار او هم مورد تعقیب شده و **یعقوب بن یوسف** ملقب به **منصور** حکمران

وقت اندلس را بروی بشورانده و بسرخشم و غضب آوردند . تا عاقبت باستناد این نسبتها که توأم با رفتار متکبرانه او بامنصور بوده و او راز کثرت کبر و غرور علمی بلفظ یا اخی ( برادر ) مخاطب میداشته است بخروج از موطن خود قرطبه محکوم و باقامت در شهر **یسانه** که نزدیك قرطبه و اختصاص به یهودیها داشته مأمور گردیده و عاقبت بسر لطف آمده و در سال ۵۹۵ در مراکش احضار و مشمول عنایات و مراحم شاهانه بوده و در همانسال در هفتادو پنج یا هشتاد و یك سالگی وفات یافته و اخیراً جنازه‌اش را بقرطبه نقل دادند .

ابن رشد از فلاسفه و دانشمندان بزرك اسلام است و ترجمه کتابهای ابن رشد در بیداری اروپا کمك فراوان کرد . این فیلسوف بزرك نیز کوشید تافلسفه ارسطورا بادین اسلام سازش دهدودر تمام قرون‌وسطی مفسر گفته‌های ارسطو بشمار میرفت .

خلاصه علوم وادبیات وفلسفه که بواسطهٔ نادانان ومتعصبان مسیحی در قرن چهارم وپنجم میلادی ازاروپا رخت بر بست دوباره توسط دانشمندان اسلام وایرانیان در سده یازدهم باروپا بر گشت و انگیزه بزرگی برای بیدارشدن اروپا وتوجه بعلوم و فلسفه گردید .

**از تألیفات ابن رشد**

بدایةالمجتهد و نهایة المقتصددر فقه که‌درفارس و اسلامبول و قاهره چاپ شده ـ التحصیل که جامع اختلافات دایره مابین صحابه و تابعین و دیگر علماء است ـ تهافت التهافت یاتهافت‌الفلاسفه یا تهافت المتهافتین که دررد کتاب تهافت الفلاسفه غزالی بوده و هر دو در مصر یکجا چاپ و در آن گوید گفته‌های غزالی دور از مرتبه برهان و یقین است و نیزدر

آخرش گوید که این مرد (غزالی) بی شك چنانکه بحکمت خطا کرده بشریعت نیز خطا کرده پس گوید که اگر اظهار حق وظیفه نبودی چیزی دراین باب نمی گفتم - جوامع کتب ارسطاطالیس فی الالهیات و الطبیعیات - رسالةالتوحید والفلسفه که در قاهره باترجمه آلمانی چاپ شده - السماء و العالم - الضروری فی المنطق - فلسفه ابن رشد که در قاهره چاپ شده - الکلیات که شرح ار جوزهٔطبی ابن‌سینا است - کیفیة وجود العالم فی القدم و الحدوث - ما بعد الطبیعه - مختصر المجسطی و غیر اینها که بسیار و زیاده از صد کتاب بدو منسوب و در هریك از اثبات مادةالمواد و تریاق و جرم سماوی وحرکت فلك - و حمیات و قیاس و وجود زمانی و وجود سرمدی و موضوعات دیگر مقاله‌ای نوشته و بسیاری از کتب حکمت و طب و مزاج و نفس و اخلاق و مابعد الطبیعه و سماع طبیعی و حمیات و اسطقات ارسطو و جالینوس و دیگر اکابر را شرح داده یاتلخیص کرده است. بسیاری ازتألیفات او به لاتین و غیره ترجمه و مدت مدیدی درمدارس اروپا تدریس شده وترجمه بعضی ازآنها که نسخه عربیش از بین رفته با قیست.

**ابن رشد درقرون وسطی شهرت فراوانی داشت زیرااقوام اروپائی خود را دراطلاع برآثار ارسطو[1] مدیون وی میدانستند.**

۱- ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲ ق - م) شاگرد افلاطون است که مقام ارجمندی درعلم وحکمت حایز گشته، چون افلاطون وفات یافت ازآتن - به آدرنه (آترنه) رفت و چیزی نگذشت که فلیپ پادشاه مقدونی او رابمعلمی پسرش اسکندرکبیر خواند. چهار سال ارسطو به تعلیم اسکندر مشغول بود و چون اسکندر در سال ۳۲۵ قبل از مسیح مهیای جنك آسیا گردید ارسطو به آتن مراجعت کرد.

# ۱۴-جابر بن حیان

## شیمی دان نامی جهان و اسلام

**ماهیت تاریخی او**

شاید **ابوعبدالله** یا **ابوموسی**[1] جابر بن حیان بن عبدالله در تاریخ عصر علم عربی مشهورترین اشخاص باشد. چه نام وی از حیث شهرت و ازحیث اثر نافع درردیف رهنمایان تمدن وتکامل است. پرفسور **برتلو** شیمی‌دان معروف فرانسوی وصاحب کتاب «تاریخ شیمی درقرون وسطی» اسم جابر را نسبت بتاریخ شیمی مثل اسم ارسطو نسبت بتاریخ منطق میداند. گویاجابر نزد برتلو نخستین شخصی باشد که برای علم شیمی قواعدی علمی وضع کرده است که همواره در تاریخ دنیا با نام او مقرون است.

جابر میان فرنگیها باسم **جبیر** Geber معروف است و بکتابی که

۱- جابر یکی ازمشهورترین علمای طبیعی‌دان در قرن دوم اسلام‌درشهر طوس خاک خراسان بدنیا آمده پدرش حیان‌ازجمله داروگران مشهوری‌بوده که‌طرف اعتماد همگان بود. چون شیعه و با ابومسلم خراسانی ارتباط داشت عمال بنی‌امیه او را دستگیر کرده کشتند. جابرهنگام قتل پدر خیلی جوان بود نامبرده با سپاهیان شیعه بکوفه آمد و از آنجابمدینه رفته خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) رسید و بنا بر سوابق شیعه زادگی و ارادت موروثی خانوادگی در حوزهٔ نزدیکان و شاگردان رازدان آن حضرت راه یافت. **اقتباس از تألیفات آقای رحیم زاده صفوی**

در لاتینی به Perfectionis Summa موسوم است مشهور میباشد.

هلمیارد میگوید این کتاب از کتاب «خالص» جابر مأخذ گردیده و جابر در لاتین مؤلفات بسیار دارد که بنام جبیر منسوب است. لکن کتاب مزبور از تمام آن کتب مشهورتر و انتشارش افزونتر است. اختلاف میان جابر و جبیر باعث شده که بعضی از مؤلفین اخیر گفته‌اند این دو اسم متعلق بدو نفراست ولی پرفسور هلمیارد ثابت نموده که جابر بن حیان همان است که در میان فرنگیان بنام جبیر معروف میباشد و تمام کتبی که در لاتین بنام دومی منسوب است ترجمه‌ها یااقتباساتی از مؤلفات دانشمندی است که اصلا ایرانیست و بعرب نسبت دارد.

در قرن هشتم مسیحی (قرن دوم هجری) جابر بن حیان دردربار خلیفه وقت هارون الرشید در بغداد میزیسته و بابرامکه روابط صمیمانه داشته و از شرح حالش معلوم میشود که علاقه وی بآنها بیش از علاقهٔ او بخلیفه بوده است چه برامکه بعلم شیمی اهمیت بزرگی میدادند و این علم را با دقت وتحقیق تحصیل میکردند. جابر در کتاب «خواص» خود بسیاری از محاوراتی که میان او و برامکه در شرح و تفصیل این علم بعمل آمده ذکر کرده و قفطی در شرح حال جابر در «تاریخ الحکماء» گوید او در تمام رشته‌های علوم عصر خود خصوصاً علم شیمی سرآمد گردید و ظاهراً از علم طب وطریق معالجات هم بهره‌ای داشته چه در زمان او علم شیمی در اعمال طبی بکار میرفته‌است.

تمام این مطالبی که اطراف اسم جابر را احاطه نموده باز محتاج تأمل و مطالعه است ولی چیزیکه از ماهیت تاریخی او بطور تحقیق بدست میاید اینستکه:

اول ـ اسم او جابر بن حیان ( پسر عبدالله )

دوم ـ در اصل ایرانی ومنشأ ونسبت اوعربی .

سوم ـ معاصرهارون‌الرشید و برامکه .

چهارم ـ روابطی با جعفرصادق (ع) داشته .

پنجم ـ معروفترین شخصی است که درعربی‌تألیفاتی‌درشیمی‌دارد.

**زندگانی ومحل تولد او**

ابوعبدالله جابر بن حیان بن عبدالله‌الکوفی که گاهی با کینه ابو موسی ذکر میشود . محل تولد او تحقیقاً معلوم نشده ولی تمام مورخین معتبر تقریباً متفق‌اند که او یا در طوس خراسان در شمال شرقی ایران یا درحران‌عراق‌متولدشده . بعضی‌ازمستشرقین‌که بشرح حال‌او‌پرداخته‌اند احتمال میدهند طوس مسقط‌الرأس او باشد. تمام ثقاة متفقندکه اوقسمتی از زندگانی را درشهر کوفه گذرانیده و با برامکه وزراء هارون‌الرشید دوست بوده ومدت زیادی دردربار بغداد بسر برده است . بعضی محققین او را بطرطوس‌منسوب داشته ، همانطور که واستفلا مستشرق یادیگری ویرا از ثابتی های حران میداند .

دربلو مستشرق درکتاب «کتابخانه شرقی» ص ۳٦۰ هم همان عقیده را داردوغریبترین‌مطلبی‌که ازاقوال فرنگیهائیکه بشرح‌زندگانی جابرپرداخته‌اند بدست‌می‌آید منسوب داشتن او با شبیلیه اندلس‌است. اروپائیهاکه‌بشرح‌زندگانی‌جابرپرداخته اند فقط این یك‌اشتباه‌رانموده بلکه در بارهٔ شرح حال‌او ذکر شده که مشهورترین امراء و فلاسفه عرب و درجای دیگریکنفرعرب بدون‌هیچ صفت دیگر ودرجای دیگر پادشاه عرب ودریکی ازکتب خطی پادشاه عجم و درکتاب خطی کمیابی‌پادشاه

هند ویرا نام برده اند . این اختلافات حکایت میکند که اروپائیان تا چندی قبل شخصیت جابر را محقق نکرده بودند و تمام معلومات آنها راجع بوی منحصر بوده است که او (شرقی) و غالب آنان عقیده‌داشته اند که او (عرب) بوده درصورتیکه جابر ایرانیست وفقط بمکتب شیمی‌عرب انتساب دارد.



ازتواریخ معتبرچنین برمی آیدکه برامکه هفده سال یعنی ازسال ۷۸٦تا۸۰۳مسیحی (۱۷۰ـ ۱۸۸ هجری) مورد اعتماد **هارون الرشید**[۱] بوده اند و چون در ۷٦۵ـ مسیحی **حضرت جعفر صادق** علیه السلام وفات کرده پس میتوانیم زمان جوانی جابر را قبل از این تاریخ ودوره‌جوانی را درربع اخیرقرن هشتم یعنی مابین ۷۷۵ و ۸۰۰ مسیحی که مطابق ۱۵۹ـ ۱۸٦هجریست بدانیم حاجی خلیفه در **کشف‌الظنون** گوید اودر ۱٦۰ هجری یعنی مابین ۷۷۷ و ۷۷٦ مسیحی وفات یافته ولی این قول ظاهراً خطاست هرگاه مطالب قبل و روابط جابر بابرامکه‌راکه ذکر نمودیم در نظر بگیریم این روابط بواسطه بسیاری از مراجع تاریخی معتبر محقق میباشد.

**جلدقی** درکتاب‌خود **نهایة الطلب** مشکلات‌وفشارهای‌بسیاری که شیمی دانهای عرب در آغاز اشتغالشان باین علم تحمل میکردند حکایت مینماید ونسبت بجابربن‌حیان میگوید که او چندین بار ازمرگ

۱ـ هارون الرشید یکی از بزرگترین و مقتدرترین خلفای عباسی (۱۷۰ـ ۱۹۳ هجری قمری) که با محبوس نمودن مسموم کردن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام خلافت خودرا ننگین ساخت.

نجات یافته و مقام و اهمیت او غالباً دستخوش اهانت جهال گردیده و بعلم و فضل وی حسد می برده اند و ناچار شده است بعضی اسرار صناعت ( یعنی شیمی را ) بهارون الرشید ویحیی برمکی و پسران وی فضل وجعفر بروز دهد و همین مطلب باعث توانگری و ثروت آنها گردید. چون برامکه مورد سوء ظن هارون الرشید واقع شدند ودانست مقصود آنها انتقال خلافت بعلویها بکمك مال وجاه خودشان است ، همهٔ آنهارا کشت. جابر بن حیان از ترس جان ناگزیر بکوفه فرار کرد و تا زمان مأمون مخفی زیست سپس بیرون آمد. در این روایت چیزیکه برای ما اهمیت دارد معروف بودن وفات جابر در ۱٦۰ هجری است که بروایت ابن ندیم وحاجی خلیفه مستنداست. اما چنانکه روایت جلدقی را صحیح بشماریم ناچار باید بگوئیم، که جابر بعد ازاین زمان مدتی طولانی حیات داشته چه مأمون در سال ۱۹۸ هجری مطابق ۸۱۳ مسیحی باریکه خلافت قدم گذارد. این روایات متناقض مجال بزرگی در بحث ومطالعه برای ما تهیه میکند[۱] .

**مؤلفات او**

جابر بن حیان ازاغلب علماء نوشتجات وتألیفاتش بیشتر است . فهرست کتب اصلی او که بدست ابن ندیم صاحب « الفهرست » بوده مفقود گردیده واو آن فهرست راناقص

---

۱ــ جابر پسر حیان طوسی درحدود سال ۹۱ــ۹۲ قمری درطوس خراسان بدنیا آمد، ودر آغاز سلطنت مأمون عباسی جان بجان آفرین تسلیم نمود یعنی سه چهار سال پیش ازرسیدن سال دویست هجری گویا وفات یافته وبنابراین عمرجابر از صد سال متجاوز بوده است .

از مقالات آقای رحیم زاده صفوی

میدانسته و مثل یك مرجع صحیح که درست معتبر باشد مورد اعتماد قرار نداده . اما **فلوگل** آلمانی بآن فهرست اعتماد پیداکرده و آنرا مأخذ تمامی دانسته‌و همین مسأله بزرگترین اشتباهاتی‌شده که دامنگیر تحقیقات وی وشاگردانش که گردش راگرفته بودند وپیرویش میکردند راجع بحیات جابر شده‌است . شرح‌حالی که **برتلو** نوشته، چون‌اسم کتب او را از « الفهرست » گرفته اعتبار و صحت ندارد و همین مسأله دلیل است که معنی اسمهارا درست نتوانسته است بفهمد و تصحیف واشتباهاتی که از طرف کاتب وغیره بعمل آمده مورد تحقیق او قرارنگرفته است .

اگر بخواهیم تمام تألیفات جابر را که‌درافواه مردم است منسوب باو بدانیم مجال زیاد لازم خواهد داشت و در اینجا مشهورترین کتب ویرا ذکر نموده و بچهار قسمت تقسیم میکنیم .

۱ ـ کتبی که مؤلف الفهرست آنها را ذکر کرده و آنهائیکه چاپهای معروف بانسخهٔ خطی آنها محفوظ است .

۲ ـ کتب معروفه او که هنوز درعالم عربی شهرتی ندارد ولی در اروپا معروف میباشد .

۳ ـ کتبی که درالفهرست ذکر گردیده و آن کتب یا باسم تنها معروف شده یا وجود خارجی دارد .

٤ ـ کتبی که فقط عنوان آنها معروف میباشد .

اغلب کسانیکه بشرح حال‌جابر پرداخته‌اند ، متفقند که ، کتاب « السموم » از جمله کتابهائی میباشد که ازمیان رفته و تنها اسمی‌از آن مانده ولی چنانکه بعد خواهیم دید حقیقت مطلب برخلاف آنست .



کتبی که مؤلف الفهرست ذکر کرده و آنهائیکه چاپهای معروف بانسخه‌های خطی آنها موجود است .

۱ ـ کتاب( **اسطقس الاس الاول** )با چاپ سر بی در هندوستان سال ۱۸۹۱ طبع شده .

۲ ـ کتاب ( **اسطقس الاس الثانی** ) با چاپ سربی در هندوستان سال ۱۸۹۱ جزء دوم آن فقط طبع شده .

۳ـ کتاب( **اسطقس الاس الثالث** ) با چاپ سربی در هندوستان سال ۱۸۹۱ طبع شده و جزء سوم این کتاب نزد مؤلف الفهرست به کتاب « الاسطقس » معروف بوده .

٤ ـ کتاب( **تفسیر الاسطقس** )این کتاب به کتابهای سه گانه قبل اضافه میشود و مؤلف الفهرست آنرا در کتاب خود ذکر نکرده .

٥ ـ کتاب(**الواحد الاول**)ـ نسخه ای از آن در شعبه عربی کتابخانه ملی پاریس در کلکسیون ۲٦۰٦ موجوداست واین کتاب شاید همان باشد که مؤلف الفهرست آنرا باسم کتاب ( الواحد الکبیر ) ذکر کرده .

٦ ـ کتاب( **الواحد الثانی** )نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی پاریس در کلکسیون ۲٦۰٦ موجود میباشد واین کتاب شاید همان باشد که نزد ابن ندیم باسم کتاب ( الواحد الصغیر ) معروف بوده .

۷ـ کتاب( **الرکن** )که شاید همان کتاب **الارکان** باشد. قسمتهائی

از این کتاب در قسمت هفتم کتاب (رتبه‌الحاکم) **مجریطی**[1] وارد شده و **حلمیارد** مدعی است که نسبت این کتاب بمجریطی اشتباه است . جابر خودش کتابی بنام ( الارکان الاربعه ) در کتاب ( **نار الحجر** ) ذکر میکند **مجریطی ابوالقاسم مسلمه** پسر **احمد مجریطی** است که در شهر **مادرید** در زمان حکومت ( الحکم الثانی ) (۹۶۱ ـ ۹۷۶ مسیحی) میزیسته. فلسفه و ریاضیات و هیأت و شیمی را در مشرق تحصیل کرده و با اخوان‌الصفا مربوط بوده و تصور میشود چند فصل رسائل **اخوان الصفا**[2]

---

۱ ـ مجریط معرب مادرید پایتخت کشور اسپانیاست که در دوره تمدن اسلامی بنام اندلس و یکی از آبادترین و معمورترین کشورهای جهان و دارای کتابخانه‌ها و دانشگاههای اسلامی و مساجد و کاخهای با عظمتی بوده که تا بامروز آثار آن باقیست .

۲ ـ در دوره تسلط آل بویه بر بغداد و جزیره و مغرب و جنوب ایران دورهٔ بسط آزادی فکر و شکفتن شکوفه‌های حکمت درممالك مذکور و بلاد بزرك این ناحیه مانند بغداد . اصفهان و ری محل تدریس حکمت و جولانگاه حکما و مردمان آزاد فکر بود . از این جماعت یکدسته حکما معروف به اخوان الصفا بودند که مقارن نیمهٔ قرن چهارم هجری در بصره مجمعی حکمتی تشکیل داده بودند و غرض ایشان از تشکیل مجمع انتشار حکمت یونانی درممالك اسلامی بود. اکثر این جماعت ایرانی و شیعه یا از معتزله و مفتون فلسفه یونانی و چون متعصبین سنی در هراس بودند، غالباً مجامع خود را مخفی از مردم تشکیل میدادند و هر وقت که شخص خارجی درمیان ایشان وارد میشد، برمز با یکدیگر تکلم میکردند . این جماعت که از مشهورترین ایشان ابوسلیمان. محمد بن نصر بستی. ابوالحسن علی بن هارون زنجانی. ابواحمد مهرجانی و زید بن رفاعه عوفی بودند. خلاصه افکار خودرا که زبده فلسفه یونان است در ۵۱ رساله کوچك مدون کرده‌اند. این رسائل را یکی از مستشرقین آلمانی در آلمان بطبع رسانده و بعضی از آن رسائل به لاتینی ترجمه و خلاصهٔ آن بفارسی نقل گردیده است .

را او نوشته باشد . از جمله فصلیستکه در شیمی نوشته و در کتاب خود (رتبه‌الحکم) از اخوان‌الصفا بسیار سخن رانده.

۸ـ کتاب( **البیان** ) که در سال ۱۸۹۱ باچاپ سربی طبع شده .

۹ ـ کتاب ( **النور** ) در هندوستان سال ۱۸۹۱ با چاپ سربی طبع شده .

۱۰ـ کتاب (**الزیبق**) برتلومؤلف فرانسوی دو کتاب‌را طبع کرده یکی بنام کتاب ( زیبق شرقی ) و دیگری بنام کتاب ( زیبق عربی ) که آندو را از کلکسیون ٤٤۰ شعبه عربی کتابخانه ( لیون ) بدست آورده و دو نسخه از آن در کتابخانه ملی پاریس درکلکسیون ۲٦۰٦ وجود دارد .

۱۱ـ کتاب (**الشعر**) یك نسخه آن در بریتیش‌موزیم درکلکسیون ۷۷۲۲ نمرۀ ه وجود دارد .

۱۲ـ کتاب (**التبویب**) یك نسخه آن درکتابخانه ملی پاریس‌در کلکسیون ۲٦۰٦ وجود دارد وطغرائی آنرا اسم برده رجوع بکلکسیون ۸۲۲۹ بریتیش موزیوم .

۱۳ ـ کتاب (**الدرة‌المکنونة**) در بریتیش موزیوم نسخه خطی آن با این عنوان در ضمن مؤلفات جابر بن حیان در کلکسیون ۷۷۲۲ وجود دارد .

١٤و١٥ ـ کتاب (**الشمس**) و کتاب (**القمر**) یعنی کتاب زرو کتاب سیم که شاید مختصر کتاب ( الاحجاز السبعه ) باشد جلدقی در ( نهایة الطلب ) آنرا اسم برده و یك نسخۀ آن در کتابخانۀ ملی پاریس در کلکسیون ۲٦۰٦ وجود دارد .

۱۶ـ کتاب (**الترکیب**) یك نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پاریس در کلکسیون ۲۶۰۶ محفوظ میباشد و شاید که در الفهرست بنام کتاب ( التراکیب ) ذکر شده .

۱۷ ـ کتاب (**الحیوان**) جلدقی کتابیرا بنام حیات الحیوان بنام جلدقی ذکر مینماید.

۱۸ کتاب (**الاسرار** )شاید همان کتاب(سرالاسرار ) باشد که یك نسخهٔ آن در بریتیش موزیوم‌در کلکسیون۱۳۴۱۸ نمرهٔ ۱۴ وجود دارد چند قسمت آنرا درچند مورد ذکر میکند رجوع بکلکسیون بریتیش موزیوم نمره ۸۲۲۹ در لاتینی نسخهٔ خطی است که منسوب بجابر و عنوان آنScreta Scretorum در کالج **گونل و کایوس**و در کالج کورپس کریستی کمبریج نمرهٔ ۹۹ موجود است .

۱۹ ـ کتاب(**الارض**)جابر کتابی بنام( ارض‌الاحجار )که برتلو آن را ازکلکسیون لیدن نمره۴۴۰ بدست آورده و چاپ کرده و یك نسخهٔ آن در کتابخانه های پاریس کلکسیون ۲۶۰۶ محفوظ میباشد.

۲۰ ـ کتاب ( **الترکیب‌الثانی** ) یك نسخه آن در کتابخانه ملی پاریس در کلکسیون ۲۶۰۶ وجود دارد .

۲۱ ـ کتاب(**الخواص**) یك نسخهٔ آن در بریتیش موزیوم نمرهٔ ۴۰۴۱ در کلکسیون نمره ۲۳۴۱۹ محفوظ است.

۲۲ ـ کتاب( **التذکیر** ) که بانگلیسی نیز ترجمه شده است.

۲۳ ـ کتاب (**الاستتمام**) طغرائی بعضی از قسمتهای کوچك آنرا نقل میکند ( بریتیش موزیوم نمرهٔ ۸۲۲۹ ) همچنین جلدقی در کتاب نهایةالطلب آنرا ذکر مینماید این کتاب در لاتینی مقابل اسم کتابیست

که منسوب بجابر و باین عنوان میباشد .

۲٤ ـ کتاب ( **الاحجار** ) سال ۱۸۹۱ در هند با چاپ سربی طبع شده .

۲۵ـ کتاب( **الروضه** )جلدقی درجزء دوم کتاب خود نهایةالطلب آنرا ذکر کرده .

۲٦ ـ کتاب ( **المنافع** ) کتابخانه برلین . خطی نمره ۱۹۹٤ باسم کتاب ( منافع الاحجار ) محفوظ میباشد .

۲۷ ـ ( **الایضاح** ) سال ۱۸۹۱ در هندوستان با چاپ سربی طبع شده .

۲۸ ـ کتاب **مصححات افلاطون** یك نسخهٔ آن در اسلامبول کتابخانهٔ راغب پاشا کلکسیون ۹٦ نمره ٤ محفوظ است .

۲۹ ـ کتاب ( **الضمیر** )یك نسخهٔ آن در کتابخانهٔ ملی پاریس کلکسیون ۲٦۰٦ محفوظ است و جلدقی در جزء سوم نهایة الطلب باسم کتاب ( الضمیر فی الخواص الاکسیر ) آنرا ذکر نموده .

۳۰ـ کتاب (**الموازین**) برتلو آنرا از نسخهٔ لیدن کلکسیون ٤٤۰ بدست آورده وچاپ کرده و در کتابخانه جمعیت شیمیائی پاریس ۱٦۵٤ در صفحهٔ ۱۰۳ فهرست آن کتابخانه ذکر شده است .

۳۱ ـ کتاب (**الملك**) صاحب الفهرست نقل میکند که جابر گوید او کتابی باسم کتاب (الملك) تألیف کرده و هرگاه این مطلب صحیح باشد دلالت میکند که کتاب مذکور از چند کتاب تشکیل یافته و همه درتحت یك عنوان درآمده . چیزیکه این گمان را تقویت میکند آنستکه برتلو کتاب الملك را از نسخه لیدن نمره ٤٤۰ در کلکسیونی عربی یافته و

آنرا طبع کرده در صورتیکه نسخهٔ دیگری که با نسخهٔ چاپ برتلو اختلاف دارد در کتابخانه ملی پاریس بنمره ۲۶۰۵ محفوظ است و این هر دو نسخه که در هند سال ۱۸۹۱ با چاپ سربی طبع گردیده اختلاف دارد. هلمیارد احتمال میدهد این کتاب به لاتینی ترجمه شده و **بوریلیوس** آنرا ذکر کرده باشد. رجوع به کتب جمعیت شیمیائی پاریس به نمره ۱۶۵۴ صفحهٔ ۱۰۳ کارینی هم آنرا ذکر مینماید.

۳۲ ـ کتاب( **الریاض** )یك نسخه آن در کتابخانه بودلی نمره ۷۰ و نسخه دیگر در بریتیش موزیوم کلکسیون ۷۷۲۲ نمره ۵ محفوظ است.

اما شخصیت بزرك جابر فقط در نویسندگی او نیست بلکه بیشتر[1] از آن بابست که وی مردی آزمایشگر بود و مدتهای درازی از عمر خود را در ترکیب و تجزیه و تحلیل مواد گوناگون صرف کرد و هیچگونه فعالیتی که در عملیات کیمیائی خود بکار میبرد خسته نمیشد. چنانکه در شیمی امروزی چندین ماده اصلی موجود است که زائیده عملیات جابر بوده و کشف همان مواد اصلی رامیتوان مادر ترقیات کنونی شیمی نام نهاد.

جابر پس از گرفتاری دوستان دانش پرور خود (برامکه) از بغداد تبعید و مدتها گرفتار آوارگی بود. سپس بطور پنهانی بکوفه رفته در خانه موروثی پدرانش بی سر و صدا میگذرانید و تمامی وقت خود رادر آزمایشگاه وسیعی که زیر زمین ساخته بود به تجربیات علمی مصروف میداشت و هنگامیکه مأمون عباسی بر تخت خلافت نشست به جستجوی عالم مزبور پرداخت و جابر بااحترامات تازه از گوشه انزوا بیرون آمد. اما دیگر عمر از برای مصاحبت با خلیفهٔ علم دوست و شیعه مشرب وفا ننموده همان روزهائیکه میبایست قدردانیهای بزرگان کشور از چهره غمزده دانشمند

۱ـ اقتباس از تاریخ علوم پیرروسو ومقالات آقای رحیم زاده صفوی

کهن سال گرد اندوه و نا کامی را بزداید، متاسفانه سر بر بستر نهاده جان بجان آفرین تسلیم نمود.

**کیمیاگری** - یکی از نظریه‌های علمی جابر درباره تکوین فلزات که بعد از وی قرنهای بسیار در اروپا و آسیا اساس طبیعیات قرار میدادند، عبارت از این بود که کلیه فلزات معروف عالم از دو جوهر به وجود میآید یکی گوگرد و دیگری سیماب، یعنی جیوه وچنین میگفت که هرگاه گوگرد پاك و سیماب پاك خالی از هرگونه گردوغبارومواد خارجی بهم جفت شوند با اندازه و مقدار معین و با شرایط مطلوب، از ترکیب آنها زر ناب حاصل میشود و هرگاه سیماب بیش از اندازه گوگرد باشد نقره بوجود میآید و چون مواد خارجی در ترکیب آنها مخلوط گردد بتفاوت آن مواد مس و آهن وقلع وسرب پدید خواهد گشت.

یکی از علمای اروپای معاصر میگوید هر چند علوم طبیعی در عصر حاضر فلزات را عنصر واحد و غیر مرکب دانسته است، اما هنوز ذوق بشر مایل است برای نظریه جابر راه اثباتی پیدا کند، زیرا به تجربه می بینیم هرچه معدن طلا و نقره یافت میشود گوگرد و جیوه نیز همانجا هست.

جابر اول عالم طبیعی دان بوده که بوجود فلزات دیگر غیر از آنچه نزد قدما معروف بود پی برد او میگفت بتجربه دریافته‌ام که فلزاتی نا معروف درسنك وخاك هست اما وسیله استخراج آنهارا باید فراهم کرد.

**فراول فلزی وصندوقی که به آسمان میرفت** - درافسانه های بغداد ازقدرت علمی وصنعتی جابر چیزها نقل میشداز آنجمله آنکه جابر برای خالد برمکی یا برای یحیی فرزندش صندوقی ساخت، که بهوا بالا میرفت

در آن جا میگرفت و مردی از فلزات ساخته‌بود که کار قراول میکرد و نزدیکی به‌آن مرد، قواعدی داشت و اگر کسی بدون رعایت آن میخواست از مقابل او بگذرد با شمشیر بفرقش میزد و افسانه سرایان حکایت میکردند کنیزی از سوگلی‌های یحیی برمکی سرمست‌و خندان شبی خواست بی‌خبر بر خواجه خود وارد شود گرفتار ضربه آن پاسبان آهنین‌پنجه گردیده زخم دارشد و بامعالجات جابر بهبودی یافت بهرحال حقیقت افسانه‌ها چه‌باشد نمیدانیم. اما قدر مسلم اینست نظریهٔ اختراع چیزی شبیه تلفن یا تلگراف از جابر بوسیلهٔ علمای طبیعی بعد از وی نقل شده است که میگویند ممکن است‌با رشته‌های فلزی و وسائل لازم دیگر دو نفر دیگر از راه دور با هم صحبت کنند.

**آزمایشگاه جابر** ـ آزمایشگاه جابربن حیان تقریباً دویست سال بر مردم پوشیده ماند و با آنکه خلفا و بزرگان دولت عباسی خیلی راغب بودند بدانند کارگاه وی‌در کجا است ودر آن چه‌وسائل و اسبابهائی یافت میشود، موفق نشدند زیرا در مدتیکه جابر پس از بازگشت‌از تبعید پنهانی در **کوفه**[1] میگذراند جز دو سه تن از صوفیان

۱ـ کوفه یکی از شهرهائیست در دورهٔ اسلامی و بدست مسلمین بنا شده یعنی بدست سعد وقاص بنا گشته‌، در علت‌پیدایش آن‌چنین گفته‌اند که پس از شکست ایرانیان و تسخیر شهر مدائن ( تیسفون ) بدست اعراب سعدوقاص فرمانده سپاهیان اسلام‌چند تن ازصحابه‌را نزدعمر فرستاد تا مژدهٔ فتح را بدو ابلاغ کنند. عمر فرستادگان سعد را زرد و نزار و زار دید و همینکه سبب پرسید گفتند بدی آب و هوای عراق ما را چنین کرده عمر

بقیه در صفحهٔ بعد

وارسته کسی بخانهٔ وی راه نداشت و تنها کنیزی پیرخدمتش را میکرد که او نیز بعد از وفات خواجه خویش چند روزی بیشتر عمر نکرد.

بنابراین راه وصول به آزمایشگاه جابر پیدا نشد، تا دو قرن بعد ازوی، که در کوفه نزدیك دروازه دمشق میخواستند بنائی تازه بسازند در اثنای کندن زمین ناگهان یك عمارت زیرزمینی بااطاقها و راهروها و سبك معماری مخصوص ظاهر گشت اما بسیاری از آلات و ابزار و اشیائیکه در اطاقها بود باز نکرده فاسد گشته، یا بر اثر خاکریزیهای بنائی

بقیه از صفحهٔ قبل

فرمان داد سرزمینی برای اقامت مسلمانان درنظر بگیرند که بامزاج آنان سازگار باشد واتفاقاً در هرجائیکه شتران اعراب خوش وسالم باشند خود آنان نیز در آنجا سلامت خواهند زیست. باری سعد وقاص بدستور عمر با کمك سلیمان و حنیفه زمینی در کنار فرات (میان حیره و فرات) برای اردوگاه انتخاب کرد که هوای آن مطابق فرمان عمر بری و بحری بود و تا شهر مدینه رود و دریاچه‌ای فاصله ندارد و درآغاز خانه‌ها را از نی ساخت که شبیه بچادر بود اما پس از اندی آتش سوزی درگرفت و مقداری از خانه های نیین سوخت. مسلمانان با اجازه عمر خانه های خشتی ساختند ولی مطابق فرمان عمر بنای آنرا بلند نکردند و هیچ کس حق نداشت بیش از سه اطاق مالك شود.

گویند: شهر کوفه نزد شیعیان مقامی ارجمند دارد زیرا که حضرت علی علیه‌السلام[1] آنرا پایتخت قرار داده و در همانجا بدرجه شهادت رسید وامروزه یکی‌ازقصبات پادشاهی عراق و واقع در جنوب آنکشور است.

۱ ــ کوفه پایتخت علی نبوده این‌مطلب را مورخان بغلط می‌نویسد.

تازه از صورت نخستین خود بر آمده ضایع شده بود با این وصف وجود چرخها و آلات و ادوات و کوره‌ها و قرع و انبیق و برخی آلات ریاضی و غیره مایهٔ حیرت و شگفتی مردمان گشته از دربار خلافت مأمورینی بکوفه رفتند تا آنچه‌را شایان استفاده بیابند به بغداد انتقال دهند. چنانکه دانشمند محترم آقای رحیم زاده صفوی در کتاب خود مینویسد:

یکی از تألیفات عمده جابر بن حیان کتابی بوده در هزار ورق که عالم مزبور طی آن کتاب مقدار پانصد رساله از تألیفات استاد بزرگوارش حضرت صادق (ع) را گنجانیده بود و بدان طریق آثار آن امام عالیمقام را از گم شدن و تلف شدن محفوظ داشته است.

دایرةالمعارف بریتانیا مینویسد که جابر علوم پنهانی را در خدمت امام علیه‌السلام فرا گرفت اما ممکن است علوم کیمیائی را آنجا نیاموخته باشد! و چنانکه آقای رحیم زاده صفوی در تألیفات خود مینویسند که ما نمیدانیم این نظریه را دایرةالمعارف بریتانیا از روی چه مدرکی گفته است زیرا جابر خودش برای خویشتن استادی جز حضرت صادق (ع) نشان نداده است و همه جا اعتراف میکند که آنچه را وی میداند از برکت تعلیمات آن بزرگوار میباشد. بالجمله جابر در زمرهٔ نوابغ و داهیان انگشت شماری محسوب شده که تاریخ بشری از آنان تاکنون نام برده است.

تألیفات امام صادق (ع) نیز شامل علوم خفیه و بیان رشته‌های مختلف علوم بوده است که در عصر ما مقدار ناچیز و نامرتبی از آنها بدست میآید و اکثر آنچه هم که بدست میآید، دوچار تحریف تصحیف شده است.

بدین‌معنی که برخی‌را نویسندگان غلط نوشته‌اند و بعضی را که در اصول و قواعد علوم است مردمان بخیل و تنک نظر عمداً تغییر داده عبارت‌را زیر و رو ساخته‌اند بعنوان اینکه علوم‌عالی نباید بدست نااهل افتد!

مثل اینکه مردمان بخل گرفته اهلیت و صلاحیت را منحصر بنفس خود میشمرده‌اند !.

امروز از تألیفات عمده جابر مقداری در کتابخانه‌های وقفی یا شخصی‌مصر و مراکش وسودان و یمن پیدا میشود متأسفانه کتابخانه‌های مزبور با مراقبت عجیبی نگاهداری میشود . مبادا از روی نسخه خطی آن رونوشت بردارند.

چنانکه راجع بتاریخ معروف به (اخبار الزمان) تألیف مسعودی که فقط دریك کتابخانه وقفی درافریقا موجوداست ویکی ازمستشرقین راکه میخواست محرمانه رونوشت آنرا بردارد ترور کردند .

# ۱۵ـ ابن هیثم

**بزرگترین فیزیک‌دان اسلام و نخستین مخترع ذره‌بین**
**و شارح ساختمان طبقات چشم و نور اطاق تاریک**

بزرگترین فیزیک دان جهان عرب و اسلام **حسن بن هیثم** از اکابر حکما و اطباء واز بزرگترین دانشمندان اسلام است.

ابن هیثم معروف به **الحسن** (۱۰۳۹ ـ ۹۶۵) زندگی میکرد این فیزیک‌دان ارجمند که کتاب او در بارهٔ نور توصیف صحیحی از ساختمان چشم انسان میکند و قسمتهای مختلف از قبیل مخاط خارجی و قرنیه، وشبکیه، و عنبیه و علاوه بر اصول آن اطاق تاریک را شرح میدهد

این شخص هنگام مطالعه در انعکاس نور بدون آنکه مستقیماً بمسألهٔ انکسار توجهی کند چنین اظهار میدارد که ما بین زاویه تابش و زاویهٔ انکسار نسبت ثابتی وجود دارد.

این دانشمند عالیقدر علاوه بر تبحر در علم فیزیک درطب وشعب فلسفه خصوصاً در ریاضیات و ادبیات و حسن خط و کتابت نیز ماهر بوده و بسیاری از کتب **ارسطو وجالینوس** را شرح و تلخیص کرده ومدتی هم ازطرف خلیفه مصر الحاکم بامرالله در (جامع الازهر) مشغول تدریس شد.

**تألیفات ابن هیثم**

ابن هیثم در تألیفات بسیاری از هیأت و هندسه و کائنات جو، ومنطق و حساب و مناظر و مرایا و طب و تشریح و غیره موفق آمد و سالی سه نسخه‌ازاصول‌اقلیدس[1] ومجسطی‌ومتوسطات‌را باخط زیبای‌خودنوشته‌و با اشکال هندسی مُشکّل ساخته و با اجرت و دستمزد آن امرار معاش سالیانه می کرد و بکار طبابت نمی پرداخت و او نخستین کسیستکه ذره‌بین را اختراع کرده است.

در اوایل قرن پنجم هجری ابن هیثم کتابی تألیف کرد که برای نخستین باراصول هندسی وعددی **اقلیدس‌وآبلونیوس** رادرآن جمع کرده‌وآنرابچندین باب مرتب‌تقسیم کردوبابرهان صحت آنرااثبات‌کرد. بقسمیکه موضوع مزبور جزء امور حسی منطقی تعلیمی‌درآمده است و نقیصه‌های اقلیدس و آبلنوس مرتفع شده است. ابن حیثم الفاظ و اصطلاحات علمای جبری‌راتعدیل کرده و برای حل مسائل حسابی و جبری اسلوبهای جدید وضع کرده است.

ابن هیثم در چهار صد و سی هجرت بسن هفتاد وشش‌سالگی در **قاهره** یا**واسط در گذشت**.

۱ـ اقلیدس از مردم صور متولد سال ۳۲۳ قبل از میلاد از علمای ریاضی آنزمان میباشدوی‌تحصیلات خودرا دررشته‌ریاضیات‌در یونان‌تکمیل کرد و بدعوت فیلادلفوس‌ازپادشاهان بطالسه باسکندریه‌آمد و در مدرسهٔ اسکندریه بتدریس پرداخت و اصول اقلیدس را تألیف نمود.

# ۱۶ ـ خواجه نصیرالدین طوسی

**ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن مشهور بشیخ‌الحکماء**
**فیلسوف و دانشمند بزرگ شرق**

**ولادت و وفات خواجه**

امین احمد رازی در کتاب هفت اقلیم بمناسبت ذکر فضلای ساوه مینویسد که خواجه اصلا اهل قهرود ساوه بوده و بمناسبت متولد شدن در **طوس** بطوسی مشهور شده است. ولادتش اول طلوع آفتاب ۱۱ جمادی الاول ۵۹۷ وفاتش ۱۸ ذیحجه ۶۷۲ و مدت حیاتش ۷۷ سال وهفت روز بوده است. وفات خواجه در صافهٔ بغداد اتفاق افتاد و در **جامع رشیدی** مسطور است که خواجهٔ طوسی وصیت کرد ویرا در جوار امام موسی کاظم (ع) دفن نمایند لذا اورادرسرداب مخصوصی که **ناصر بالله** خلیفه‌عباسی در پای قدم امام (ع) برای خویش ترتیب داده بود دفن کردند. حمدالله مستوفی تاریخ وفات خواجه را بنظم در آورده است.

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل
یگانه‌ایکه چه او مادر زمانه نزاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذی‌الحجه
بروز هجدهم درگذشت در بغداد

خواجه در دانش و بینش شهرهٔ آفاق میباشد و خدمات کشوری و مذهبی ایرانی و اسلامی که ازآن یگانهٔدهر بعمل آمده طاق ومسلم مخالف و مؤالف و یگانه و بیگانه است

**وزارت خواجه برای هلاکو**[1]

ناصرالدین محتشم امیر قهستان از فضلاء امراء اسماعیلی بوده است.

وپس از اطلاع بر کمالات خواجه ویرادر قائین از توابع قهستان احضار نمود. کتاب اخلاق ناصری دراخلاق از تألیفات او بنام ناصرالدین و در قائین تألیف شده است. پس از اندکی خواجه قصیده عربی در مدح مستعصم عباسی انشاء کرد با نامه‌ای نزد ابن علقمی وزیر خلیفه فرستاد که بحضور خلافت تقدیم نمایند.

ابن علقمی عین مکتوب و قصیده را نزد ناصرالدین فرستاده و دربارهٔ خواجه سعایت کرد ناصر نیزخواجه‌را محبوس کردوهمینکه بسمت قزوین حرکت کرد **علاءالدین محمد** سلطان اسماعیلیه را به محارت وی گماشت خواجه در قلاع اسماعیلیه تا سنه ٦٥٣ بتألیف و تصنیف اشتغال داشت درهمان ایام **هلاکوخان** بطلب **قاضی شمس الدین احمد** بمحاصره قلاع اسماعیلیه پرداخت نصیرالدین خورشاه قائد اسماعیلیه

[1] هلاکو خان نواده چنگیز خان مغول از طرف برادر خود منکوقاآن که سلطنت ترکستان غربی و ایران و افغانستان کنونی و قسمتی از نواحی مفتوحه مغول در قفقازیه را داشت مأمور سرکوبی بقایای افراد و حکام نیمه مستقل ایران و آسیای غربی گردیدو بعد از قلع و قمع اسماعیلیه ایران و فتح و تخریب قلاع مستحکم ایشان، بغداد پایتخت خلفای عباسی را فتح و المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی بامر او کشته شد (٦٥٦ هـ - ق)

خواجه نصیر را از محبس بیرون آورده نزد هلاکو فرستاد. خواجه بحضور هلاکو آمده و این دو بیت رابخواند.

سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد
یکشنبه روز اول ذیقعده بامداد
خور شاه پادشاه سماعیلیان ز تخت
برخاست پیش تخت هلاکو بایستاد

هلاکو که از فضایل خواجه سابقه داشت ویرا با خود ببغداد برد اهالی نجف و کربلا وحله از برکت قدوم خواجه از تعرضات مغول محفوظ ماندند. خواجه شخصاً به حلهٔ اسدیه رفته نجم‌الدین و شیخ سدیدالدین یوسف (والد علامهٔ حلی) و سعیدالدین محمد بن جهم و بسیاری دیگر از علما را ملاقات کرد شرح مناظرات ومباحثات خواجه با علمای مزبور در کتب تواریخ مشهور است.

**بنای زیج مراغه بوسیلهٔ خواجه**

چندی از فتح بغداد نگذشته بود که هلاکو خواجه را بساختن مرصدخانه تشویق کرده و خواجه نیز کتاب زیج ایلخانی را برای وی تألیف کرد. هلاکو کلیه موقوفات را بخواجه واگذار کرد تا عشر آنهارا بمصرف بنای رصدخانه برساندواز هرجهت درپیشرفت مقصود خواجه مساعدت کرد خواجه بامر هلاکو مشاهیر حکما و منجمان هیأت را مانند **مؤیدالدین عروضی و فخرالدین اخلاطی و نجم‌الدین قزوینی و محی‌الدین مغربی و فخرالدین مراغهٔ** و غیره را بمراغه [1]

۱ ــ مراغه امروزه از شهرستانهای غربی (جزء استان چهارم) و از شهرستانهای حاصلخیز آذربایجان ومرکز آن شهر مراغه است که‌دردامنه‌های آتشفشان قدیمی سهند و کنار خط آهن تهران بتبریز و همچنین جاده شوسه رضائیه واقع گردیده وجمعیت آن بالغ بر چهل هزار نفر است.

احضار کرد تاآنکه در سال۶۵۷ بنابقولی رصدخانه مراغه را باتمام رسانید[1] و کتابخانه بسیار عالی دراطراف رصدخانه تأسیس کرد ومقدار بسیاری از کتب نفیسه قدیم و جدید در آنجا جمع آوری کرد که قسمت مهم آن از کتابهای بغداد و شام و جزیزه بوده که در فتنه تاتار غارت شده‌است ، وتعداد آنها بالغ بر چهارصد هزار مجلد میگردید .

جرجی‌زیدان مینویسد زیج حاکم بامرالله فاطمی (۳۸۶ ـ ۴۱۱) که که بر کوه المقطم بنا کرده محل اعتماد ستاره شناسان بوده تا اینکه‌خواجه‌نصیرالدین‌طوسی زیج خودرا در مراغه‌ترکستان‌بنا کرد[2] وسنه ۶۵۷ زیج سابق متروك شد .

خواجه درسال ۶۷۲ باعدهٔاز شاگردان ازمراغه به بغداد عزیمت کرده و همانجا وفات یافت (۶۷۲) هجری

خواجه در موقع تاریك وباریکی‌قیام کرد که مسلمانان خصوصاً ایران و ایرانیان در اثر حمله و هجوم لشکر مغول که شهربشهر رفته و فرمان‌قتل‌عام‌داده وبرپیروجوان ومرد وزن‌وعالم وعامی وعارف وجاهل رحمی نکرده بلکه شکم اطفال شیرخواره را نیز باسر نیزه پاره کرده و حیواناترا نیز میکشته اند تا آنکه نزدیك بود که نام ایرانی از صفحهٔ تاریخ محو و نابود گردد این نابغه زمان وزارت هلاکو خان را پذیرفت و بدان وسیله مغول را تحت نفوذخود آورده و در حقیقت

۱ـ مرصد مذکور تمام نشده بلکه ناقص مانده زیرا که مُشوق آن هلاکو بود وقبل از اتمام‌آن وفات یافت .

۲ـجرجی‌زیدان خارج از معلومات خود سخن میگوید زیراکه زیج خواجه ناقص مانده قابل‌استخراج‌نیست وزیج‌حاکم،محل استفاده‌بوده‌است.

برعقل هلاکو مسلط بوده و برای اصلاح بلاد و ارشاد عباد بهبغداد رفته و تا آنجا که میتوانست در احیای این خاك پاك و ترویج علم و ادب و بپاداشتن دین و مذهب اهتمام تمام بکار میبرد. حتی در آن گیر و دار و با آن همه وقایع جانگداز خانمانسوز که معمولا قدرت تنظیم ضروریات یومیهٔ داخلی نمیباشد هلاکو خان برغبت خواجه امر بساختن مرصد کرد:

و هلاکوخان نیز نخست بعذر اینکه علم نجوم وقایعی را که حتمی‌الوقوع است بر طرف نمیکند مایل نمی‌بود. این دانشمند یگانه محض اشعار بیکی از فوائد آن علم گفت پادشاه امر فرمایند که طشت بزرگ مسی بی‌اطلاع اهل آن مجلس از بالای عمارت بپائین اندازند، و همچنان کردند پس تمام حضار از صدای هولناك بر افتادن آن طشت در اضطراب شده و فقط خواجه و هلاکو در اثر اطلاع قبلی اصلا متأثر نگردیدند. پس خواجه اظهار داشت که یك فایده علم نجوم اینست که مردم پیش از وقت از وقوع حوادث مستحضر شده و در حین وقوع دچار اضطراب و وحشت نمیگردند پس هلاکو اورا تحسین کرده و امر داد که اهتمام تمام در آن امر خطیر گردد.

خواجه در سال ٦٥٧ هجری قمری احمد بن عثمان مراغی معمار معروف وقت را امر داد که در روی تل بلندی که در شمال غربی مراغه (که در آن موقع پایتخت مغول بوده) و در زمان حاضر در زبان آذربایجانیها به رصد داغی (کوه رصد) معروف است ساختمان وسیع و باشکوهی در کمال آراستگی تأسیس داده و صنوف دقایق حکمت و صناعت دراصول نجوم هیأت بکار برده بود و خود هلاکو خان و بعد از

فوت او پسرش **آباقا خان** نیز علاوه براموال بیشماری که برای مصارف این کار بر خزانه و عمال دولتی حوالت داده بودند و چنانکه گفته‌اند اوقاف سر تاسر کشور رابرای تأمین مخارج رصد خانه در تحت اختیار خواجه گذاشتند که عشر آنرا در این مرام عالی مصروف دارد وحکما ومنجمین اسلامی را که شایسته این امر خطیر بوده‌اند از اطراف وجوانب جلب وعلاوه بر ایشان یك نفر دانشمندچینی نیز که در آن موقع درمراغه حاضر بوده در تاریخ معمول چینیان کمکی داشته و ایشان بعضی از آلات رصدی پیشینیان راکه ناقص بوده تکمیل و بعضی دیگر را نیز که محل ضرورت بوده خودشان اختراع نمودند.

بعقیده بعضی از ارباب سیر **منکو قا آن** از پادشاهان مغول که با کثرت هوش و فراست امتیاز خاصی داشته تأسیس رصد خانه‌ای را در عهد خود تعمیم داده و نخست **جمال الدین محمد بن طاهر بخاری** را بانجام این مرام عالی بر گماشته و چون او قدرت این امر با عظمت را به تنهائی نداشته است. هنگام فرستادن هلاکو به ایران دستور داد که خواجه نصیر را که قبلا آوازه کمالات او را شنیده بود بدربار روانه دارد که درمغولستان رصدخانه‌ای تأسیس کند ولی درموقع مقتضی هلاکو چنان صلاح دید که این کار بامر او بوده و در ایران وقوع یابد و بهر حال چنانکه اشاره شد جمعی از استادان[1] نجوم و ریاضی را برای یاری این کار بموجب انتخاب خواجه از بلاد بعیده متفرقه جلب و در

۱ــ مؤید الدین عرضی از دمشق ــ نجم‌الدین دبیران از قزوین ــ فخرالدین اخلاطی از تفلیس ــ فخرالدین مراغی از موصل ــ که اس اساس هیأت علمیه رصدیه بوده اندو قطب‌الدین شیرازی ــ محی‌الدین مغربی ــ فریدالدین ابوالحسن علی نیز معاونت در عمل رصدی داشته‌اند.

مراغه احضار شدند تا زیر دست آن فیلسوف یگانه این امر خطیر را بطور اکمل انجام دهند که بعضی از آنها اساس این هیأت علمیه رصدیه بوده و برخی سمت معاونت آنها را در عمل رصدی داشته‌اند.

خواجه دو مرتبه یکی در سال ٦٦٢ و دیگری نیز اندکی پیش از وفات خود برای باز دید اوقاف به‌بغداد مسافرت کرده که پس از وضع مستمریات و حقوق مقرره و مخارج آنها مازاد را برای صرف در عمل رصد خانه در تحت نظر بگیرد و در این اثنا هر چه را از آلات رصدی و کتب منهوبه از شام و بغداد و موصل که مقدورش بوده بدست آورده و در مراغه کتابخانه‌ای بس عالی وچنانکه اشاره شد بیش ازچهار صد هزار کتاب را حاوی بوده تأسیس داده و مدرسه‌ای بسیار با عظمت نیز در آنجا بنا نهاده و افاضل اهل علم را که مثل مور و ملخ در اطراف و نواحی مختلفه پراکنده بودند در آنجا جمع و وسائل فراغت آنها را فراهم آورد بطوریکه محصلین و دانش جویان از هر طرفی رو بدان قبله آمال آوردند و هر کسی فرا خور مقام علمی خود علوم متنوعه از استادان ماهرفرامی گرفتند. بالجمله خواجه‌در نتیجه عمل رصد، زیج ایلخانی معروف را بنام هلاکو خان نگارش داده و چند جدول هم که در زیجهای سابق نبوده در آن افزوده و بهمین جهت اعتبار تمام یافته و مورخین اروپا نیز موافق نقل[1] معتمددرسال هزار و شصت و سه ازهجرت مطابق هزار و ششصد و پنجاه و دوم میلادی در شهر لندن جدول عرض و طول بلاد را ازروی همین زیج ایلخانی ترجمه و نشر کردند.

اما کمترین مدت رصد سی سال‌تمام که یکدوره زحلی است‌وقت‌لازم

۱ـ مطارح الانظار چاپ تبریز.

دارد ومتأسفانه‌خواجه در شانزدهمین سال تأسیس رصدخانه وفات یافته اینك‌عمل رصدوزیج ناتمام‌مانده واگرچه صدرالدین پسر بزرگ‌خواجه وبعد از فوت‌او نیز برادر کهترش **اصیل الدین** عهده دار تکمیل آن بودند مع‌ذلك ناقص ماند وکم کم رصدخانه متروك‌شد تادراین‌زمان‌فقط نامی از آن مانده‌وآن تل شمال‌غربی مراغه‌رارصد داغی(کوه‌رصد)میگویند. پس از آن‌هیأت‌رصدیه‌نیز که برای این‌مرام عالی‌ازاطراف و جوانب‌احضار شده‌بودندپس‌از مدتی‌بدون اخذنتیجه باز گشتندو**غیاث الدین جمشید کاشانی** کتابی‌درتکمیل همین‌زیج ایلخانی خواجه ،که ناقص مانده بود تألیف و به زیج خاقانی موسوم گردانید .

**استادان و شاگردان خواجه**

در آثارالشیعه[1] مینویسد خواجه نصیر علوم نقلیه‌را از پدر خویش **محمد بن حسن** آموخته و وی شاگرد **فضل‌الله راوندی** است که او شاگرد **سید مرتضی**[2] بوده‌است و در(هفت‌اقلیم) مذکوراست که‌خواجه در حکمت شاگرد دائی خویش **فریدالدین داماد** بوده و فریدالدین نزدصدر**الدین سرخسی** تلمذکرده‌است و صدرالدین شاگرد **بهمنیار** بوده و بهمنیار نیز ازشاگردان **ابن‌سینا** بوده است **قطب‌الدین‌مصری** و**کمال‌الدین یونس‌موصلی ریاضی‌وخواجه‌معین‌الدین بدران‌معتزلی** ازمشایخ واستادان خواجه نصیرالدین طوسی میباشند .

خواجه باعلی **بن طاووس حسینی و شیخ میثم بن علی بن میثم**

١ــجزء چهارم‌وقسمت سوم از تاریخ سیاسی فرقه شیعه تألیف دانشمند عالیمقام عبدالعزیز جواهرالکلام .

٢ــمقصود سید مرتضی رازی مؤلف «تبصرةالعوام الکلام» است.

**بحرانی** در مدرسهٔ ابوسعادات اصفهانی متفقاً تلمذ کرده‌اند.

خواجه‌نصیر از **شیخ برهان‌الدین همدانی** روایت کرده که استاد شیخ مزبور در روایت **منتخب الدین قمی** فهرس بوده است. **سید غیاث الدین عبدالکریم** بن **طاووس** مؤلف فرحة‌الغری و **قطب‌الدین محمود بن مسعود شیرازی** مؤلف درة‌التاج و **جمال الدین حسن بن یوسف بن علامه حلی** از مشاهیر شاگردان خواجه بوده‌اند علامه حلی در موقع اجازه دادن ابن زهره این مطلب را تصدیق کرده است.

**از قضایای ظریفه وپارهٔ اشعار خواجه**

از قضایای[1] ظریفه که در مقامع‌الفضل بخواجه نسبت‌داده‌شده آنکه دریکی ازسفرهای دریائی سی تن درکشتی هم سفر بودند که نیمی از ایشان مسلمان و نیمی از یهود بودند.

در اثر طلاطم دریا آن کشتی مشرف بغرق‌شده‌ناچار تبانی کردند بر اینکه آن مسافرین را یك یك بدریا اندازند تا کشتی قدری سبکتر شده و از غرق شدن محفوظ ماند. پس خواجه که یکی از مسافرین بود اندیشه‌ای کرد و تمامی ایشانرا بشکل دایره و بطور مخصوصی نشانیده و همه را قانع و راضی کرد براینکه ایشانرا نه نه شمرده و شخص نهمی را هر کس که باشد بدریا اندازند. در نتیجه این فکر ظاهراً یهودان را بدریا انداخته و مسلمان نجات یافتند! و یکی از ارباب کمال همین قضیه را که به‌نظم و ترتیب نشانیدن آن سی تن مسافرین کشتی میباشد بدین روش بیان کرده.

۱ـ ظاهرا این داستان ازموضوعات بعضی از متاخرین است و کذب آن واضح است.

زترکان چهار وز هندوست پنج / دو رومی ابایك عراقی بسنج
سه روز وشبی یك نهار و دولیل / دوبازوسه زاغ ویکی چون‌سهیل
دو میغ‌ودو ماغ‌ویکی همچودود / ز نه نه شمردن بر افتد جهود

**اشعار خواجه ونمونهٔ از آنها**

وی را اشعاری نغز وطرفه ونیکواست که اینك نمونه‌ای از آنها بنظر میرسد :

لذات‌دنیوی‌همه هیچ‌است نزد من / در خاطر از تغیر آن‌هیچ‌ترس نیست
روز تنعم‌و شب عیش و طرب مرا / غیراز‌شب مطالعه‌وروزدرس نیست

✩ ✩ ✩

نظام بی نظام ارکافرم خواند / چراغ کذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیرا که نبود / مکافات دروغی جز دروغی

✩ ✩ ✩

جز حق حکمی که حکمرا شاید نیست
حکمی که ز حکم حق فزون آید نیست
هر چیز که هست آن چنان می باید
آن چیز که آن چنان نمی باید نیست

✩ ✩ ✩

منم آنکه خدمت تو، کنم و نمی توانم
توئی آنکه چاره‌ی، من نکنی و میتوانی
دل من نمی پذیرد که بجز تو یار گیرد
بتو دیگری چه ماند تو بدیگری چه‌مانی؟!

✩ ✩ ✩

موجود بحق واحد اول باشد / باقی همه موهوم و مخیل باشد

هرچیز جز او که آید اندر نظرت    آن نقش دو بین چشم احول باشد

باالجمله خواجه نصیر مدتی از عمر را در قلعه‌های اسماعیلیه گذارانیدو بر بسیاری ازفنون‌وصنایع مخفی آنان که فقط نزد اسماعیلیان دایر بود اطلاع کافی یافت و بسیاری از کتب علمی خود را در آن‌دوره تألیف کرد .

**خواجه و خلیفه عباسی**[1]

مشهور است که خواجه نصیر کتابی در فضایل آل علی علیه‌السلام تألیف کرده به بغداد برد و هنگامیکه خلیفه عباسی برای تفریح بکنار دجله آمده بودتا در کشتی‌نشیند خواجه پیش رفته آن کتاب را تقدیم نمود و با ملتزمین رکاب وارد کشتی شد . خلیفه پس از اندکی مطالعه دانست که خواجه مذهب شیعه دارد و حال آنکه در آنزمان در بار عباسی میکوشید از نو بازقدرت خلافت را توسعه دهد و جمیع ممالك اسلام را زیر فرمان بغداد مجتمع گرداند از این رو کتاب را بآب افکند و چون زیر آب میرفت و بالا میآمد رو بخواجه نموده بعربی سخنی میگفت که معنایش تقریباً اینست ( عجب رقصی میکند ) سپس خلیفه از خواجه پرسید : ( اصل تو از کجاست ؟ ) خواجه پاسخ داد ( از خراسان )پرسید از گاوان خراسانی یا از خرهای آنجا ؟ پاسخداد از گاوان خراسانم ـ خلیفه پرسید پس شاخ تو کو ؟ گفت : میروم بحضورتان‌میاورم . بعداز آنکه از کشتی بساحل پیاده شدند . خواجه بسرعت رفت آنگاه خلیفه‌سخن ویرا بیاد آورده بهمراهان گفت این مرد خراسانی‌ما را تهدید کرد او را دستگیر کنید . اما خواجه همانـدم شهر

۱ـ اقتباس از تألیفات آقای رحیم زاده صفوی .

بغداد را ترك گفته بود. هنگامیکه هلاکو خان از جانب دربار خاقان مغول بحکمرانی ایرانزمین منصوب گشت چون وارد این کشور شداطلاع یافت که طی چهل سال که از قتل عالم و خرابیهای جدش چنگیز گذشته است دیگر هیچ دولت مقتدری در ایران بوجود نیامده وحکمرانان جزء که اینجا و آنجا بر ویرانه‌ها سلطنت میکنند همگی طوق اطاعت مغول را بر گردن گرفته‌اند اما تشکیلات محکم اسمعیلیه هنوز برقرار است ودانست که با وجودقدرت اسمعیلیه سلطنت مغول بر ایران مستقر نخواهد گشت بنا بر این به قلعهٔ آنان حمله برد تا عاقبت همگی را تسخیر کرده وخواجه نصیر راکه با **خورشاه** آخرین شهریاراسماعیلی همدم بود به همدمی خویش برگزید زیرا مدتها بودکه شهرت کمالات او را شنیده بود

**کشتن خلیفه عباسی** [۱]

مورخان نوشته اند که پس از فتح بغداد ایلخان درکشتن خلیفه با امیران مشورت کرد و بیشتر بزرگان گفتند صلاح در آنست که خلیفه راکشته تا همه از دست او درامان باشند. ایلخان امر بکشتن خلیفه عباسی داد ناگاه حسام الدین که یکی از منجمان دربار مغول بود بنای جنجال را گذاشت و گفت پس ازکشته شدن خلیفه جهان دگرگون میشود وعالم تاریك و واژگون میگردد و هلاکو چون اعتقاد بسیاری برنجوم داشت از گفتار حسام‌الدین ترسید و با خواجه مشورت نمود . محقق طوسی

۱ـ آنچه راجع بخلیفه و کیفیت قتل او نوشته‌شده بداستان وافسانه شبیه تر است تا بمطلب تاریخ .

گفت از آغاز خلقت تا کنون هزاران نفراز مردم بیگناه را مانند یحیی بن ذکریای پیغمبر و حسین بن علی را کشتند و هیچ تغییری دردنیا پیدا نشد و کار جهان بمجرای طبیعی خود بود و هرگاه ایلخان نگرانست شایسته است که خلیفه را در نمدی پیچیده و کم کم مالش دهند و اگر آسمان تیره و تار گردید دست نگهدارند و گرنه خلیفه را بدین وسیله هلاك سازند.

هلاکو فرمان داد تا چنان کنند و مستعصم عباسی در ضمن مالش قالب تهی کرده بود و هنگامیکه دست نگاهداشتند تا به بینند حالش چون است و از گلیم بیرون کشیدندش دیدند مدتی از مرگ آخرین خلیفه عباسی گذشته است و خواجه در مرگ او چنین گفت .

سال هجرت ششصد و پنجاه وشش روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه جانب عقبی روان دولت عباسیان آمد بسر

بنابنوشته تاریخ حبیب السیر هلاکو حسام الدین منجم را گفت اگر تافلان موقع پس از مرگ خلیفه جهان دگر گون نشود ترا خواهم کشت و پس از آن مدت امر بکشتن حسام الدین داد .

و بااین ترتیب تااندازه‌ای دربار مغول ازاوهام وخرافات والقاءآت او نجات یافت [۱]

**دینداری و سیاستمداری خواجه**

خواجه با اینکه سروکارش بیشتر در سیاست و اجتماع بوده روشن ترین راهیرا که برای رسیدن بجهان جاودانی نشان میدهد دیانت میداندواگرچه درتمام نوشته‌های خود دم ازاستدلال ومعرفت میزنند اما آشکارامیگوید

۱ــ تاریخ فلاسفه اسلام

دانش تنها از ایمان و دین حاصل میشود بلکه برخلاف دستهٔ حقیقت دانش‌را دیانت میداند که تنها تسلی دهنده جانها وروان بخش کالبدهای افسرده‌است ومیگوید هرچه دین‌حکم کندهمان‌حکم‌عقل‌است ودیگراز معتقداتش اینکه درماوراء طبیعت‌جهان‌دیگریست که‌ازدیده‌هادوروازنظر کوته خردان پوشیده است و یکقوه سیاله در آن فرماندار است که همه عالم را بیکدیگر پیوست میدهد و تنهاکسانیکه چشم باطن دارند آشنا به‌آن جهان هستند و دسته‌ای نام آن قوه را خدا گذارده‌اند و گروهی طبیعت و برخی دهر نامیده اند و هریك بفراخور استعداد خود آن را شناخته و ستایش میکنند واز آراء فلسفی وروحانی وی این‌اشعاراست

رباعی

هرچند همه هستی خود میدانیم — چون کار بذات تو رسد حیرانیم
بالجمله بدوك پیرزن میمانیم — سر رشته بدست ما و سرگردانیم



اندر ره معرفت بسی تاخته ام — و اندر صف عارفان سرافراخته‌ام
چون ده روزی دلی برانداخته ام — بشناخته ام که هیچ نشناخته ام



آنقوم که راه بین فتادند و شدند — کس را بیقین خبر ندادندوشدند
آنعقده که‌هیچکس‌نتانست گشاد — هریك گرهی بر آن نهادند وشدند



خواجه بواسطه اطلاعات عمیقی که از آیات و حقایق قرآن‌داشت تألیفاتش مشتمل برلطیفترین دقایق دینی و شیرین‌ترین نکته‌های علمی است ، و باید اعتراف کرد که ارزش خواجه نه‌تنها در حکمت و سیاست است بلکه سرچشمه اطلاعاتیست که از برکت پرستش یزدان و توسل

به خاندان نبوت بدست آورده توانست کاخ اسلام را در دورهٔ فترت مستحکم سازد .

با آنکه‌در تمام جنگ وستیزها درر کاب هلاکو بود ودر تمام کار های بزرگ تاتار دست‌داشت با اینحال پروانگان دانش‌را حلقه‌وار دور خود گرد آورده و بافادات علمی و فلکی و دینی فراغت خاطر رافراهم میساخت و در آن معرکه‌های سیاست واجتماع از ترویج دیانت اسلامی دریغ نمیداشت و مرد پرهیز کاری بود و اعتنا بشکوه و جلال مادی نیمکرد چنانکه گوید :

اقبال را بقا نبود دل بر آن مبند عمری‌که درغرور گذاری هبا بود
ور نیست باورت‌زمن‌این‌نکته گوش کن اقبال را چو قلب‌کنی (لا بقا) بود

**سیاست خواجه در فتح بغداد**

خواجه روز بروز در دربار هلاکو محترم‌تر شد ، وگذشته از مقامات علمی و سیاسی و روحانی که‌داشت موردنوازش‌خاص پادشاه مغول میشد، ودر تمام امور لشکری و کشوری مغول تا مدتی‌مستقیم برای نیل‌بهدف عالی‌خود دخالت داشت و تا اندازهٔ توانست از پیش آمدها وسختی‌های ناگوار که‌متوجه مسلمانان میشد جلوگیری نماید گاهی باسخنان‌علمی و زمانی با گفتگوهای فلکی و هنگامی با اندرزهای سیاسی مقاصدمهم سیاسی خود را با دست و اشارت هلاکو انجام میداد .

• همیشه اصول مقاصد دینی را دیده و برابر چشم خود قرار میداد و تمام جنبش‌هـای سیاسی و علمی و دینی که شایسته یك مرد بزرگ روحانی آشنا بمصالح سیاسی و اجتماعی اسلامی بود بکار می‌بست ، و هرگاه بخواهیم در صفحات سابق و اسبق تاریخ مرد بزرگی را پیدا

کنیم ،که دارای مقام علمی و سیاسی بزرك بوده، و با تمام اینها از روی عقیده دینی اختیار کرده، تنها نمونه کامل آن در رجال علمی بزرك قرون وسطی در شرق خواجه نصیرالدین طوسی است !! .

گویند : یکی از هدف های بزرگ خواجه فتح بغداد بود . لشکر جرار تاتار پیش میرفت و حمله های پی‌درپی آن شرق را بلرزه انداخت . ابن علقمی که یکی از مردان کارآزموده دوره خود و وزیر مستعصم‌عباسی بود ، در این گیرودارها برای هلاکو نامه ها فرستاد که من باایلخان همراه هستم و در اثر کردار و گفتار زشت فتح بغداد را فراهم خواهم ساخت ، و مجوز براقدام خود را هم، ستمگریهای جان فرسائی میدانست که بتقویت پسر مستعصم در مورد مردم بغداد که قسمت مهم پایتخت عباسی را تشکیل میدادند بدست نادانان و متعصبان اجراء میشد و کوشش واندرز اودردربار خلافت مؤثر نشده که سهل بود نتیجه معکوس می‌بخشید .

بطوریکه مینویسند ابن علقمی در این اقدام متکی باستعداد و شخصیت و لیاقت و صلاح و دوراندیشی خواجه بود زیرا که هلاکو را کاملا در تحت تاثیرخواجه می‌شناخت و ایمان داشت که خواجه درهر صورت از موقعیت خود بسود جهان اسلام و ایران استفاده میکند و عواقب حسنه مترقبه برهجوم هلاکو از لحاظ انتشار دین اسلام درکمال آشکاراست که تمام زاده لیاقت و پیش بینی و کاردانیهای این قهرمان علمی یعنی خواجه نصیرالدین طوسی بوده است .

هلاکو باور نمیکرد که ابن علقمی این همراهی را بنماید تا در اثر نامه‌های پی در پی او هلاکو با خواجه مشورت کرد و خواجه هم

استخراجات نجومی را مؤید نظر خود قرار داد و هلاکو را براستگوئی و درستی ابن علقمی وحتمی بودن فتح بغداد و انقراض دولت عباسی مطمئن ساخت و هلاکو رأی خواجه را پسندید و درساعت و روزی که خواجه معین کرده بود فرمان حمله بسوی بغداد صادر شد.

خواجه رساله‌ای درباره فتح بغداد بزبان فارسی نوشته که ترجمه آن بعربی در **مجله المرشد** چاپ بغداد منتشر شده است.

**داوری تاریخ دربارهٔ خواجه**

گروهی خواجه‌را برهم‌زن‌وحدت دولت عربی و اسلامی می‌بندارند و میگویند بدست او وحدت‌عربی در آن زمان پاشیده شد! خوبست در تاریخ بی‌غرضانه داوری کرد تا معلوم شود که نامه های خلیفهٔ عباسی معاصر به سلطان محمد خوارزمشاه و به چنگیز خان مغول و تشویقات او در هجوم به ایران برای از بین بردن شاهنشاهی عظیم‌الشأن اسلامی خوارزمشاهیان خود مقدمه هجوم چنگیزیان به‌بغداد گردید ودرحقیقت خواجه در این باب گناهی نداشت و لیاقت خواجه پس‌از آنهمه وقایع، بداد مسلمانان نرسیده بود جهان اسلامی امروز چه وضعیتی داشت؟

هشت سال پیاپی ایران بدست چنگیزیان غیر مسلمان قتل عام میشد و در تمام این مدت دربار عباسی در دوطرف دجله‌در بغداد بعیش و نوش مشغول و خوشحال بودند که یك حکومت مقتدر نافع‌الوجود باآنکه مسلمان بوده لکن کعبهٔ مصنوعی دربار عباسی را بنام دین و ایمان سجده نمیکرد منقرض میشد. در صورتیکه اساس خلافت عباسی و انقراض سلطنت بنی‌امیه با دست‌ایرانیان مسلمان انجام گرفت و عاقبت

بدست آنان نیز واژگون گردید .

**محور علمی و روحانی عصر مغول**

در نتیجه پس‌ازدقت‌و تعمق در کارهای سیاسی و علمی و اجتماعی خواجه شایسته است که او را محور علمی وروحانی عصر مغول دانست چه اوتنها بزرك مردی بود که توانست با اقدامات سیاسی وعلمی خود خرافات بدعات را از میان بردارد و بر روی خرابه‌های مغول کاخ دانش وایمان را بنا کنند ، تنها شخصیت علمی و سیاسی حکیم طوسی دلیل بر بزرگواری و بلندی مقام او نیست بلکه مقامات روحانی و دینی اوست که مورد توجه ارباب حقیقت بوده و میباشد . کتاب اوصاف‌الاشراف او هنوز مونس مردان راه خداست که درخلوت‌بوسیلهٔ آن با خدا راز و نیاز دارند .

این دانشمند بزرك کمال مطلوب خود را که‌در لباس سیاست و روحانیت جلوه میداد رنك حکمت و دانش به‌آن پوشانید و با شیوه رسا معتقدات دینی و مقاصد سیاسی خود را انجام میداد که تاکنون هم تأثیر او در عالم اسلامی‌هویداست .

**نمونهٔ از تألیفات و آثار خواجه**

از خواجه تألیفات نفیس و زیادی در علوم عقلیه و سایر فنون مانده که هر دور و زمانی طرف توجه فلاسفه جهان بوده است و از تألیفات مذکور تقدیر کرده، تعلیقات و شروح مفصلی بر آنها نوشته‌اند که اینجا گنجایش اسامی آنها نیست . مؤلفات خواجه بالسنهٔ فارسی و عربی و ترکی ، و قسمتهای جغرافیائی و هیأتی تألیفاتش نیز بزبان لاتینی ترجمه شده و در سال ۱۶۵۲ میلادی در لندن بطبع رسیده

است . و همچنین کتب بسیاری از او در شهرهای بزرك مصر و ایران و هندوستان بطبع رسیده و نسخه‌های خطی و چاپی در کتابخانه‌های بزرك برلن و لندن و پاریس و اسلامبول و کتابخانه خدیوی مصر و کتابخانه سلطنتی طهران موجود است .

جرجی زیدان در جلد ۳ تاریخ آداب‌اللغة العربیه (ص ٢٢٤) بخواجه نسبت تألیفاتی در طب و سحر نیز داده است .

خواجه یکی از شارحین و مفسرین کتاب اشارات بوعلی سینا است و مهمترین تألیف او در عربی شرح اشارات بوعلی ، و در فارسی کتاب اخلاقی و اجتماعی اخلاق ناصری است. تذکرهٔ نصیریه در هیأت اساس الاقتباس در منطق و اوصاف الاشراف در عرفان و رسالات و کتبی متعدده بزبان عربی در منطق و هیأت که از او باقی مانده است .

# ۱۷ - مسعودی

## یا پلینیوس شرق
## داناترین مورخ وجغرافیادان خاور

**علی بن الحسین بن علی مسعودی** ازمعروفترین مورخین مشهور و جغرافی‌نویسان اسلامی‌است. تولد مسعودی درحدود قرن نهم میلادی در شهر بغداد بوده و بعد از آنکه تحصیلات خود را در مسقط‌الرأس خویش تکمیل نمود، بسیاحت وجهانگردی پرداخت. چنانکه نخست مسافرتی بمصر و سپس فارس و کرمان را سیاحت و دیدن کرد. در سال ۳۰۹ هجری در شهر اسطخر فارس رحل اقامت افکند و در سال ۳۱۰ مسافرتی به هند کرده از آنجا به سیلان رفته و از سیلان از راه‌دریا رهسپار افریقا گردید واغلب‌سواحل شرقی آنقاره راسیاحت کرد و از آنجا بجزیره ماداگاسکار [1] آمده مجدداً از راه دریا به عمان و خلیج‌فارس مراجعت کرد و در سال ۳۱۴هجری ره‌نورد گرگان و آذربایجان و قفقاز گردید سپس عنان عزیمت بجانب شام و فلسطین

---

۱ـ ماداگاسکارجزیره بزرگی‌است‌واقع‌دراقیانوس‌هند مجاور ساحل شرقی افریقا که بوسیلهٔ تنگهٔ ازابیك از کشور موزابیك مستعمرهٔ پرتقال درافریقاجداشده و دارای ۵۹۲٫۰۰۰ کیلومتر مربع‌مساحت‌و ۴٫۴۰۰٫۰۰۰ نفر جمعیت‌میباشداین جزیره مستعمرهٔفرانسه ومحصول عمدهٔ آن برنج، ذرت، نیشکر ،کاکائو ، قهوه ، توتون ،وانیل‌و دارای معادن گرافیت زغال سنگ واحجار قیمتی است.

معطوف کرد و در سال ۳۳۲ هجری انطاکیه و ثغور شام و دمشق‌را دیدن کرد در سال ۳۴۵ هجری در شهر فسطاس مصر اقامت گزید در ۳۴۶ هجری جهان ناپایدار را بدرود کرد. مسعودی در این مسافرتها به‌اندازه‌ای حقایق تاریخی و جغرافیائی جمع آوری کرده که قبل از او برای هیچکس میسر نشده است و کتابی درجغرافی بنام **التنبیه‌والاشراف** تألیف کرده که حقایق زیادی راجع به تقسیمات ممالك شعوب مختلفه آنوقت و تواریخ‌ملل قدیمه، وجبال و منبع و مصب وانهار وطبیعت هر اقلیم و درجه تأثیر آن در اخلاق اهالی وبمقداری از هیأت و نجوم و غیره ذکر نموده واین کتاب درسال۱۸۹۴مسیحی درشهر لیدن[1] درپانصد صفحه بطبع رسیده است.

دیگر از کتب بی نظیر و بی‌مانند او کتاب**مروج‌الذهب ومعدن الجوهر** است این کتاب گرچه جزء کتب تاریخ و سیر بشمار می‌آید ولی چون‌حقایق زیادی راجع به‌جغرافی در آن نگاشته‌شده میتوان آنرا در شمار کتب جغرافی نیز شمرد.

مروج‌الذهب بواسطهٔ شهرت و اهمیت بی‌اندازهٔ که در میان تمام فضلا و دانشمندان دارد از شرح و توصیف مستغنی و بی‌نیاز است زیرا هر کس قادر بفهم عبارات عربی است و جزئی ذوقی هم در مطالعهٔ کتب دارد باید لااقل یك بار این کتاب نفیس را خوانده باشد.

این کتاب علاوه براینکه متضمن معلوماتیست که مسعودی در ضمن مسافرتهای خویش بدست آورده دارای فوائد دیگریست که از

۱ـ لیدن یکی ازشهرهای هلند و دارای مطابع عالی وپارهٔ از کتب علمی و تاریخی و ادبی در چاپخانه‌های آن بطبع رسیده است.

برخی کتابهای دیگر که اکنون از بین رفته نقل کرده است خاورشناس نامی ( باربیه‌دی‌منار )، نظر به اهمیت کتاب مزبور آنرا از عربی بفرانسه ترجمه کرده‌است و در سال ۱۸۴۱ ( م ) در نه مجلد در پاریس بطبع رسانیده است . متن عربی آن علاوه بر آنکه مکرر در مصر چاپ شده بهمت جمعیت شرق در سال ۱۸۶۱ ( م ) طبع آن خاتمه یافت . علاوه بر این دو کتاب ( اخبارالزمان و من أباده الحدثان من الائم الماضیه والاجیال والممالك الدئره ) است که در ۳۰ جلد تألیف کرده ، لکن حوادث روزگار کتاب مزبور را از میان برده و فقط جزء اول آن در کتابخانه وین[1] پایتخت کشور اطریش موجود است . در مروج‌الذهب خیلی از این کتاب اسم میبرد و بسیاری از مطالب را از آن نقل مینماید .

چهارم کتاب **اوسط** است که از مروج‌الذهب بزرگتر و از اخبارالزمان کوچکتر است گویا این کتاب مختصر اخبارالزمان باشد این کتاب را هم‌دست روزگار از بین برده و فقط یك کتابی در کتابخانهٔ **آکسفورد** انگلستان موجود است که تصور مینمایند همان کتاب باشد . بعضی متتبعین مدعی هستند که قسمتی از آن کتابرا در کتابخانه دمشق بدست آورده‌اند .

۱ــ وین پایتخت مملکت اطریش در اروپای مرکزی، واقع در کنار رود دانوب دارای دانشگاه و کتابخانه‌ها وموزه‌های معتبر قدیمی و صنایع الکتریکی و فلزکاری و تهیهٔ اشیاء تجملی و ۲ ملیون نفر جمعیت دارد .

اروپائیان مسعودی را به **پلینیوس**[1] تشبیه کرده اورا **پلینیوس شرق** مینامند.

۱ ـ پلین یا پنیاس پلینوس حکیم طبیعی‌دان روم قدیم است که تاریخ طبیعی را در ۳۷ جلد بطور دائرة المعارفی منظم کرده و اطلاعات وافیه عصر خود را جمع آوری کرده است که تا قرن هجدهم بلکه تا حال مورد استفاده میباشد . مؤلفات وی در قرن هجدهم موجب تحقیقات بوفن عالم طبیعی‌دان گردید .

دائرة المعارف پلین حاوی علوم معرفت الارض و جغرافیا و هیأت و حیوانشناسی و نباتشناسی ومعادن وغیره میباشد. زکریای قزوینی متوفی در سال ۸٦۳ هجری صاحب آثارالبلاد و عجایت المخلوقات را نیز پلین شرق می‌نامند .

پینوس که ملقب به اکبر میباشددر سال ۲۳ میلادی متولدشده و در سال ۷۹ وفات کرد .

# ۱۸- یاقوت حموی

**بزرگترین و کاملترین نویسنده دایرة المعارف جغرافی (انسیکلوپدی)**
**امام شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت حموی رومی بغدادی**

مؤلف کتاب بی‌نظیر **معجم البلدان** و ارشاد الاریب الی معرفة الاریب معروف به معجم الادباء یاقوت و بسی مؤلفات نفیسه دیگر میباشد.

یاقوت اصلا یونانی است که در کودکی مسلمین او را باسارت آورده و به‌یك نفر تاجر حموی مقیم بغداد فروختند. او در اثر تربیت خواجه‌اش علوم معموله آن عصر را بخوبی بیاموخت. پس از تکمیل معلومات بامر مولایش به شغل تجارت مشغول گردید و برای جلب صنایع و فروش اجناس مرارا مسافرتهای دور و دراز کرد. و بسیاری از ممالك و اقالیم را بدید منجمله چندبار عبورش بجزیرهٔ کیش یاقیس افتاد که در آن وقت مرکز تجارت میان شرق و غرب بود و صنایع هندوستان و ملاسیا ! را با محصولات و صنایع مصر و شام و فلسطین و مغرب اقصی درآنجا معاوضه می‌نمودند.

پس از آنکه مولایش او را آزاد کرد وی حرفه و شغل تجارت را از دست نداد ولکن بیشتر توجه خود را به تجارت کتب معطوف داشت و باین واسطه بمطالعه بسی کتب موفق گشته و معلومات زیادی فرا گرفت و در اغلب علوم احاطه بهمرسانید و تمام معلومات و اطلاعات

مفیدی که وارد کتب نفیسه خود کرد از همان کتب و مؤلفات و از مسافرتهای گوناگون خویش بدست آورده. یاقوت مراراً مصر وشام و فلسطین و خراسان و سواحل جیحون وخلیج فارس را سیاحت کرده و طوری که مینویسند مسافرتی هم بقسطنطنیه کرده و در حدود سال ۱۳۲۰ مسیحی که چنگیز بماوراءالنهر و خراسان حمله کرد یاقوت درمرو یا خوارزم متوقف بود و از ترس لشکر بی رحم و خونخوار مغول بشام مراجعت کرد و در سال ۱۲۲۹ میلادی در آنجا وفات یافت .

کتاب معجم‌البلدان از مؤلفات نفیسه این دانشمند است و از بهترین منقح‌ترین کتب جغرافی آن عصر است . و امتیازی که برسایر کتب دارد اینست که هم از آنها حاوی‌تر و هم بترتیب حروف تهجی است .

یاقوت در این کتاب جمیع اقسام جهان معروف آنروز را ذکر کرده و از اسماء شهر گرفته تا ممالك و جبال و انهار و دره‌ها و زمین‌ها و قراء و بلوك ها و دریا ها و آبگیر ها و بت ها و غیره هیچ فروگذار نکرده‌است و بمتابعت از یونانیها زمین را بهفت اقلیم تقسیم کرده و الفاظیکه در کتابش مکرر آمده مثل برید و فرسخ و رستاق وطول وعرض وصلح و سلم وفیئی و غنیمت تفسیر کرده و مزاج هر اقلیم و ناحیه ومطالع نجوم وانواع آن را بیان کرده و بطور اختصار شرح مشاهیر هر محل را از اعیان و صحابه و صلحائیکه در هر نقطه مدفون شده‌اند ذکر کرده و گاهی اشعاریکه دربارهٔ یك‌شهر یا ناحیه گفته‌شده ایراد کرده و رجال معروف آنجا را نیز معرفی میکند .

در مقدمهٔ معجم‌البلدان بعدازآنکه بسیاری از کتبی را که از آنجا استفاده کرده اسم میبردمیگوید : « از این کتابها واز دواوین‌عرب ومحدثین واز زبان اشخاص متفرق‌ومسافرتهای خویش‌استفاده کرده‌ام.»

یاقوت وقتی بخیال تألیف این کتاب افتاده که‌درمرو شاه‌جهان‌سلطنت مینموده (٦١٥ هجری ۱۲۲۵ مسیحی) وخیلی راجع بزحماتیکه درراه جمع‌آوری این کتاب کشیده اطناب میکند و طوریکه معلوم است در سال ٦٢١ میلادی از تألیف آن فارغ شده لکن چندبار در آن تجدید نظر کرده‌و بارها آنرا تصحیح‌نموده‌است . چند نسخه بخط خود او در کتابخانه‌های اروپا موجود است از آنجمله نسخه‌ایست که در سال ۱۸٦٦ مسیحی در لیبزیك از روی آن در ٦ جلد طبع کرده‌اند ودرآن مینویسند «وکان الشروع من هذا التبسیض‌فی لیلة ۲۱ من محرم ٦٢٥» و در مصر نیز بطبع رسیده است ، دیگر از کتب او ( کتاب المشترك‌وضعاً و المتفرق صقعا ) میباشد که باز به ترتیب حروف تهجی از کتاب **معجم البلدان**انتخاب کرده . کتاب مزبور نیز در سال ۱۸٤٦ ( م ) در یکجلد در اروپا بطبع رسیده است .

یاقوت خود معجم‌البلدان را مختصر کرده و آنرا مراصدالاطلاع نام گذارده است لکن آنرا باتمام نرسانیده.

**صفی‌الدین‌عبدالمؤمن**[1] **بن عبدالحق‌**هم آنرا مختصر کرده .

۱ ــ عبدالمؤمن بن عبدالحق مکنی بوالفضائل از افاضل قرن هشتم هجریست و در مراتب صمیمه از مشایخ مصر و شام و عراق که بالغ بر سیصد نفر بودند اجازه داشته و در علوم ریاضی نیز متمهر و شعر خوب میگفته و دارای تألیفات عده‌ایست . وفات عبدالمؤمن در ماه صفر هفتصد و سی‌نهم هجرت در هشتاد و یکسالگی در بغداد میباشد.

مراصدالاطلاع نیز مثل اغلب کتب شرق بهمت مستشرقین علم دوست
ودانش‌پرور فرنك در اروپا بطبع رسیده است.

# ۱۹- ابــو الفــداء

## مورخ و جغرافی نویس مشهور در شرق و غرب

ابوالفداء **الملك المؤید اسماعیل** بن‌علی بن‌**ایوب** حاکم حماء متولد در ۱۲۷۱ میلادی و متوفی در سال ۱۳۳۱ میلادی که از جمله امراء دمشق و خدمتگذاران **الملك الناصر محمد بن قلاوون** پادشاه مصر بود و بمساعدت و یاری او بسلطنت حما رسید، کتابی در جغرافی بنام تقویم البلدان تألیف کرد است.

**ابوالفداء** که معروف به صاحب حماة نیز میباشد ازسلاله ملوك ایوبیه حماة بوده و در محارباتی که مابین ملك ناصر صاحب مصر وفرقه مغول بوده معاونتهای بسیار در حق ملك ناصر و مدافعه مغول کرده و بهمین جهت ازطرف ملك ناصر حکومت استقلالی دمشق و حماء و توابع آنها حسب الوعده بدو مفوض و بدان سبب بصاحب حماة نیز شهرت یافته است.

و گاهی ابوالفداء حموی و ابوالفداء دمشقی نیز گویند و ازطرف ملك مزبور هم نخست به **ملك صالح** و سپس به **ملك مؤید** ملقب و ملك مستقل نواحی مذکور بوده و خودش شخصاً بسیار شجاع و کریم و عالم و فاضل و فلسفی و جغرافی دان و درفقه و اصول و فنون تاریخ وطب و فلسفه دارای بهره وافی و بالخصوص در هیأت درنهایت خبرت و بسیار علم دوست بوده و اهل دانش را همواره تفقد میفرموده است.

**از تألیفات ابو الفداء**

چنانکه ذکر شده کتابی در جغرافیا بنام **تقویم البلدان** میباشد کتاب مزبور یکبار بهمت مستشرقین معروف رینود و بارون مك و کو کین دی‌سلان در ۱۸۴۰ م در ۵۳۹ صفحه متن و ۵۸ صفحه مقدمه در پاریس بطبع رسیده و بار دیگر هم متن عربی آن بوسیله فوتوگراف از روی نسخه لندن چند مرتبه بطبع و در اروپا نیز بنام **جغرافی ابو الفداء** چاپ و با کثر السنه اروپائی ترجمه شده است و بعضی از اقسام آن بطور انفراد بطبع رسیده منجمله راجع به جزیرة العرب و مصر و قسمتی راجع بخلیج فارس و بحر احمر و ماوراء النهر منفرداً چاپ شده‌اند یکبار هم تماماً در مصر چاپ شده ـ دیگر تاریخ کبیر که بنام المختصر مذکور است.

الطریق الرشاد الی تعریف الممالك و البلاد . که بنوشته قاموس الاعلام غیر از تقویم البلدان مذکور است ـ کتاب الموازین ـ الکناش در طب و چندین مجلدات ـ المختصر فی اخبار البشر که بتاریخ ابو الفداء معروف و تاریخ عمومی را تا سال ۷۲۱ هجرت نگارش داده و شیخ عمر بن المظفر معروف بابن الوردی بر آن تا سال ۷۴۹ هجرت اضافاتی نوشته و **تتمه المختصر** نامش کرده و این تتمه بنام **اخبار الاسلام** با ترجمه لاتینی در اروپا چاپ و اصل کتاب مختصر نیز بضمیمه همین تتمه در مصر و اسلامبول چاپ شده و نزد اروپائیها بسیار مطلوب و محترم بوده و به نشر و ترجمه آن اهتمام تمام دارند.

خلاصه ، مسلمین بودند که در وضع قوامیس جغرافیائی بر تمام ملل سبقت گرفتند زیرا یونان و رم بچنین کاری دست نزدند و در واقع مسلمین مخترع قاموس جغرافی بشمار می‌آیند.

## ۲۰ـ طبری (ابن جریر)

### مفسر و مورخ بزرگ و شهیر اسلامی و اولین نویسنده تاریخ عمومی بزبان عربی

یکی از فحول بزرگان ایران و از بزرگترین مورخین اسلام **ابوجعفر محمد بن جریر طبری** مورخ شهیر در سنه ۲۲٤ هجری در زمان خلافت **الواثق بالله** نهمین خلیفه عباسی متولدشده ومولدش شهر آمل از بلاد طبرستان میباشد.

طبری درسن پانزده سالگی برای تحصیل به دارالعلم بغداد رفته ودرآنجا مدتی درصحبت دانشمندان بزرگ عصرماند وغالباً درمجالس درس آنها حضور یافته از افادات آنان بهره میگرفت. پس از اتمام دورهٔ تحصیلی طبری برای توسعه معلومات خود بجهانگردی پرداخته، و در چند سال سوریه. فلسطین، مصر، آسیای صغیر، عراق، ایران وقسمتی از هندوستان را سیاحت کرده و عجایب هرمملکتی را بچشم خویش دید و بر معلومات خود افزود.

طبری بعداز مراجعت از سیاحتهای سابق الذکر در شهر بغداد اقامت گزید وبقیه‌عمرخویش را به تألیف وتدوین کتب تاریخی گذرانید. وی‌در این دوره به تعلیم و تدریس نیز اشتغال داشت و تازمان

مرگش هیچگاه اطراف او از شاگردان خالی نمی‌ماند . معروف است که طبری تا چهل سال روزی چهل صفحه تألیف میکرده این مسأله بدون تردید اغراق و خالی از حقیقت است زیرا فقط تحریر ۵۸۰۰۰۰ ورق از قوه انسانی خارج است تا چه رسد بتحریر و تألیف هردو !

لکن در عین حال باید این نکته را دانست که طبری جدیت و استقامت فوق‌العاده داشته ویکی ازفعالترین نویسندگان‌است . تألیفات مهم او یکی **تفسیر کبیر قرآن** است دیگری **تاریخ الرسل و الملوك** که اواین[1] تاریخی است که بزبان عربی نوشته شده میگویند هریك از این کتابهادارای سی‌هزارصفحه بوده لکن‌چون شاگردان‌او بعلت‌حجم‌و بزرگی آنها از عهده تحریر و آموختن آنها برنمی‌آمده‌اند طبری برای تسهیل کار ایشان آنها را مختصر کرده و هریك را بقدر عشرحجم‌اولیه آن تلخیص‌کرد. صحت و سقم این حرف را کسی نمی تواند ثابت کند لکن میتوانیم احتمال بدهیم که مطالب ( تاریخ الرسل والملوك ) خیلی بیش از آنچه فعلا در دست است بوده چنانکه از بعضی قسمتهای خود کتاب هم تلخیص و اختصـار آن مشهود میگردد .

طبری تفسیر خود را پیش از تاریخ الرسل نوشته است و ازحیث مقام ادبی و فصاحت تحریری نیز اولی بر دومی مزیت دارد . تفسیر مزبور تا اوایل قرن ششم چندان معروف نبوده و علت آن هم بزرگی حجم آن بوده است . ولی بعدها که یکی از فضلا آنرا ملخص و مختصر کرد برشهرت ورواج آن افزوده‌شد ونسخ بسیاری از آن منتشر گردید نسخه‌ی خطی کاملی ازاین تألیف درکتابخانهٔ‌سلطنتی‌قاهره موجوداست

۱ــ بعداز تاریخ عمومی یعقوبی ــ تاریخ تمدن اسلام

**تاریخ الرسل و الملوك** یك سلسله تاریخ عمومی است از ابتدای تکوین تا سنه ۳۰۲ هجری و این کتاب یکمرتبه در لیدن در ۷۵۰۰ صفحه بطبع رسیده است و هر یك صفحه مطبوعه مطابق بادو صفحه اصل میباشد. طبری ضمیمه راجع بمؤلفات وشرح احوال خود بتاریخ مزبور افزوده و مختصری ازاین ضمیمه‌ای نیز با نسخه منطبعه لیدن طبع گردیده است. نسخه خطی این ضمیمه در موزه انگلستان **بریتیش موزیوم** محفوظ میباشد.

**طبری** در عصر خودش خیلی معروف وسر شناس بوده و اهل فضل و هنر، احترام خاص باو میگذاشتند ومخصوصاً شاگردانش که تا درجه پرستش باو محبت و احترام می‌نهادند کتابهایش در زمان حیات خودش رواج و شهرت بسیاریافته و همه کس با نظر تمجید و تحسین بآنها می‌نگریسته است. چنانکه یکی از معاصرین او گفته است من حاضرم مسافرتی به چین کنم و بتوانم کتابی مانند تفسیر کبیر بنویسم. طبری در انتخاب احادیث وروایات ودرجه صحت واعتبار آنها دقت و کنجکاوی زیاد میکرده و مخصوصاً وقایع واتفاقات مهم را با جزئیات کامل شرح داده و این خود بر قیمت و اهمیت کتابهای او افزوده است.

شهرت و اهمیتی را که تألیفات طبری در زمان خود مؤلف در قرون بعد احراز کرده است از کثرت نسخی که انتشار یافته است میتوان استنباط کرد. چنانکه از تاریخ او بیست جلد در کتابخانه عزیز از خلفای فاطمی مصر ( در نصف اخیر قرن چهارم ) وجود داشته ، و وقتی صلاح

**الدین ایوبی**[1] در سنه ۵۸۹ هصر را تصرف کرد ۱۲۰۰ جلد آن فقط در کتابخانه سلطنتی آنجا بوده است . با وجود اینهمه نسخ متعدده که از تاریخ طبری انتشار داشته انقلابات و حوادث درمشرق چنان صدمات و لطماتی وارد ساخته است که امروز ، یك نسخه کامل (مثل اصل)از آن کتاب در هیچ جا یافت نمیشود و نسخه طبع ایدن هم از روی نسخه‌های ناقص طبع شده است . در قرون بعد تصرفات و تغییراتی در تاریخ طبری حادث شد و گاهی با حذف بعضی قسمتها و اشعار و گاهی با اضافه بعضی زوائد منتشر شد. بعلاوه بعدها ضمیمه‌های بسیاری نیز بتاریخ مزبور نوشتند منجمله **فرقانی** ( که ضمیمه او فعلا معدوم است ) و **حمدانی** (که یك قسمت از ضمیمه او در کتابخانه پاریس موجود است) ـ ادیب کردوی تاریخ طبری را خلاصه کرده‌اند وضمیمهٔ عبارت از تاریخ عرب و وقایع از سنه ۳۰۲ تا۳٦۵ هجری را بر آن افزوده اند ـ **ابن مسکویه** ( **تجارب الامم** ) خودرا که تاریخی از ابتدای خلقت تا سنه ۳٦۹ هجری است شبیه به‌طبری نوشته وچنانکه‌ازغالب قسمتهای آن‌معلوم میگردد ، مآخذ او همان تاریخ‌طبری بوده ، و از روی آن نوشته است . در سنه ۳۵۲ بلعمی وزیر **منصور اول** ششمین پادشاه سامانی تاریخ طبری را بفارسی ترجمه کرده لکن قصص وافسانه‌های زیادی بآن افزوده است

۱ـ سلطان صلاح الدین ایوبی (الملك‌الناصر) قهرمان نامی اسلام و فاتح مشهور جنگهای صلیبی است . دولت کردان ایوبی۵٦۷ ـ ٦۴۸ ه ق که در شامات‌و فلسطین و ناحیه کوهستانی واقع بین حوضه‌های‌علیای دجله و فرات (جزیره) تأسیس گردید و پس از سقوط دولت فاطمی مصر بوسیله صلاح‌الدین ، مصر سفلی نیز در قلمرو ایندولت قرار گرفت .

ابن أثیر متوفی سنه ٦۳۰ نیز تاریخ طبری را تلخیص و مختصر کرده و ضمیمه تاریخی تا سنه ٦۲۰ بر آن افزوده .

نویسندگان بعد از طبری در عین آنکه بمنابع و مآخذ دیگر هم دسترس داشته‌اند، غالباً همان تاریخ طبری را مأخذ اصلی خود قرار داده و مندرجات او را حجت دانسته‌اند .

طبری در ۳۱۰ در زمان خلافت «مقتدر» هیجدهمین خلیفه عباسی مقارن پادشاهی نصر بن احمد سامانی پادشاه ایران در بغداد وفات یافت .

# ۲۱ - مقدسی

## جهانگرد و جغرافی نویس مشهور اسلامی در قرن چهارم

مقدسی - **ابوعبدالله محمد بن البشاری معروف** به **مقدسی** از جغرافی‌نویسان مشهور قرن چهارم اسلامی است . بعد از تکمیل تحصیلات و اطلاع بر کتب متقدمین چون بفکر تألیف کتابی در این باب افتاده بود بمسافرت پرداخته و بسیاری از ممالك اسلامیرا سیاحت کرد . اخلاق وعادات اقوام وملل مختلفه‌را موافق مشاهدات‌خودنوشته است‌وا کثر نگارشات‌او همانا محسوسات خودش میباشد. پس ازتکمیل سیاحت‌وانقضای چهل سال‌از عمرش کتابی‌بنام **حسن التقاسیم‌فی معرفة الاقالیم**تألیف کرد که میتوان در فن خود بی‌نظیر دانست . یعنی از کاملترین کتب جغرافیای عمومی نسبت بممالك اسلامی بوده و از بلاد و ممالك خارج جز نادروی که مسکن گروهی مسلمین در آن باشد یاد نکرده کتاب مزبور چند مرتبه بزبانهای اروپائی که یکمرتبهٔ آن نیز با ترجمه فرانسوی بـا بعضی شروح و حواشی در لیدن بچاپ رسیده است .

**مقدسی**علاوه‌بر وصف هرمملکت و تقسیم‌بندی آن و ذکر جبال وانهار، طرق و شوارع و عادات و اخلاق اهالی ولهجه های مختلف یك یك مملکت و مبانی عظیمه هر شهر را وصف‌کرده و صادرات ،معادن

و صنایع ، و زراعت آنجا را شرح داده است .

ابتدا در اول هرفصلی با عباراتی‌مسجع کلیات اوصاف هرنقطه‌را میگوید سپس بعباراتی سهل و ساده جزئیات اوضاع آنجا را مینویسد و بطور تفصیل بیان میکند . ما محض نمونه شمه‌ائی از شیوهٔ نگارش این جغرافی‌نویس عالیمقام را از کتاب جغرافی او راجع باوضاع خوزستان و فارس بطور اختصار ایراد میکنیم .

مثلا راجع بخوزستان ابتداء چنین گوید : اقلیم ارضه نحاس و و نباته الذهب کثیرالثمار والارزاز (جمع ارز برنج است) والقصب (نیشکر) و فیه الانجاص و الحبوب و الرطب و الاترنج الفائق و الرمان والعنب نزیه طیب انماره عجیبه نزه الدیباج والخز والرقاق من القطن و القز معدن السکر والقند والحلواء الجیده تا آنکه میگوید بها معادن النفت والقار ومزارع الریاحین والاطیار وبعد ازتمجیدزیاددیگر گوید ، فما احله من‌اقلیم لولااهله وماحسن قصبابة لولامصره لانه یعنی الاهوازمز بلةالدنیاواهله‌فمن‌شرالوری وبعد از آنکه مقدارزیادی اخلاق اهوازیهارانکوهش‌میکندوازسایراوصاف آنجاسخن‌میراندا سمی‌ازشوش برده بعدازوصف‌موقع و نقطهٔ‌شهرمیگوید در آنجانیشکرزیاداست‌وشکر زیادی بعمل میآورند و بخلاف اهواز از مردمان شوش تمجید کرده مینویسدکه شوش‌دارای علماء وفضلاء زیادی بوده ومیگویدعموماً حنفی مذهب هستند لیکن علما و مشایخ دارای هیبت و احترامی نیستند و اغلب اوقات مردم برقص و سماع میگذرد .

بعد، عطف عنان بجانب شهر کرخه می‌نماید لکن میگوید: بعد از تسلط اکراد بر این شهر از آبادی آن کاسته شده سپس نامی از شکر وشکر زاد آنجا میگوید: غالب شکر خراسان وجبال از آنجاست ومذهب آنها مذهب سنت وجماعت است، از آنجا بدورق رفته بعد راجع به عبادان[1] صحبت میکند، در آنجا انسان بیك مطلب مهمی برمیخورد که زبان اهالی بصره در آنوقت فارسی و سکنه آنجا عجم بوده‌اند. چنانکه گوید: «ومن جعل عبادان من هذه الکوره وانما هی من العراق فانما جعلناها من هذه الاقلیم لاتفاقهم فی اللسان و لان لها نظائر فی هذه الاقلیم فی القفیه الاتری انك تقول عبادان مثل ما تقول باسبان میراقیان البیذان فالجواب اما اتفاقهم فی اللسان فلیس بحجه لان سوادالبصره کلهم عجم» واز این

۱ـ عبادان که امروز آبادان نامیده میشود، شهری صنعتی و مرکز بزرگترین پالایشگاه نفت دنیاست ودر جزیره‌ای بهمین نام واقع درزاویه شمالی خلیج فارس بین خلیج وشط العرب ودوشاخه مصبی رود کارون قرار گرفته وارتفاع آن از سطح دریا ٥ متر است هوای آن گرم ومرطوب و تنها محصول زراعتی آن خرما است. شهرستان آبادان در تقسیمات کشوری جزء استان ششم واز توابع آن قصبه محمره است. این شهر درمنتهاالیه خط شوسه تهران بخلیج فارس قرار گرفته وبوسیله جاده اسفالته کوتاهی به بندر خرمشهر واقع در انتهای خط آهن سراسری ایران مربوط است جمعیت آبادان درحدود یکصد هزار نفر است وقسمت عمدهٔ آن را طبقه کارگران تشکیل میدهند.

کتاب کاملا استنباط میشود که زبان عامه اهالی بصره[1] و خوزستان فارسی بوده ومعلوم میشود که بعدها در اثر مهاجرت قبائل عرب ، زبان

۱ــ بصره یکی از قدیم ترین وآبادترین شهرهای اسلامی است که هنوز باقی وازشهرهای‌عمده کشور عراق ودر کنارشط‌العرب واقع گردیده شهر بصره در ابتدا اردوگاه عرب بود و میان آن لشکرگاه تامدینه بدستور عمر آبی‌وجود نداشت چه از کناره غربی فرات تامکه زمین‌ریگزار وکوه وصحرا است ورودی فاصله نمیشود. درسال ۱۶ هجری عتبة بن‌غزوان کلبه‌هائی از نی درآنجا ترتیب داد وسپس از بیم آنکه‌مبادا آتش سوزی‌شود باجازه عمر نی‌را بخشت‌تبدیل کردند.شهر بصره‌درآغازدارای‌چند کوی بوده و هر قبیله‌ای در کوی خود میزیسته اند وسیع ترین خیابان بصره دارای شصت ذرع عرض و آنرا مربد مینامیدند . سایر خیابانها بیست ذرع عرض داشته است ودر میان هر کوی میدانی بــرای بستن اسبها و گورستان ترتیب دادند وبنای خانه‌ها را متصل بیکدیگر ساختند ، چون بصره دارای موقعیت تجارتی ورابط ایران و شام بود لذا بسرعت روبآبادی گذارد ودر زمان بنی امیه حاکم‌نشین عراق شدو بروسعت‌وآبادیش‌افزوده گشت، بقسمی که در زمان خالدبن عبدالله قسری مساحت آن تا دوفرسخ‌دردوفرسخ‌رسید ودر واقع تاسی‌وشش میل مربع بدون پستی و بلندی درزمین هموار بصره خانه ومغازه وسایر ابنیه‌دیده میشد واین‌مساحت‌از مساحت شهر فعلی‌قاهره (پایتخت مصر) بآبادی ووسعت کم نظیر آن افزونتر میباشد .

در زمان عباسیان بصره‌مرکز مهم‌تجارتی اسلام گشت‌وخط کشتیرانی وکاروان تجارتی از مشرق بصره تا هندوچین و از مغرب تا انتهای بــلاد مغرب واز جنوب تا حبشه امتداد یافت‌ودر لنگرگاه‌آن همه روزه کشتیهای بزرگ‌وکوچك بسیاری‌لنگرمیانداختند انواع کالاها ازقبیل‌پارچه‌وعطروچوب وغیره حمل‌میکردند. بیشتر آبادی بصره بواسطه مردمی بود که‌برای کسب وتجارت بآن شهر میآمدند‌ودر آنجا خانه وباغ و دریاچه وکاخ میساختند .

ابن حوقل در وصف بصره چنین میگوید :

بقیه در صفحه بعد

عربی در بصره و قسمتی از خوزستان رایج شده چنانکه در باب لهجهٔ اهالی خوزستان گوید : در اقالیم عجم فصیح‌تر از زبان آنها نیست و اغلب

این شهر دارای منظره‌های زیبا .میدانهای بزرگ مجلل . دریاچه‌های وسیع وخانه‌های عالی ومیوه‌های خوش‌مزه میباشدوهیچگاه روی آب بصره از مردم خوشگذران خالی نیست و پیوسته آیندگان وروندگان در فرازو نشیب حرکت میکنند .

آبهای بصره مرتباً لنگرگاه صدها کشتی بوده‌است‌و گفته‌شده که یك تاجر اهل بصره سالی صدهزار دینار مالیات‌میداد ومیزان ثروت سایرتجار آنشهر را میتوان ازاین رو دانست ، چه درآن‌شهر بازرگانان خردو کلان بسیار بوده است .

مردم بصره ازهمان ایام بجهانگردی از نظر تجارت معروف‌بوده‌اند تا حدی‌که سود طلبی و کوشش‌آنان در راه تجارت‌ضرب‌المثل شده درباره آنها میگفتند اهل بصره وخوزستان برای بازرگانی تا دورترین نقاط دنیا میروند وهرکس از مشرق بفرغانه واز مغرب بسوس اقصی (درافریقا)رود درآن نواحی یکی ازاهالی بصره یاخوزستان‌یاحیره راخواهددید ودرواقع مردم‌آنروز بصره مانند اهالی‌سوریه امروز بودند که اینان‌نیز چون نیاکان خود (فنیقیان) بمنظور تجارت تا همه جا میروند .

در جلد اول تاریخ تمدن اسلام در ضمن صحبت از وسعت شهر بصره از قول«استخری» نقل نموده که درزمان‌بلال ابن‌ابی‌برده درسال۱۱۸هجری ۱۲۰ هزار نهر در زمینهای بصره جاری بود وبروی همه‌آن نهرها کرجی حرکت میکرد اتفاقاً «استخری» درصحت این‌موضوع‌شك یافته‌شخصاًدرقرن چهارم هجری‌به بصره رفته‌است‌و آنچه‌راکه بچشم‌خوددیده چنین‌نقل‌میکند :

«من شماره نهرهای بصره را آنطور که شنیده بودم باور نمیتوانستم کرد ، تا اینکه خود به بصره‌آمدم واراضی وسیعی در بصره دیدم که در مساحت یك تیر پرتاب نهرهای کوچکی درآن حفر کرده بودندو کرجیهای بسیاری روی‌آن نهرها حرکت میکرد وهر نهری بنام شخصی که اورا حفر کرده ویا محلی کــه ازآنجا میگذشت منتسب شده است وچون این بدیدم

بقیه در صفحه بعد

فارسی را با عربی ممزوج کنند . مثلا میگویند این کتاب وصلا بکن این کار قطعاً بکن و وقتی بهتر بفارسی تکلم میکنند که بعربی منتقل میشوند و بهریك از دو زبان صحبت کنند تصور میرود که دیگری را نمیدانند تا میگوید بجای بشنو ببخش استعمال میکنند .

---

باور کردم که در مساحت بصره صدو بیست هزار نهر جاری میباشد بعلاوه ابن حوقل نیز شماره نهرهای بصره را صدو بیست هزار ذکر نموده است.

با همه این احوال از زیادی نهرهای بصره در تعجب بودم تا اینکه بمرد دانشمندی از مردم بصره برخوردم که سالیان دراز در آن شهر بوده و از جزئیات آنشهر اطلاع داشته است . وهمینکه تردید خود را در باره شماره نهرها بیان کردم آن مرد گفت که نهرها نزدیك بهم کنده میشود و بمجرای کوتاهی منتهی میگردد بقسمیکه هر شاخه از آن را نهر میخوانند پس از شنیدن این تفصیل باور کردن آن شماره برمن (استخری) آسان گشت . نکته دیگر آنکه مساحت خود شهر بصره به تنهائی سی وشش میل مربع میرسیده است. مؤید این گفتار نوشته‌های ابن حوقل واستخری در باره بصره است که چنین مینویسند .

« نخلستانهای بصره تا آبادان بطول پنجاه وچند فرسخ بهم پیوسته است وهر جا که انسان درطول وعرض این مساحت فرود بیاید کنار نخلستان یا باغ یا نهر آب است .

حال اگر عرض این مساحت را نصف طول آن فرض کنیم هفتادو پنج میل درصدو پنجاه میل ویا (١١٢٥٠) یازده هزارودویست و پنجاه میل مربع مساحت بدست میآید وبودن ده نهر کوچك در هر میل مربع چیزی نیست که قابل تردید باشد»

« نقل واقتباس از تاریخ تمدن اسلام جلد دوم»

اکنون بصره یکی از استانهای جنوبی کشورعراق (همسایه غربی ایران) که آن آبادی وعمران وجمعیت خود را از دست داده است .

سپس بذکر طرق و شوارع پردازد و گوید در قدیم مردم مجبور بودند که از اهواز، ابتدا بوسیله رودخانه بدریا روند و از آنجا وارد دجله شده به ابله روند این راه هم خطرناك وهم پرزحمت بود تا عضدالدوله نهری عظیم از اهواز تا دجله بطول چهار فرسخ حفر کرد و امروزه راه مردم از آن نهر است .

راجع بفارس بازخیلی مفصل مینویسد وما فقط قسمتهای کوچکی از آن استخراج کرده محض نمونه مینویسیم :

چنانکه شیوه او است ابتداء با همان عبارت مسجع مثل دیباجه کتاب ، فارس را بطور کلی وصف و بسیار تمجید میکند چنانکه گوید : هیچ اقلیمی را مثل فارس شبیه بشام ندیدم که دارای کوه های سبز وخرم و میوهٔ سردسیری و گرم سیری باشد لکن میگوید ظلم و تعدی دراین اقلیم از هرجا زیادتر است و مینویسد که کیش زردشتی و آتشکده ها دراین اقلیم زیاد و علنی است . سپس مثل سایر اقالیم به نقشه فارس اشاره میکند و میگوید ( هذا شکله ) لیکن درنسخه مطبوع نقشه وجود ندارد و گویا نساخ چون نتوانستند نقشه را ترسیم کنند از آن صرفنظر کرده اند .

بعد از آنکه شهرها و قصبات فارس ازقبیل فسا . شاپور . نوبندکان دارابجرد . مسیراف . ارجان . اصطخر . گور (فیروزآباد) و کاریان را اسم میبرد و شرحی ازمعدن مومیاء داراب مینویسد. سپس بذکر شیراز پرداخته از تنگی شهر و کوچه ها و شیوع فحشاء و بی اعتنائی مردم بعلم و علماء و اهل فضل شکایت میکند و میگوید که شیراز از حیث موقع و تنگی خانه و کوچه بدمشق شباهت دارد و ازجمله چیزهائیکه مینویسد این

است که مالیاتهای سنگین برد کاکین وضع کرده اند و هیچ مالی بدون جواز از شهر خارج نمیشود و پس از ذکر بسیاری از معایب شیراز آب و هوای آنجا را تمجید می‌نماید و میگوید که آب جاری آن شیرین و گوارا است و چاه های آن کم عمق و شیرین، لکن سنگین است وطوریکه مینویسد تجارت شیراز در آنوقت ترقی داشته و مردم آن شهر متمول بوده اند. بعدازآن از مهمان دوستی و غریب نوازی شیرازیها سخن میراند. سپس بعضی ازمبانی آنجارا وصف میکند چنانکه میگوید تالی مسجد شیراز درهفت اقلیم نیست و آنرا به **مسجدالاقصی** تشبیه‌میکند و **کتابخانه ومریضخانه عضدالدوله**[1] را شرح میدهد و مخصوصاً کتابخانه را بسیار خوب وصف مینماید.

سپس دروازه های شیراز را اسم برده وطوریکه مینویسد در آن وقت شیراز هشت دروازه داشته است. بعد میگوید بهترین آبهای شیراز قناتی است که از «جویم» میآید و ابتدا واردخانه عضدالدوله میشود.

عضدالدوله محله ای برشیراز افزوده و بازار وسیع و قشنگی در آن ساخته لکن بعدا متروك مانده است. سپس مجملی از اوضاع فسا مینویسد و میگوید در این اقلیم بهتر و پاکیزه تر از فسا جائی نیست و مردمی بخوبی مردم فسا در هیچ جا یافت نمیشود و میوه های آنجا نیز نظیر ندارد. ناحیه فسا دارای شهر بزرگی است که بازار آن عموما

۱ــ بیمارستان عضدی بواسطهٔ مزایائی که داشته تامدتی سرآمد تمام بیمارستانهای اسلامی بود. همچنین در ری و نیشابور وغیره از بلاد ایران بیمارستانهائی دایر بود.

کتابخانــه عضدالدوله نیز ازکتابخانه‌های بزرك ومعتبر آنــدوره بــوده است.

از تخته ساخته شده ومسجد جامع‌را در وسط بازار از آجر ساخته‌اند .

جامع فسا از جامع شیراز بزرگتر و دارای دو صحن است و بشکل جامع دارالسلام ( بغداد ) ساخته شده خوبی و فراوانی نعمت بوصف نیاید .

بعد بوصف شهرجور (فیروزآباد) میپردازد پس از تمجید از آب و هوا وذکر مناره و قلعه وسط شهر و آب آشامیدنی آنجا میگوید اسم این شهر بفارسی گور بوده و چون عضدالدوله بدآنجا میرفت میگفتند شاه بگور رفته است عضدالدوله این را بد دانسته آنرا **فیروزآباد** نامید .

خلاصه بعد از آنکه شهرهای زیادی از فارس را می شمارد در صفحه ٤٤٢ به صادرات شهرهای فارس اشاره کرده میگوید: از **ارجان** (بهبهان فعلی) شیره ـ صابون ـ انجیر ـ زیتون ـ وهوله‌های خوب و پارچه و بر بهار صادر میشود . و پارچه‌هائی شبیه بقصب که شاید از کتانی که از مصر وارد میکنند ساخته میشود لکن امروزها بیشتر از کتانی است که در خود آنجا بعمل میآورند . ازسیراف هوله ومروارید ولنگ های کتانی و ترازو و بربهار و از دارابجرد هرچیز خوب ونفیس صادرمیشود . منجمله قالیهای نفیس و پرده های سوزن جرد . و قمش فراوان و خرما و شیره و زنبق از فرك شیره و خرما و مشاك و دول و بادبزن از جهرم قالی و نمدهای محکم از شیراز پارچه‌های برکات .که درهیچ جا نظیر ندارد و منیرات که با وصف نازکی و لطافت خیلی با دوام است . و پرده های نیکو و خز و دیباج و قصب از فسا پارچه‌های خز که باطراف و اکناف عالم برند و پارچه‌های نازك و لطیف دیگر و نمدها و هوله و منیرات که شبیه به منیرات اصفهان است . و پرده‌های قیمتی و فرشهای گرانبها

و پرده‌های ابریشمی و عصفر و خرگاه های خوب ولنگ و دستمالهای عالی و غیره خلاصه چیزهای زیادی دیگر که ما به ملاحظه اختصار از ذکر همه صرف نظر کردیم . از محصولات و صنایع فارس ذکر میکند . مثلا میگوید از شاپور ده قسم روغن خارج میشده از قبیل روغن بنفشه نیلوفر . نرگس . گارده. سوسن. زنبق . مرسین . مرزنجوش. بادرنگ نارنج. از کازرون پارچه های قصب و دبیقی.

در صفحهٔ ٤٤٣ از معادن فارس صحبت میکند و در صفحه ٤٤٤ به سد رود خانه «بندامیر» اشاره میکند و میگوید : که عضد الدوله رودخانه بین اصطخر و شیراز را سد انداخته وشالوده سدمذکوررااز سرب ساخته‌است آنگاه شرحی از آبادی ووصف جلگه‌اصطخر بیان کرده ودر صفحه ٤٤٨ باز مینویسدکه فارس مرکز ظلم وجور است ومیگوید که درکتابی ازکتب کتابخانه عضدالدوله دیدم نوشته که اهل فارس از تمام نقاط نسبت بپادشاه فرمان بردارتر و در تحمل ظلم و جور صابرتر و نفوس آنها ذلیل‌تر است . اهل فارس هیچگاه طعم عدل را نچشیده اند در صفحه ٤٥١ راجع بخراج فارس مینویسد خراج‌این اقلیم همه‌یکسان نیست چنانکه در شیراز از هر جریب گندم و جو یکصد و نود درهم میگیرند و از خرمای تازه وجالیز کاری جریبی۲۳۷ درهم از پنبه ۲٥٦ درهم و چهار دانق از رزستان ١٤٢٥ جریب بزرك ۷۰ ذرع شاهی و ذرع شاه هفت قبضه است . بعد تفصیل خراج کواز و اصطخر و نقاط دیگر را مینویسدآنگاه در صفحه ٤٥٢ اوزان شیراز را شرح میدهد و بعد ازخاتمه اوصاف فارس بذکر کرمان میپردازد .

از سایر ایالات ایران نیز مفصلاسخن رانده لکن ما محض نمونه شمه از اوضاع فارس را ملخص و مختصری ازآنرا ایرادکردیم .

# ۲۲- ابواسحاق اصطخری

## جغرافیادان شهیر اسلامی

ابواسحاق **ابراهیم بن محمد اصطخری** که در نیمه اول قرن دهم مسیحی در شهر **اصطخر** فارس متولد شده کتابی بنام «مسالك الممالك» به تقلید کتاب **ابوزید بلخی**[1] تألیف کرده اصطخری برای تکمیل اطلاعات خود مسافرتها کرد و نیز مثل ابوزید بلخی ممالك اسلامی را به بیست قسمت تقسیم کرده ابتداء از **جزیره العرب** شروع میکند و در **ماوراء النهر** (ترکستان) خاتمه میدهد و هر قسمت را جداگانه شرح داده چنانکه مشاغل مردم و شهرها کوه ها ، طرق و شوارع صنعت و تجارت هر نقطه را متعرض شده لکن از خواص اقالیم و عادات اهالی اسمی نبرده است و آنچه نوشته مختصری از صورالاقالیم بلخی ومجموعه‌ای ازمشهودات خود میباشد. کتاب مزبور درسال ۱۸۷۰ مسیحی در شهر لیدن از مملکت هلند بطبع رسیده و یك نسخه از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی که بسیار ازاین قبیل کتابهای نفیس جلب ووارد کرده موجود است اصطخری علاوه برمسالك الممالك کتاب

۱ـ ابوزیدبلخی نخستین کسیستکه مانند یونانیها بزبان عربی کتاب جغرافی نوشت وصاحب کتاب صورالاقالیم است که آنرا دراوائل قرن‌چهارم تألیف نموده و فعلا از میان رفته است .

دیگری بنام **كتاب الاقاليم** تألیف کرد . این کتاب در حدود ممالك و نقشه‌های اقالیم ، دریاها ، رودخانه‌ها و مسافتهای بین ممالك و شهرها را مفصلا ذکر کرده ابتداءازجزیرةالعرب وخلیج فارس شروع مینماید. سپس بذکر خوزستان ، فارس ، کرمان ، آذربایجان ، ارمنستان و سند وجبال و طبرستان و دریای خزر و خراسان وسیستان وافغانستان و ماورالنهر می‌پردازد و در هرقسمت شهر ها و رودخانه‌ها و مسافت بین شهرها و غیره راذکر میکند. آنگاه اندلس و مغرب و مصر و شام را بهمان ترتیب شرح میدهد و برای هر مملکت یك نقشه که آنرا (صور) مینامد فراهم کرده است . جمله نقشه‌های کتاب مزبور بالغ بر ۱۹ نقشه‌است که پس از پایان مسافرتها تألیف و ترسیم کرده. این کتاب در سال۱۸۳۹ مسیحی در شهر (غوطا)بهمت و توجه دکتر مولر آلمانی با نقشه‌های الوان مثل اصل در مطبعهٔ سنگی چاپ شده است .

ابواسحاق در علوم دیگر نیز تألیفات مهم و مفیدی را دارا بوده که در لیدن وقاهره و در کتابخانه‌ها و خزانهٔ مصریه موجود است.



همینکه جغرافی بعربی ترجمه شد مسلمانان آنرا توسعه دادند و کتابهائی درآن موضوع نگاشتند ومعلوماتی بر معلومات پیشینیان افزودند و بگفته‌ها و نوشته‌هااکتفا نکرده ازراه خشکی و دریا ، شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را پیموده و مشاهدات خود را نگاشته با اصول‌دقیق‌علمی بررسی کردند‌و بسیاری از اغلاط پیشینیان (بطلمیوس) و غیره را تصحیح کردند.

ظاهراً علم جغرافیا در قرن چهارم هجری در میان ملل اسلامی

بحدکمال رسید و همانطور که در آن قرن کتب تاریخی آنان فزونی یافت کتب جغرافیائی اسلامی نیز زیاد شد و تامدتی تألیفات جغرافیائی اسلام در همین حدود ماند تا اینکه در قرن‌ششم بحد اکمل رساندند یعنی دانشمندان اسلامی تألیفات‌جغرافیائی‌را بطور قاموس (انسیکلوپدی) و بترتیب حروف تهجی ترتیب دادند که مشهورترین این‌تألیفات‌معجم‌ـ البلدان یاقوت حموی متوفی بسال ٦٢٦ میباشد .

# ۲۳- ابن فضل الله

**منجم و جغرافیادان شهیر و محقق تاریخ ملل و نژادهای مختلف**

ابن فضل الله احمد بن یحیی یا **محی الدین** بن **فضل الله** بن **احمد** بن عدوی و عمری النسب ملقب بشهاب الدین و مکنی بابی العباس ، کاتب دمشقی و مشهور بابن فضل الله از افاضل عصر خود که در ادبیات و شعر و انشاء وحید دورهٔ خود بوده و در هیأت و اسطرلاب و تاریخ و جغرافیا خصوصاً در تاریخ هند و ترك و مغول نیز دستی توانا داشته است و تألیفات زیادی نیز در موضوعهای مختلفه دارد. ابن فضل الله عمری مؤلف کتاب **مسالك الابصار فی ممالك الامصار** که معاصر **ابی المعالی محمد** بن **ابی المظفر قلاوون** پادشاه **مصر** بوده کتاب بسیار نفیسی بنام فوق در بیست مجلد در جغرافی تألیف کرده است .

مؤلف کشف الظنون مینویسد که **ابن فضل الله عمری کرمانی دمشقی** . لکن در مقدمه خود کتاب ابتداء اسمی از کرمان در میان نیست بلکه مؤلف خود را مصری میداند این کتاب علاوه بر ذکر مسالك الممالك و اوضاع هر کشور اغلب جغرافی مبانی عظیمه را نیز شرح داده و اصطلاحات لغوی و اسماء مختلفه زمین را نیز مینویسد .و اغلب اشعاری که در هر باب وارد شده نیز ذکر میکند . میتوان گفت که این کتاب علاوه بر اینکه یك کتاب جغرافی است اثری ادبی نیز بشمار میرود. **،قلقشندی مؤلف**

کتاب نفیس ( صبح‌الاعشی ) بسیار از این کتاب نقل میکند و تا چند سال قبل کسی یك نسخهٔ کامل این کتاب را سراغ نداشت . چنانکه **احمد زکی پاشا** برای کشف مجلد اول این کتاب اکثر کتابخانه‌های اروپا را کنجکاوی کرده بود و تنها نسخه‌ای را که کامل تصور میکردند نسخهٔ کتابخانهٔ ایاصوفیا بوده در صورتیکه مجلد اول آن نسخه طوری که احمد زکی پاشا در ضمن اوراق باطله کتابخانهٔ «طوپ قپو» در استانبول [۱] بکتاب مزبور برمیخورد و بلافاصله آن نسخه را کاملا با مجلد اول نسخهٔ ایاصوفیا بوسیلهٔ فوتوگراف عکس برمیدارد و تاکنون مجلد اول در مطبعهٔ دارالکتب المصریه بطبع رسیده و امیدواریم که بطبع سایر اجزاء بدوستداران کالای فضل و ادب منت گزارند .

ابن فضل‌الله در مسالك الابصار نیز راجع بکروی بودن زمین بحث میکند و در این باب میگوید که : «عالم کرویست . و کسی که

۱ ــ استانبول (یاقسطنطنیه) شهر تاریخی باعظمت و بندر معتبریست که دارای اهمیت تاریخی و سیاسی و موقعیت مهم نظامی را حایز است . قبل از آنکه مسلمین آنجا را فتح کنند پایتخت امپراطوری روم شرقی بوده بعد از آنکه بوسیله سلطان محمد فاتح گشوده شده . بدست مسلمین افتاد و امپراطوری رم شرقی منقرض گردید وسالها و قرنها مرکز خلافت سلاطین آل عثمان ومحور سیاست اسلام درشرق بود. این شهر دارای مساجد نامی و مدارس عالی و کتابخانه‌ها و دانشکده‌ها و موزه‌ها و بناهای عالی است که از دورهٔ سلاطین عثمانی بیادگار است و همچنین ابنیه تاریخی و مهم استانبول مسجد با عظمت ایاصوفی است که از زیباترین و عالیترین مساجد اسلامی میباشد .

حرکت آفتاب را ازشرق تا غرب بنگرد و سیر ستارگان را از مطلع تا محل غروب ملاحظه کند این نکته راعیاناً مشاهده خواهد کرد. چه اینها در نیم‌دایره بشکل کمان بوسط آسمان رسیده بعداً در نیم‌دایرهٔ دیگر نظیر دایره نخستین بطرف غروبگاه حرکت‌میکنند و باین طریق یك دایرهٔ کامل تشکیل می‌یابد. وچیزی که ازاقوال اهل‌علم و نظر بدست میآید این است که گیتی کرویست و زمین مرکز آن میباشد و آب بنوعی آنرا احاطه کرده که به هیچ وجه از آن‌جدا نمیشودمگر قسمتی که سرازآب بیرون آورده.»

تمام‌کتب جغرافیا وهیأت‌که از مسلمین در دست مانده کروی بودن‌زمین‌راتصریح میکنند. چنانکه دایرةالمعارف‌بستانی‌درحرف‌ارض مینویسد مسلمین‌اضافه‌براینکه‌بکری بودن زمین‌قائل بوده اند. خطوط عرض وطول و دائره نصف النهار و بروج و غیره را با نهایت دقت‌تعیین کرده و از روی اتفاق‌حرکات زمین واوقات خسوف‌وکسوف راتشخیص داده قواعد و رسومی را برای‌آن ترسیم ساخته‌که اروپائیان ، هیأت و جغرافیای جدید را روی اساس مبتکره آنان نهاده اند.

چنانکه‌خلیفه مأمون عباسی، محمدبن موسی بن‌شاکرخوارزمی و برادرانش ( بنی موسی را ) که در علوم ریاضی سرآمد معاصرین‌خود بودند مأمورکرد که درجه نصف النهار و مساحت دور زمین را تعیین کنند ، و چون دشت مسطحی برای این‌کار لازم بود . ابتدا در صحرای سنجار ( سنجار از نواحی موصل و تا شهر موصل سه روز راه است ) ارتفاع قطب شمال راباسطرلاب ربع مجیب ودیگر آلات مرصدی‌اندازه گرفتند . سپس چوب بلندی عمود واربزمین فرو کرده ریسمان بسیار

درازی بسرچوب مذکور بستند . ومستقیماً بطرف شمال حرکت‌کردند در یك نقطه دیگر مجدداً ارتفاع قطب شمال را اندازه گرفتند معلوم شدکه ارتفاع محل دومی یکدرجه بالاتر ازنقطه اولی است . بعدازآن زمینی را که اندازه گرفته بودند مساحی کرده شصت و شش‌میل[1] و دو ثلث میل بیرون آمد . عدد مزبور را در سیصد و شصت درجه فلکی ضرب‌کردند . معلوم شدکه مساحت دور زمین بیست و چهار هزار میل میباشد . مجدداً بمحل ستون برگشتند و روبطرف جنوب رفتند و نسبت بقطب جنوب همان عمل را تکرار کردند باز بیست و چهار هزار میل بیرون‌آمد . برای حصول اطمینان کامل باردیگر مأمون آنها را مأمور کردکه در دشت پائین کوفه‌که باز دشت مسطح وسیعی است این عمل را تکرار کنند ـ درآنجاهم نتیجه‌مثل دشت سنجار بیرون آمد (بااختصار از ابن خلکان جزء ۲ صفحه ۷۹ )

۱ ـ بتعبیرخود آنان بیست و دو فرسنك و دو تسع آن بود ، ضرب کردند در محیط نصف‌النهار که سیصد شصت یا شد حاصل برابر هشت هزار فرسنك شد . لکن ابوریحان بیرونی همین‌عمل را در هند کرد نتیجه هفت‌هزار و کسری برآمد ، امروزه چنانکه فرانسویان عمل کردند شش هزار و کسری‌ست ، پس معلوم شد ، عمل ابوریحان دقیق‌تر از عمل بن‌شاکر بوده است .

# ۲۴- مقریزی (تقی‌الدین)

## مورخ و جغرافیادان بزرگ اسلام

مقریزی[1] احمد بن علی بن عبدالقادر مقریزی متوفی بسال ۸۴۹ هجری مطابق ۱۴۴۳ میلادی، کتابی در جغرافیای مصر بنام (المواعظ والاعتبار بذکر الخطط والاثار) تألیف کرده که در فن خود بسیار نفیس واز جمله کتب معتبر بشمار میآید. کتاب مزبور یك بار در سال ۱۲۷۰ هجری درمطبعه بولاق مصر و بار دیگر در سال ۱۳۲۶ در مطبعه نیل در قاهره پایتخت مملکت مصر بطبع رسیده[2].

۱ - درمراصد گوید مقر (بر وزن صبر) موضعی است نزدیك فرات و بکسر اول و فتح ثانی با تشدید آخر موضعی است در دو منزلی بصره و و کوهی است در دیار بنی‌دارم و مقره بر وزن مجله نام موضعی است و بر وزن صرفه شهریست از بلاد مغرب در وادی بربر نزدیکی قلعهٔ بنی‌حماد و مقری بر وزن صحرا دیهی است در شام از نواحی دمشق و بر وزن دنیا دیهی است در نزدیکی (یك منزلی) صنعای یمن که عقیق آن بهترین عقیق‌ها است و بعد از این جمله گوئیم لفظ مقری که عنوان مشهوری بعضی ارباب کمال و یا از اوصاف ایشان است بهریك از مواضع مذکوره منتسب بوده و محتمل است بر وزن منشی یا مصلی بصیغه اسم فاعل از باب افعال یا تفعیل بمعنی معلم و آموزگار خواندن و قرائت باشد الخ «از ریحانة‌الادب صفحهٔ ۶۷»

۲ - چند نفر دیگر هم در جغرافیای مصر تألیفاتی نموده‌اند که یکی

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ مقابل

مقریزی که مکنی بابی العباس نیز میباشد از مشاهیر ارباب سیر و مورخین عرب بوده وعزت را درعزلت دیده و بدون ضرورت باکسی مراوده نمی‌کرده و از قبول قضاء دمشق که تکلیفش کردند امتناع کرده آوازهٔ او عالم گیر وضرب المثل بوده ودارای مصنفات بسیاری دیگر نیز میباشد که پاره ای از آنها را در اینجا یاد میکنیم **اتعاظ الحنفاء باخبار الائمة و الخلفاء** ـ که در لایب زیك و قدس شریف چاپ شده ـ **الالمام باخبار من بارض الحبشه من ملوك الاسلام** که درمصرچاپ شده ـ **الاوزان والمکاییل** که درآلمانیابطبع رسیده ـ **تاریخ الاقباط**

از آنها ابو عمر محمدبن یوسف کندی و دیگر قاضی محمدبن ابوعبدالله سلامه قضاعی متوفی ٤٥٤ کتابی بنام ( المختار فی ذکر الخطط فی‌الاثار تألیف کرده‌سپس شاگردش ابوعبدالله محمدبن برکات نحوی متوفی در سال ٥٢٠ کتابی در این باب نوشته . بعداز او محمدبن اسماعیل جواتی ، کتابی مسمی به (النقط المعجم ما اشکل من الخطط) تألیف کرده .بعد از اوقاضی تاج الدین محمد بن عبدالوهاب بن المتوج مؤلفی باسم ( اتعاظا المتامل و ایقاظ المغفل ) نوشته ودر آن کتاب اوضاع مصرراتاسال ۷۲۵ تحریر کرده قاضی محی‌الدین بن‌عبدالله بن‌عبدالظاهر بن‌نشوان‌هم (الروضةالبیه‌الزاهره والخططه‌المغزیه القاهره)راتألیف کرده است . دیگر محمد بن ایاس‌حنفی که در حدود سال ١٥١٦ مسیحی نبوغ کرده نیز کتابی موسوم به ( نقش الازهار فی عجایب الاقطار در جغرافی مصر تألیف کرده در تمام عجایب و مبانی عظیمه و کارهای حکما و هنرمندان آن‌مملکت را شرح داده و شمهٔ از تاریخ پادشاهان گذشته آن کشور نیز برشته‌تحریر درآورده است و در مقدمه آن مقداری از علم هیأت نیز بیان کرده است . «ص ٥٨٥»

یا اخبار قبط مصر - **تاریخ مصر** که ازسال دوازدهم هجرت تازمان خود تمام امور ملکیه و دینیه و وقایع مهمه مصر و احوال و اطوار و عادات مصریان و مسکوکات و مقیاسات اسلامیه و تمامی اطلاعات تاریخی و جغرافیائی آن دیار راضبط و بقیدکتابت درآورده وهمین کتاب بالسنه خارجه نیز ترجمه‌شده و درقاهره چنانکه گفته‌شد بنام المواعظ والاعتبار بذکر الخطط والاثار که نام اصلی آنست چاپ شده است **التنازع والتخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم** - **السلوك لمعرفة دول الملوك** که‌دراین‌اواخر درقاهره‌باترجمه فرانسوی چاپ شده است **مشاهیر مصر** که اصل نسخه آن بخط خود مؤلف درکتابخانه پاریس موجود است. **نبذة العقود فی امور النقود** یاکتاب النقود القدیمه والاسلامیه و غیر از اینهاکه از دویست کتاب متجاوز است از آثار اوست.

نسبت مقریزی به ناحیه **یادیهی** بنام مقریز از نواحی **بعلبك** که بلاد سوریه است میباشد.

## ۲۵ ـ سعید بن مسجع

### یگانه موسیقی‌دان نامی در عرب و اسلام

در میان مسلمین و اعراب اولین کسیکه دست بکار موسیقی زد یك زر خرید مکی بود که **سعید بن مسجع** نام داشت.

سعید چون نیکو آواز بود علاقمند بموسقیی شد و در ثلث آخر قرن اول هجری در مکه میزیست و زمانیکه امویان مکه را در زمان **عبدالله** بن زبیر محاصره کرده بودند سعید در جزء بنایان بود باین قسم که عبدالله دسته‌ای از بنایان ایرانی‌را برای ترمیم کعبه بکار گماشته بود آنان هنگام کار بعادت‌خود زیرلب‌زمزمه میکردند سعید از آواز دلنواز آنان به نشاط می‌آمد و تصنیف‌های ایرانیرا از آنان فراگرفت سپس بشام و ایران رفت و آهنگهای ایرانی و رومی آموخته و بعربستان باز

۱ ـ جرجی زیدان[۱] مؤلف تاریخ تمدن اسلام راجع به پاره‌ای از هنرهای زیبا و فنون جمیله، تعصب مسیحیت بخرج داده و مسلمانان را به پس افتادگی در برخی از آنها متهم ساخته در صورتیکه بنا بقول آقای جواهر کلام اگر مختصر دقتی شود معلوم میگردد که استعداد مسلمانان درقسمتهای هنرهای زیبا (فنون الجمیله) کمتر از دیگران نیست و برای اطلاع کامل از آنموضوع خوانندگان بکتاب الفنون الجمیلة ایرانیه تألیف دکتر زکی محمد حسن مصری مراجعه نمایند ـ تمدن اسلام صفحهٔ ۲۹۸ و ۲۹۹ از حاشیهٔ متن اقتباس شده.

آمد ، و آن آهنگهائی را که مطابق ذوق عرب نبود از بین برده الحانی مطابق ذوق آنان تنظیم کرد .

پس از آن علمای موسیقی اسلام در تکمیل آن کوشیدند و و هر قدر که اواخر دولت اموی و اواسط دورهٔ عباسی تجمل و خوشگذرانی میان مسلمانان بیشتر میشد بهمان اندازه موسیقی نیز طبعاً پیشرفت میکرد. آواز خوانان و آهنگ‌سازان مشهوری نیز در آن عصر پدید آمدند که عده‌ای از ایشان زنان آوازه خوان نامی بودند .



مشهورترین آوازخوانان نابغه و آهنگ‌سازان آن عصر بدینقراراند ابن سریج ـ غریض معبد ـ حکم الوادی ـ خلیج بن ابی العورا ـ سیاط ـ نشیط ـ عمر الوادی ـ ابراهیم موصلی ـ اسحق پسر ابراهیم ( که هردو نفر اخیر در متن مذکور یاد خواهند شد ) و غیر هم و نامی‌ترین زنان آواز خوان آن عصر عبارتند از ـ جمیله ـ حبابه ـ سلامه ـ عقیله و غیرها موسیقدانان مسلمان اضافه بر اختراع آلات موسیقی جدید و ساختن آهنگهای تازه کتابهای سودمندی در موسیقی تألیف کردند . مسلمانان آلات موسیقی را از ایرانیان نبطیان . رومیان و هندیان فرا گرفتند و چون هر کدام از این مردم اسباب موسیقی مخصوصی داشتند مسلمانان همهٔ اینها را گردآوری کرده بهترین آنها را بر گزیدند و چیزهائی بر آن افزودند که از آنجمله ساز معروف به قانون از مخترعات فارابی فیلسوف بزرك اسلام است

«جرجی زیدان»

# ۲۶ـ اسحاق موصلی

## موسیقی‌دان و آهنگ ساز اسلامی

ندیم[1] **ابراهیم بن ماهان بن بهمن ابواسحاق** که ایرانی‌الاصل بوده و در کوفه تولد یافته و به قبیله **تمیمی** منتسب و در موصل[2] اقامت میگزیده.

ابراهیم‌موصلی یکی‌ازمعروفترین‌موسیقی دانهای اسلام بوده‌است که آن فن را پیش استادان ایرانی تحصیل کرده و در آواز و نواختن عود[3] مهارتی بسزا یافته. در زمان خود در غنا و سرود و خوانندگی و آهنگ‌ها و اختراع الحان متنوعه بی‌نظیر بوده و در عهد **مهدی** و **هادی** و **هارون عباسی** مقام بلندی دردربار ایشان داشته است درباب مهارت‌او درخنیاگری که‌حیرت آور بوده‌حکایتهانقل‌میکنند،مثل‌بالارفتن

۱ ـ ندیم در اصل‌لغت عرب هم کاسه و هم پیاله و هم جلیس شراب را گویند و هم‌داستان‌شب هم باین نام میخوانند و بفرموده و تنقیح انتقال در عرف اواخر کسی‌استکه در دربار سلاطین جهت قصه‌خوانی و تاریخ گوئی و دیگر مراسم‌انس مجلس شاه ( از مطایبات و فکاهیات و غیرها) تخصیص یافته باشد و این کلمه در اصطلاح رجالی لقب احمد بن ابراهیم بن اسماعیل و محمد بن اسحاق و بعضی دیگر است.

۲ ـ موصل یکی از شهرهای شمالی ( عراق ) است.

۳ ـ عود یکی از آلات موسیقی ـ بربط

او در زنبیلی بخانه‌ایکه زنان خوانیاگر و رامشگر درآن بوده اند و آمدن مردی پیش او و آواز شگفت آوری بدو آموختن و همچنین حرکت مجلس درهر وقت که او سرود کرده و برادرزنش منصورمعروف به زلزل‌هم ، ساز و تنبور نواختی و مانند اینها .

وفات او در سال دویست و سیزده هجری در بغداد بود ( یا در سال یکصد وهشتادم هجری ) در شصت و سه‌سالگی یا چهارسالگی اتفاق افتاده استو چنانکه اشاره شد این موسیقی‌دان اصلا ایرانی بوده و از خانوادهٔ بزرگیست در ایران و از آنرو که مدتی در موصل اقامت کرده به موصلی شهرت یافته چنانکه تمیمی گفتن او هم بجهت آن بود که در ایام صغر بعد از وفات پدر در تحت تربیت و کفالت بنی تمیم بزرك‌شده بود . مخفی نماند گاهی لفظ ماهان اسم پدرابراهیم را قلب به میمون کرده و ابراهیم بن میمون گویند .

تذکرهٔ ریحانة الادب

# ۲۷ ـ اسحاق بن ابراهیم

## استاد و مخترع الحان و آوازهای موسیقی

دیگر از موسیقی‌دانهای معروف اسحاق پسر ابراهیم است که او نیز مانند پدرش ابراهیم موصلی در موسیقی و الحان و آوازهای دلکش استاد و ماهر و از حیث معلومات و تهذیب اخلاق نیز در خور همه گونه تمجید است. و در اصول سرود و غنا مهارتی بسزا داشته و در ایام خلافت هارون الرشید و مأمون که از بزرگترین و دانش دوست‌ترین خلفای عباسی بودند، مورد توجه و قرب و منزلتی بسزا داشته.

وفات وی در سال ۲۳۵ هجرت در سن هشتاد و پنج سالگی بوده است.

مسلمانان در ضمن ترجمه علوم بیگانه که آنها را دخیل میگفتند کتابهای موسیقی یونان و هندرا نیز ترجمه کرده و آنهارا تحت مطالعه قرار داده مطابق ذوق خویش تکمیل کردند. و از آهنگهای ایرانی یونانی و تازی آهنك تازه‌ای پدید آوردند و علم مخصوصی دربارهٔ موسیقی تدوین کردند که جزء مآثر تمدن اسلامی میباشد.

خلفای اسلام در ترویج و تکمیل موسیقی کوشش داشتند و همه قسم در راه آن مقصود کمك میکردند. خلفای اسلام قید داشتند که آوازه خوانان ادیب و درس‌خوانده باشند تا اشعار را درست بخوانند

چنانکه ابراهیم بن اسحاق موصلی خوانیاگر مشهور دورهٔعباسی اضافه بر اطلاع از موسیقی از فقه وتصریف و نحو و لغت نیز آگاهی داشته و (زریاب) آوازه‌خوان معروف نیز از هیأت اطلاع کامل داشت.

خلفا غالب آهنك‌سازان را برای مناظره وتحقیق جمع میکردند و به بهترین آنان جایزه ومقرری میدادندو کنیز وغلام واستر می بخشیدند. مثلا **موصلی** اضافه بر صله وانعام ماهی ده‌هزار درم از**هادی عباسی** حقوق میگرفت.

**زریاب** همینکه ازعراق به اندلس رفت **امیر عبدالرحمن** شخصاً باستقبال او بیرون آمد.

آهنك‌سازان مسلمان آهنگهائی میساختند که در فن خود بیسابقه بوده‌استازجمله آهنگی که‌شخصی‌سیر (غذاخورده) نمی‌توانست آنرا بخواند و آهنگی که اگر سقا مشك آب را بدوش داشت از خواندن آن‌آهنك عاجز بود وآهنك مخصوصی که درهنگام تکیه‌دادن خواندن آن مقدور نبود و باید خواننده درست بنشیند تا خواندن آنرا بتواند.

قسمتی از مطالب فوق از تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان اقتباس شده است.

## ۲۸ ـ ابن یونس

### منجم و دانشمند بزرك و تنظیم کننده زیج مشهور حاکمی در مصر

ابن یونس ـ **علی بن ابی سعیدعبدالرحمان** یا **احمدبن یونس مصری صدفی** . حاکمی مکنی بابی‌الحسن و معروف بابن یونس از اکابر منجمین و متخصصین علم نجوم بوده وتمام عمر خودرا در مرصد و اعمال نجومی بسر برده و زیج حاکمی را در مصرترتیب و تنظیم کرد که مفصلترین زیجهای آنزمان بود. چون پس از انحطاط دورهٔ عباسی و پیدایش‌ممالك مستقل‌اسلامی بغداد ازنظر علمی پس افتاد و برعکس علم و ادب بممالك دیگر اسلام انتقال یافت که مهمترین آن مملکت مصر در زمان فاطمیان محسوب میشد. آنان در کوه المقطم ( نزدیك قاهره ) در زمان الحاکم بالله متوفی بسال ٤١١ هجری مرصدخانه‌ای ساختند که‌بنام‌مرصدخانه‌حاکمی‌شهرت یافت‌و **ابن‌یونس** ستاره شناس معروف مصری زیج‌حاکمی‌را در آن مرصدخانه تنظیم کرد (مرصدخانهٔ حاکمی درمصرتا دیرزمانی یگانه مرجع علمای هیأت بود .)

ابن یونس در علوم دیگر نیزبهره‌ای‌بسزا داشته و شعرخوب نیز میگفته است .

از تألیفات او

**الزیج الکبیر الحاکمی** که بامر الحاکم بامرالله پادشاه مصر تألیف کرد و در دو مجلد است در پاریس چاپ شده **الطول والعرض لبعض بدن الجبال** که با ترجمهٔ لاتینی در لیدن چاپ شده و سایر تألیفات دیگر زیج و در اصطلاح علماء هیأت و نجوم عبارت است از جداولی که کمیت حرکات سیارات در آنها ضبط شده‌اند. بنابر آنکه سیارات بگرد شمس مدارات مستدیره تا مه بپیمایندچه بدینفرض مقدار حرکت هر سیاره‌را درهرلحظه میتوان تعیین کرد و برای آنکه مواقع محسوبهٔ سیارات مطابق بامر صعود شود اصلاحات در جداول تأمل‌شده اند و برای آن اصلاحات جداولی نیز وضع کرده‌اند موسوم به‌تعدیلات.

خلاصه، زیج کتابیست که حاوی جداول راجعه بحرکات سیارات و تعدیلات باشد که بتوان هروقت موقع حقیقی سیارهٔ را از روی آن جداول تعیین کرد وقدیمترین زیج مشهور، زیج بطلمیوس است که در کتاب مجسطی ذکر کرده است.

زیجهای مشهور که بوسیلهٔ علماء هیئت و نجوم اسلامی ترتیب داده شده بدین‌قراراست(۱) زیج ابراهیم بن حبیب فزاری (۲) زیج ابن السمح ابوالقاسم اصبع ابن‌محمدایغر ناطی متوفی در۴۲۶ ه (۳)زیج ابن شاطرانصاری دمشقی منجم معروف ۷۷۷ هجری که آنرا ملخص کرده و بعضی بر آن شرح نوشته‌اند (٤) زیج ابن یونس درچهار مجلد، معروف به‌زیج حاکمی ابن یونس است که در۳۹۹ ه وفات کرده (چنانکه‌درفوق گفته‌شد، بامرالحاکم بامرالله پادشاه مصرتألیف کرده ودوه‌جلد است) (٥) زیج بتانی متوفی ۳۱۷ ه که معروف به زیج مأمونی است (٦) زیج

ابوحنیفه دینوری متوفی ۲۸۲؟ـ ه (۷) زیج ابومعشر بلخی متوفی ۲۷۲ ـ ه (۸) زیج الغبیك که بمساعدت موسی قاضی‌زاده رومی وغیاث‌الدین جمشید و ملا علی قوشجی تدوین شده . تاریخ زیج ۸۴۱ ـ ه (۹) زیج ایلخانی که در فارس است و خواجه نصیرالدین طوسی متوفی ۶۷۲ ـ ه ازارصادی که در مراغه کرده بود تألیف شده و شروع باین کار در ۶۵۷ بود (۱۰) زیج خاقانی که غیاث‌الدین جمشید کاشانی در تکمیل زیج ایلخانی و اقامهٔ براهین هندسی بر قواعد آن نوشته (۱۱) زیج کوشیار معروف به زیج جامع .

(۱۲) زیج سنجری که عبدالرحمان خازنی منجم بزرك برای سلطان سنجر سلجوقی نوشته عبدالرحمان خازنی که یکی از ارکان ریاضی‌ایران محسوب میشودتاریخ وفاتش را معلوم نیست و لکن از قرائن میتوان تاریخ حیات اورا دانست .

زیج محمدشاهی که‌درهزاروصد وسی‌ویك ۱۱۳۱ هجری در شاه جهان آباد هندوستان تدوین شده .

دیگر زیجهائیست که‌دانشمندان اروپائی‌ومسیحی ترتیب داده‌اند یکی زیج آلفونس (آلفنس ۱۰ پادشاه اسپانی ) و زیج کپرنیاك منجم بزرك لهستانی است که در کتاب خودش ۱۵۴۳ ـ میلادی نشر کرده است ـ زیج کپلر منجم معروف آلمانیست که شاگرد تیکوبراهه است و در ۱۶۲۷ ـ میلادی منتشر شده .

مرصد ـ در اصطلاح علمای نجوم جائیستکه منجمین بشکل مخصوص با آلات وادوات لازم‌درست‌میکنند و از آنجا ستاره‌هارامی بینند.

مرصدخانه عمده اسلامی بدینقرار است ( ۱ ) مرصد مأمون در بغداد( ۲ ) مرصدبنو شاکر در کنار جسر بغداد( ۳ ) مرصد شرف‌الدوله بن‌عضدالدوله( ٤ )مرصدالحاکم بامرالله( ٥ ) مرصد بنوالاعلم (٦) مرصد بتانی در حدود شام ( ۷ ) مرصد خواجه نصیرالدین طوسی در مراغه ( ۸ ) مرصد الغ بیك در سمرقند (۹) مرصد اصفهان ( ۱۰ ) مرصد مصر (۱۱) مرصد اندلس و غیره .

# ۲۹ - شیخ شرف الدین طوسی

**منجم مشهور و ریاضی‌دان عالیقدر، واضع اصطلاحات اسطرلاب و رافع نواقص هیأت**

**شیخ شرف‌الدین طوسی** از منجمین مشهور و ریاضی‌دانان عالیقدر زمان خود بوده است و اصطلاحات نیکوئی دراسطرلاب کرد، باین قسم که کره واسطرلاب را در یك خط ترسیم کرده، آنرا عصا نامید ورسالهٔ بدیعی در آن باب تألیف کرد.

شیخ شرف‌الدین نخستین کسی است که این موضوع را بوجود آورد، که هیأت در کره بصورت جسم در آمد ودرسطح وخط نیزموجود شد وچیزی جز نقطه باقی نماند.



بطوریکه جرجی زیدان مینویسد پس از آنکه مسلمانان مرصدخانه‌های عالی تأسیس کردند و زیج‌های منظم ترتیب دادند نام بلندهیأت شناسان اسلام درسراسر جهان پراکنده گشت وازدورونزدیك بعلمای مسلمان اندلس (که نزدیکشان بودند) مراجعه میکردند، بلکه برای حل مشکلات علمی خود بممالك شرقی اسلام نمایندگانی میفرستادند. ازآنجمله ابن ابی صبیعه میگوید آبرور پادشاه فرنگی فرستادهٔ نزد **بدرالدین لؤلؤ** فرمانروای موصل فرستاد تامشکلاتی ازعلم نجوم برای

پادشاه حل کند و بدرالدین فرستاده را **بکمال الدین بن یونس** ستاره شناس مشهور معرفی کرد و بیشتر دانشمندان اسلام حق بزرگی در پیشرفت علم هیأت و نجوم بلکه سایر علوم، نیز داشته‌اند. چنانکه مردم اسپانی اعتراف دارند که پاندول (رقاصه ساعت) تعیین وقت را مسلمانان بآنان آموختند و مسلم است همین پاندول اساس بسیاری از اختراعات مربوط بعلم نجوم میباشد. مسلمانان مدت زمانی پیش از آن اختراع ساعت را میدانستند و مشهور است که هارون ساعتی برای شارلمان پادشاه فرانسه هدیه داد خود فرنگیها این خبر را نقل کرده‌اند و همچنین دیگر از کارهای مهمیکه در پیشرفت علوم بوسیلهٔ مسلمانان انجام گرفت اینستکه اگر آنان کتابهای یونانی را بتازی ترجمه نمیکردند اصولا علم هیأت و نجوم از میان می رفت چه اکنون می بینیم نسخهٔ اصل یونانی آن کتابها موجود نیست و فرنگیان در نهضت علمی خود از ترجمه‌های عربی استفاده کردند و البته این برای مسلمانان افتخار بزرگی است که با اقدامات مفید خود نگذارند علوم پیشینیان نابود گردد. مثلا اکنون ترجمه عربی کتابهای توخارس ـ ارستلوس ـ کرویات میلاوس ـ کرویات ثادون شرح ثادون بر مجسطی موجود میباشد و اصل یونانی آن مفقود شده است. نه تنها در مورد علم نجوم و هیأت چنین پیش آمدی شده که اصل کتاب از بین رفته و ترجمه‌اش مانده باشد بلکه درقسمتهای ادبی نیز چنان بود. از آنجمله، کلیه و دمنه که اصل فارسی باستانی آن مفقود شده و فرنگیان از ترجمه عربی آن استفاده کردند.

نخستین خلیفه ایکه بستاره شناسی و عمل باحکام ستاره معتقد

بود و بدون مشورت ستاره شناسان بکارهای مهم دست نمی‌برد منصور بود که ستاره‌شناسان را تشویق و آنانرا به‌بارگاه خود آورد پس از وی سایر خلفاء از او پیروی کردند ـ ایرانیان در آنروز از ستاره‌شناسی اطلاع داشتند و لذا منصور جمعی از ستاره شناسان ایرانیرا بخدمت خویش خواند و مشهورترین آنان نوبخت زردشتی است که بدست‌منصور اسلام آورد ـ نوبخت از حرکات ستاره‌ها و نتایج آن حرکات باخبر بود و چون منصور بآن‌جریانات علاقه داشت همه‌جا نوبخت را با خود می‌برد . سرانجام نوبخت بواسطهٔ پیری ازملازمت خلیفه در صفر وحضر عاجز گشت و بفرمان خلیفه پسر خود ابوسهل نوبخت را ملازم خلیفه قرار داد . خاندان‌نوبخت مدتهادرخدمت‌عباسیان‌باقی‌ماندند و کتابهائی درحرکات کواکب‌واحکام‌آن برای‌عباسیان ترجمه کردند. منصورشرحی بپادشاه روم نگاشته ازوی خواست ترجمه عربی پارهٔ از کتب علمی را از نجوم و هندسه برای او بفرستد پادشاه روم کتاب اقلیدس و بعضی کتب علوم طبیعی و شاید کتاب مجسطی که در علم نجوم است جزء آن کتابها بوده است برای وی فرستاد .

خلاصه اینکه‌علاقه منصور به ستاره شناسی سبب شد پاره‌ای از کتب مربوطه بستاره‌شناسی ومتعلاقات آن (هندسه وغیره) بامر آن‌خلیفه بعربی ترجمه شود و این علوم برای بعدهامحفوظ بماند .

# ۳۰- علی بن رضوان

## رئیس‌الاطباء از مشاهیر پزشکان اسلامی در قرن پنجم

**علی بن رضوان بن علی بن جعفر طبیب مصری** المولد و المنشاء والمدفن مکنی بابی‌الحسن مشهور بابن رضوان از مشاهیر و اعاظم اطبای نامی اسلام در اواسط قرن پنجم هجریست که در طب و فلسفه، در عصر خود بی‌نظیر بود و ریاست اطبای وقت بدو منحصر و برئیس الاطباء مشهور است. و مرجع استفاده اکابر نزدیك و دور و نزد ملوك فاطمین وقت در مصر بسیار محترم می‌بود و اعتراضات بسیاری به‌اطبای‌معاصر خود و کتب سلف داشته بالخصوص با ابن‌بطلان که یکی از دانشمندان زمان خود بوده‌مناظره‌ها داشته و بیشتر مطالب یکدیگر را رد میکردند و نیز ابن رضوان مدعی بوده فقط چند کتاب قابل تدریس و تدرس میباشد و غیر آنها لایق بکتابخانه نمیباشد. این دانشمنددرعلم‌نجوم نیز ماهر بوده‌است ومعتقد براینکه درطب عملی از احکام‌نجومی استفاده توان کرد. وی‌درسال ٤٥٣ یادر حدودشصتم‌هجرت در مصر وفات یافته.

از تألیفات او: ابطال‌طریقة‌بن‌بطلان ـ اثبات‌نبوة‌الخاصه من‌التوراه والفلسفه ـ الادویة المفرده ـ تفسیر ناموس الطب بقراط حکیم ـ التنبیه علی‌حیل‌المنجمین ـ علاج الجذام وداء الاسدداء الفیل ـ المعاجین والاشربه

و غیرها که بسیار و شروح بسیاری بر کتابهای متفرقه افلاطون و ارسطو و بقراط و جالینوس و دیگر حکما نوشته است و هریك از هیولی و ماده و اورام ، و اثبات رسل ، و حدوث عالم و ازمنه امراض ، ودفع مضرات بدن ، و انتصار مذهب **ارسطو**[1] و توحید ، و عبادت فلاسفه ، وجوابات سؤالات طبیعیه ، ورد فخر رازی در علم الهی ، و حل شکوك رازی بر کتاب **جالینوس**[2] و مانند اینها مقاله‌ای نوشته است .

۱ ـ ارسطو (۳۸٤ ـ ۳۲٦ قبل از میلاد ) شاگرد افلاطون است که مقام ارجمندی را در علم و حکمت حائز گشته چون افلاطون وفات یافت ازآتن بآورنه رفته و چیزی نگذشت که فیلیپ پادشاه مقدونی او را بمعلمی پسرش اسکندر کبیر خواند. چهارسال ارسطو بتعلیم اسکندر مشغول بود و چون اسکندر در سال ۳۲۵ قبل از میلاد مسیح مهیای جنك آسیا گردید ارسطو بآتن مراجعت کرد .

۲ ـ جالینوس (۲۰۱ـ۱۳۱ میلادی) طبیب وحکیم عالیقدر یونان است که درعصر خودسر آمداطباء وطبیعین بشمارمیرفته. مسافرتهای زیادی کرده و کتب مفیدی متجاوز از صدمجلد درشعب مختلفه طب وداروسازی داشته است .

# ۳۱ - ابن میثم

## فیلسوف و طبیعی‌دان جامع علوم عقلیه و نقلیه

ابن میثم - **میثم بن علی بن میثم بحرانی** ملقب بکمال‌الدین و مفیدالدین عالم ربانی از اکابر علماء و دانشمندان قرن هفتم هجریست که از فقها و محدثین فاضل و ادباء کامل و از بزرگان فلاسفه و طبیعی‌دانان عصر خود بشمار است. ابن میثم فیلسوف و متکلم و مدقق جامع در علوم زمان خود بوده و **خواجه نصیرالدین طوسی** با آنهمه شهرت و عظمت آفاقی که دارد تبحر او را در کلام و حکمت اذعان داشت و فیلسوف **صدرالدین شیرازی** درحواشی شرح تجرید خودخصوصاً درمباحث جواهر و اعراض از جواهر تحقیقات عالیه‌اش التقاط کرده و **شریف جرجانی** با آنهمه جلالت علمی که دارد در اوائل فن بیان از شرح مفاتح سکاکی از انوار تدقیقات وی اقتباس کرده وخود را در سلك تلامذه او منسلك میدارد. بالجمله تبحر وی درفنون محل تصدیق اکابر فحول است بلکه کراماتی بدو منسوب میدارند و شیخ **سلیمان بن عبدالله بحرانی** رساله‌ای موسوم به **اسلافةالبهیه فی الترجمة المیثمیه** در شرح حال او نوشته و برتر از از همه تألیفات متنوعه اسلامیش بالخصوص شرح نهج‌البلاغه اوست که در اثبات تبحر و تفنن و تفوق او در تمامی فنون اسلامیه برهانی قاطع میباشد و شیخ سلیمان مذکور در وصف شرح مذکور گوید: شایسته

است که بانور روی حدقه‌ها نوشته باشد نه بامرکب روی ورقه‌ها.

ابن میثم از اساتید و مشایخ **علامهٔ حلی و سید عبدالکریم بن طاووس** و ایشان از وی روایت کرده‌اند و او نیز از **خواجه نصیر طوسی و شیخ کمال الدین علی بن سلیمان ماحوزی** روایت میکند.

**از تألیفات ابن میثم**

آداب البحث ـ الاستغاثه (تذکره ریحانة الادب مینویسد بنا به تحقیقی که در ذریعه و مستدرك الوسائل و غیره کرده‌اند ابن میثم کتابی بدین اسم نداشته و این کتاب استغاثه ازعلی بن احمد کوفی متوفی بسال ۳۵۳ هجری است) دیگر از تألیفات ابن میثم استقصاء النظر فی الامامه ـ البحر الخضم در الهیات ـ تجرید البلاغه فی المعانی والبیان و فاضل مقداد شرحی بنام تجوید البراعه بر آن نوشته و یك نسخه از تجرید در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران موجود است ـ الدار لمنثور ـ مشرح الاشارات که کتاب اشارات یا اشارات الواصلین تألیف علی بن سلیمان مذکور را در کلام و حکمت است شرح کرده. شرح امئة کلمه که شرح صد کلمه از کلمات قصار جناب علی (ع) است ـ دیگر شرح نهج البلاغه که مذکور شد و سه شرح کبیر و صغیر و متوسط بر آن کتاب مستطاب نوشته و شرح کبیر در تهران چاپ سنگی شده و یك نسخهٔ خطی آن نیز بشمارهٔ ۳۰۶۹ در کتابخانهٔ مذکور موجود است ـ قواعد المرام فی الکلام ـ المعراج السماوی ـ النجاة فی القیامه فی امر الامامه و غیرها.

**حکایت طرفه‌ای از ابن میثم**

این حکایت را بابن میثم نسبت میدهند ـ گویند در بدایت حال، در مراوده را بروی خود بسته بود ودر حال انزوا وعزلت بتحقیق حقایق

علمیه اشتغال داشت. پس علماء عراق و حله که از مراتب کمالات وی مطلع بودند نامه‌ای مشعر بر مذمت او بدین‌رویه‌اش نوشته وتذکردادند که عجب است که با مهارتی که در علوم و فنون دارد بانزوا گذرانده و انوار آن کمالات متنوعه خاموش گردد. او چند شعری مشعر بر کساد علم و رواج بازار مال در جواب ایشان نوشته و از آنجمله است :

تبین لی ان المحاسن کلها فروع وان المال منها هو الاصل

لکن اهل عراق نپذیرفتند و نوشتند که تو در حکم باصالت مال بخطا رفته و قضیه را برعکس نوشته‌ای و کمال را بمال چه حاجت است و آموخته‌را به اندوخته چه‌ضرورت. پس آن‌حکیم‌دانشمندناگزیر این چند شعر را در تأیید حکم مذکور بنگاشت :

قد قال قوم بغیر فهم ماالمرء الا بدرهمیه

مالمرء الا باصغریه من لم یك درهم لدیه

فقلت‌قول امرء حکیم لم تلفت عرسه الیه

و چون دانست که با این گونه مکاتبات حل اشکال نخواهد شد خودش عازم عراق گردید که صدق آن کلام بطریق حس و معاینه نیز مکشوف دارد. بعد از ورود لباسهای کهنه پوشیده حاضر درس یکی از اکابر وقت که پراز فضلای نامی بود شد و در صف‌نعال (آستانه) نشسته و اکرامی وپرسش حالی از ایشان ندید تا در اثنای درس مشکلی پیش آمد که تمامی‌حاضرین درحل آن فروماندند پس ابن‌میثم بابهترین‌وجه وبسیار دقیق آنرا حل کرد لکن اصلا طرف توجه حاضرین نشد بلکه بعضی از ایشان بطریق استهزا گفت گمان میکنیم که تو طلبه هستی. تا وقت طعام رسید وبا یکدیگر مشغول صرف غذا شدند و برای آن شیخ

حقیقت‌بین نیز قسمت کمی جدا گانه داده باخودشان هم کاسه‌اش ننمودند تا مجلس متفرق شد و فردای آنروز با دستاری کلان و لباسهای فاخر آستین فراخی، باز درهمانمجلس درس حاضر و بمجرد ورود مراسم تجلیل و احترام تمام معمول وهمه بلند شدند و استقبالش کردند و در صدر مجلس نشانده وزیاده از حد تعظیمش کردند وچون شروع بدرس ومباحثه شد و مذاکرات علمی بمیان آمد شیخ از روی عمد پارهٔ کلمات فاسد و کاسدی مذکور داشت که باآنهمه دور از صحت عقلی و شرعی بودن آنها بازهم مورد تحسین و آفرین گردید تاآنکه وقت طعام شده و سفره گستردند بازهم شیوهٔ ادب را کاملا رعایت کردند پس شیخ آن آستین فراخ خود را بطرف غذا انداخته و فرمود( کل یاکمی ) یعنی آستینم بخور چون آن حالت را دیدند بصدا وانکار بر آمده گفتنداین چه حرفی است . گفت همهٔ این طعامهای لذیذ برای آستین من و جامه های قیمتی وفاخر من است نه خود من والا،من همانم که دیروز باهیأت فقرا و وضع ولباس مناسب علماء آمدم و محل تکریم نشدم سهل است، مورد استهزاء و اهانت هم گردیدم وسخنان صحیح ودرست من اصلاقابل استماع تلقی نگردید و امروز برخلاف زی علماء به هیأت اغنیا آمدم مشمول این همه احترامات شدم و سخنان سست و بی اساسم نیز مورد قبول واقع گردید و جهل با غنا رابر علم با فقر مقدم داشتید ومن‌همان ابن میثم هستم که درباب اصالت مال و غنا با شما مکاتبه کردم. و چون صدق قول من با معاینه مکشوف گردید دیگر مجال انکار نداشتند خودشان اقرار کردند و از در اعتذار وارد شدند .

# ۳۲ - ابن ماجه

## پزشك نامی اندلس وفیلسوف بزرگ (تالی مرتبه فارابی)

ابن ماجه یاابن‌الصائغ محمدبن یحیی بن صائغ ماجی‌اندلسی مکنی بابی‌بکر معروف بابن‌الصائغ و ابن ماجه که در نامه دانشوران من باب نسبت بجد محمد بن صائغ و در وفیات الاعیان‌محمد بن ماجه نوشته و در رُوضات نیز در حرف (ب) بعنوان بوبکر بن صائغ نوشته و گوید که معروف به ابن ماجه است و بهرحال مسمی واحد و از اعاظم اطباء و حکمای اسلامی اوائل قرن ششم هجریست ودر علوم متنوعه‌از طب و فلسفه و منطق و هندسه و موسیقی و جغرافیا و نجوم وریاضیات و طبیعات و نحو و ادبیات وعلوم‌عربیه‌وارد و ازنوادر روزگار بوده و قران مجید را حفظ بوده است. بعضی او را به غزالی و ابن سینایش ترجیح میدهند و گویند بعد ازفارابی حکیمی بالاتر از او نیامده‌است. اضافه بر مراتب علمیه در اثر کیاست وتفطن باصول سیاست نیز گاهی دَر سر قسطه‌و گاهی در فاس بمقام وزارت رسید تاآنکه محسود اکابر وقت گردید و فتح بن خاقان معروف در کتاب مطمح الانفس یا قلائد العقیان به زندقه وسوء عقیده‌اش منسوب‌داشته‌و گوید که او قرآن‌مجید را عقیده‌ندارد و به‌بعضی ازآیات‌آن استهزاء مینماید ودر هنگام استماع آیات نهی وتهدید بجسارتش افزوده و منکر معاد وبمدبر بودن کواکب

و مثال نباتات بودن انسان معتقد موت او را مثل خشکیدن آنها فنای ابدی میداند و بسیاری از این قبیل بدو نسبت داده‌اند و گروهی همه این کلمات را حمل بر حسد و رقابت داشته‌اند و او را با تدین وحسن عقیده ستوده وتمجیدش کرده ، گویندکه در موقع مرك و حضور اجل این شعررا فروخواند :

حان الرحیل فودع الدارالتی ماکان ساکنها بها بخلد
لم ارض الا الله معبوداً ولا دنیا سوی دین النبی محمد

و بالجمله این حکیم دانشمند موافق عادت منحوسهٔ زمان دچار بلیات بوده و در رمضان سال پانصد و بیست و سیم یا پنجم هجری‌قمری در حدود سی و پنج سالگی در شهر فاس‌در گذشت و بعقیده‌ابن‌خلکان و بعضی دیگر بواسطهٔ سمی که در بادنجان داخل کرده بودندمسمومش کردند. و باآن همه سن جوانی تألیفات بسیاری داشته که بجهت حلول اجل به ترتیب و تنظیم بسیاری از آنها موفق نیامده و ترجمه لاتینی بعضی‌ازآنها نیز دستورالعمل مدارس اروپا بوده است .

از مشهورترین تألیفات اوست ـ اتصال‌العقل‌بالانسان ـ اختصار الحاوی للرازی ـ الاسطقسات ـ البرهان ـ شرح کتاب السماع الطبیعی لارسطو ـ الغایةالانسانیه ـ الفحص عن النفس النزوعیه و کیف هی و لم تنزع بماذاتنزع ـ قول‌علی کتاب‌الکون والفسادولارسطو ـ المزاج ـ النفس وغیر اینها واما تجیبی و سرقسطی گفتن او بجهت آنستکه درشهر تجیب از بلاد ناحیه سرقسطه از نواحی اندلس تولد یافته است.

# ۲۳ - مهذب الدین

## کحال، چشم پزشك نامی شرق و رئیس الاطبا عصر خود

مهذب الدین عبدالرحیم بن علی مکنی بابی محمد و ملقب بمهذب‌الدین و موصوف بداخوری یا دخوار از مشاهیر اطبای اسلامی اوائل قرن هفتم هجری ودر بدایت حال، مانند پدرش به کحالی اشتغال داشته وسپس ریاضیات وفنون حکمت وعلم طب را تکمیل و بطبابت ومعالجه آغاز کرد و در نتیجهٔ مهارتی که در علم طب داشته رئیس الاطباء و و حکیم باشی بیمارستان کبیر دمشق گردید، وبثروت و سامان بی‌پایان رسیده و بسیاری از کتب طب و غیره را بخط خودش که بسیار خوب بوده نوشته . و در سال ششصد و بیست و هشتم هجری قمری بلا عقب درگذشته و خانه خودرا برای مدرسه ساختن تدریس طب وقف کرده و کتب علمیه وتمامی دارائی خود را نیز بهمان مدرسه تخصیص داده و تلخیص اغانی ابوالفرج اصفهانی و تلخیص کتاب حاوی ابوبکر رازی‌و کتاب‌الجنیه و بعضی از آثار نفیسه دیگر از تألیفات‌او میباشد .



در دورهٔ اسلامی برای طبابت مقررات سختی بوده که توسط رئیس الاطباء اجرا میشد . پس از گذرانیدن امتحان پروانهٔ طبابت داده میشد .مشهورترین رؤسای اطباء سنان بن ثابت در بغداد و مهذب‌الدین

داخوری ( مذکور درفوق است ) ریاست اطبای مصر را عهده‌دار بود .
وچون در داروسازی ودارو فروشی تقلباتی پدیدآمد ، برای داروسازان
نیز رئیس مناسبی تعیین گردید و دارو سازان و دارو فروشان مجبور
بگذرانیدن امتحان شدند . کسانیکه در امتحان شکست میخوردند از
کار خود ممنوع میشدند و این امتحان دارو سازی اولین بار به امر
( افشین ) در بغداد توسط زکریا ابن طیفوری اجراشد وداستان مفصلی
دارد . اطبا عموماً دو دسته بودند دسته‌ای که برای سپاهیان و خلفا و
دولتیان طبابت میکردند وازدولت حقوق میگرفتند و دسته دیگری که
اشخاص عادی را معالجه میکردند .

(۲) پزشگان بچند طبقه تقسیم میشدند از اینقراره: پزشك کلی .
چشم‌پزشك. دندانساز. جراح . ماما. پزشك‌زنان. پزشك ویژه دیوانگان.
خون گیر ( کسیکه در رك زدن و حجامت تخصص دارد ) و در واقع
مثل امروز پزشکان آن ایام هرکدام در قسمتی تخصص داشتند در مصر
بواسطهٔ بدی آب و هوا چشم پزشك ( کحال ) بیشتر پیدا میشد وآب
سیاه را با داغ کردن چشم معالجه میکردند همانطور که امروز آن
بیماری بوسیلهٔ الکترکتاءلاج‌میشود . زنان پزشك نیز میان مسلمانان
کم‌نبودنداز آنجمله **اخت‌الحفید** اندلسی ودخترش که‌ازعلم‌طب‌بخصوص
در بخش بیماریهای زنانه سر رشته کامل داشتند . و کسی جز آن مادر
ودخترزنان‌حرمسرای **منصور** خلیفه **اندلس** رامعاینه ومعالجه نمیکرد.
**زینب** پزشك بنی اود از زنان‌نامی دورهٔ‌امویان است که در شام طبابت
میکرده است بخصوص در عمل جراحی چشم ماهر بوده است . پارهٔ از
آنان بعلم و ادب نیز شهرت داشتند مانند **شهده‌دینوری** و **بنت‌دهین**-

**اللبوز دمشقی** و غیره که نابغهٔ زمان خود بشمار می آیند. تحقیقات اطبای اسلام برای تشخیص بیماری منحصر بمعاینه و آزمایش ادرار و گرفتن نبض بود باین قسم که بیمار با شیشه ادرار نزد پزشك میآمد پزشك اورا میدید، بعد برای تحقیق بیشتر آنرا میچشید که بداند قند یاترشی یامواد زیادی دیگری در آن هست یانیست ؟!. سپس حرکت نبض مریض را بدقت رسیدگی میکرد چونکه بعقیده اطبای اسلام از حرکت نبض وضع قلب مریض و از چشیدن و دیدن ادرار وضع کبد و اخلاط وی معلوم میگردد وعجب آنکه تاکنون آن آزمایش در دنیای متمدن بحال خود باقیست و اطباء از نبض و ادرار، بیماری را تشخیص میدهند.

## ۳۴ ـ ابن جلجل

**دانشمند و گیاه‌شناس نامی در قرن چهارم و تکمیل کننده نبات‌شناسی**

ابن جلجل ـ **سلیمان بن حسان اندلسی** قرطبی مکنی بابی‌داود و معروف بابن‌جلجل از اطبای نامی و از گیاه‌شناسان قرن چهارم هجرت است که‌در عهد **هشام بن حکم بن عبدالرحمان** دهمین خلیفه **اموی** اندلس ۳۶۶ ـ ۴۰۳ ﻫ در شهر قرطبه از بلاد اندلس بمعالجه و تدریس طبی اشتغال وطبیب مخصوص هشام بوده‌است. **ابن‌جلجل** علاوه بر مشاغل طبی تحقیقات کافی در گیاه‌های داروئی و خواص طبی آنها که **دیسفوریدس** ننوشته بود بر آن افزود. و در اواخر قرن چهارم ذیلی بر کتابهای گیاه‌شناسی که از یونانی بعربی ترجمه کرده‌بودند نوشت و گیاه‌هائی را شرح داد که قدما آنرا نمیدانستند و از خواص آن بی اطلاع بودند.

در قسمت گیاه‌شناسی مسلمانان عملیات درخشانی انجام‌داده‌اند. ودردورهٔ نهضت‌عباسی ابتداء باترجمه تألیفات دیسفوریدس و **جالینوس** و کتابهای هندی، به آن کار اقدام کردند و در زمان **متوکل**، **استفان ابن باسیل** کتاب گیاه‌شناسی دیسفوریدس‌را ازیونانی بعربی ترجمه کرد و چون‌استفان، نام‌عربی‌پاره‌ای‌از گیاه‌هارا نمیدانست، آن‌اسامی را بهمان زبان‌یونانی در ترجمه نگاشت، تامگرخدا کسی را پس ازوی برگزیند و آن نامها را بعربی‌درآورد. این‌ترجمه‌ها بهمان وضع ناقص دراواسط

قرن چهارم هجری در ایام **الناصر بالله** به اندلس برده شد و مردم از آن تاحدی استفاده میکردند تا آنکه در سال ۳۳۷ هجری پادشاه **قسطنطنیه** با ناصر مکاتبه کرد و کتابهائی برای وی فرستاد که از آنجمله کتاب گیاه‌شناسی دیسقوریدس بزبان یونانی بود. با این مزیت که در نسخهٔ نامبرده شکل گیاه‌ها با تصویرهای عجیب رومی نیز ترسیم شده بود و چون در اندلس کسی یونانی نمیدانست ناصر از پادشاه روم کسی را خواست که یونانی و لاتین بداند (در اندلس بسیاری از مردم لاتین میدانستند) پادشاه روم راهبی را بنام نیکلا نزد ناصر فرستاد، راهب در سال ۳٤۰ هجری بقرطبه رسید و با کمك عده‌ای که لاتین و عربی میدانستند نقیصه‌های ترجمهٔ استیفان را برطرف کردند و اسامی یونانی گیاه‌ها را بعربی ترجمه کردند. و ابن جلجل مزیدی بر آن نوشته و به تکمیلش پرداخت. در اینجا و چند جای دیگر این کتاب چون نامی از قرطبه برده شد مناسب میدانم راجع به قرطبه که در آندوره یکی از دارالعلم‌های بزرك اسلامی و از جهت عظمت بمنزلهٔ پاریس و مسکو و لندن امروزه بوده شرح مختصری بیان کنم - شهر قرطبه از توابع اندلس واقع در کنار رودخانه وادی الکبیر و از آن رود مشروب میشده و پیش از اسلام آباد بوده است. تصور میرود از بناهای مردم کارتاژ باشد و رومیها در سال ۱۵۲ قبل از میلاد قُرطبه را فتح کردند و چندی دست بدست گشت تا مسلمانان آنجا را گشوده در طلیطله فرود آمدند سپس قرطبه‌را مرکز حکمرانی خویش ساختند. امویان باساختن کاخها و پلها و مسجدها بر وسعت آن افزودند. مساحت اصلی شهر ۳۳۰۰۰ ذرع مربع بود و هفت دروازه داشته است. لکن مسلمانان ۳۱ کوی تازه در اطراف شهر سابق بنا کردند و در هر

کوی مسجدها و گرمابه ها وخانه‌ها ودکانهای کافی ساختند تاآنجاکه طول شهر اطراف آن به ۲۴ میل و عرض آن به شش میل رسید یعنی مساحت شهر قرطبه ۱۴۴میل مربع گشت . در صورتیکه‌مساحت‌لندن در سال (۱۹۰۵) ۱۱۷ میل مربع بوده و تمام این مساحت عبارت از خانه ها و کاخها و باغها و مسجد ها و گرمابه ها بوده است که کنار وادی‌الکبیر بنا شده بود .

بناهای قرطبه و اطراف آن‌مکرر سرشماری شده و خلاصه آن سرشماری در دورهٔ آبادی شهر مزبوربقرار زیر بوده است .

| | |
|---|---|
| خانه‌های عادی | ۱۱۳٫۰۰۰ |
| کاخهای بزرک | ۴۳۰ |
| عمارات رجال دولت | ۶٫۳۰۰ |
| مسجدها | ۳۸۷۳ |
| گرمابه‌ها | ۹۰۰ |
| جمع کل بناها | ۱۲۴٫۵۰۳ |

بعضی‌ازمورخان‌صورت‌ساختمانهای‌قرطبه‌رادر زمان‌ابن‌ابی‌عامر چنین نگاشته‌اند خانه‌های عادی ۲۰۰٫۰۰۰ ـ خانه‌های رجال دولت ۶۰/۳۰۰ ـ دکانها ۸۰٫۴۵۵ ـ وعده زیادی گرمابه وکاروانسرا که اگر مجموع این‌بناها را با بناهای امروز قاهره مقایسه کنیم دوبرابر آن میشود.و شاید این ارقام اخیر خالی از اغراق نباشد و رقم سابق بیشتر بحقیقت نزدیك است .

از ملاحظه ارقام فوق معلوم میشود که اشراف و اعیان در قرطبه زیاد بوده‌اند و تقریباً شش در صد عمارات متعلق باشراف بوده‌است .

درصورتیکه عمارات اشراف شهر رم دردورهٔ ترقی وعظمت آن دوهزار خانه بیش نمیشده است . جمعیت قرطبه‌درآنروز دوملیون میشده‌است.
قرطبه دردورهٔ اسلامی یکی‌از دارالعلمهای اسلام بوده پیررسومینویسد که در اروپای ظلمانی آندوره محصلین ازکشورهای اروپا برای تحصیل بدانشگاههای آن هجوم میآوردند .

کتابخانه قرطبه در آندوره دارای‌چهارصدهزار کتاب بوده‌است .

قصر کبیر عبدالرحمن که در او ۴۳۰ خانهٔمطلاو هریك موسوم بیك اسم ودارای‌برکه‌ها ودریاچه‌ها وحوضها بوده استو صور حیوانات درنده وپرندگان ودرختانی باشاخه‌های سیم وزر ترتیب داده بودندکه بوسیلهٔ قناتهای سربی از راههای دور و میان کوه‌ها تاداخل قصر آب آورده و بحوضها میریخته وفوارهائی از زر و سیم بشکل حیوانات زیبا درآنهاترتیب‌داده‌بوده‌اندکه ازجمله کاخهای عجیب این شهر بوده است.

دیگر مسجد قرطبه که از حیث مساحت و تجمل‌وعظمت ازآثار شگفت اسلامی است که مسجدی به‌بزرگی زیبائی آن یافت نمیشد .

دیگر کاخ‌الزهرا که چندین ملیون صرف ساختمان آن شده و کاخ الزهره است که هریك ازآنها از حیث وسعت و عظمت و تجمل و زینت کم‌نظیر بوده و همچنین پل معظم قرطبه است که عموماً این بناها بوسیله مهندسین‌وصنعتگران‌ومعماران اسلامی ساخته شده است و شرح مفصلتر آنها درتاریخ مختصر اندلس درذیل‌شرح حال‌ابن‌رومیه اندلسی در همین کتاب بیان شده است .

# ۳۵ ـ ابن بیطار

## پیشوای بزرگ و دانشمند نامی گیاه‌شناس در شرق و غرب و رافع سهو وخطاهای جالینوس ودانشمندان معرفةالنبات دیگر

ابن‌البیطار ـ **عبدالله بن احمد یا حمید بن بیطار اندلسی مالقی** مکنی بابی محمد و ملقب به **ضیاءالدین** معروف بابن بیطار از اکابر اطباء واجلای علماء ودانشمندان معرفةالنبات و پیشوای علمای گیاه‌شناسی و از بزرگترین خدام تمدن اسلامی است و شهرت او به نباتی وعشاب نیز از همین باب بوده است، که ازعشب بمعنی گیاه و نباتات تازه اشتقاق یافته است.
ابن البیطار پس از آنکه علوم و فنون متداوله و علم معرفةالنبات را در مولد خود شهر مالقه از بلاداندلس بحد کمال رسانید، ازسن بیست سالگی برای غور و بررسی نباتات سالیان درازی بصوب شامات ومراکش وجزایر و تونس و یونان و ایتالیا و روم و افریقا سیاحتها کرده و با جمعی کثیر از دانشمندان معرفةالنبات ملاقات کرد و به‌تحقیقات بسیاری در مزایای آن علم شریف موفق آمده و در تحقیق نباتات وخواص واسامی و مواضع آنها با آن همه اختلافات بی‌پایان که دارند علامه وقت ووحید عصر خود بوده و عاقبت بمصر رفته و بخدمت ملك کامل **محمد بن ابی بکر ایوبی** حکمران وقت وارد و بریاست گیاه‌شناسان منصوب و مشمول مراحم شاهانه گردید وودرحضور او بشام رفته و با **ابن ابی اصیبعه موفق الدین**

ملاقات کرده و موفق‌الدین با آنهمه تبحری که در فن معرفة‌النبات داشته از کثرت احاطه وی در حیرت مانده و گوید برای معاینهٔ نباتات و کسب اطلاع ازمزایای آنها بهمراهی ابن‌بیطار بنواحی دمشق رفتیم پس هر نباتی راکه میدید اسم عربی و یونانی و خواص طبی و محصول کجا بودن و منابت آن را کاملا بیان کرده و سهو و خطای هریك از **جالینوس و دیسفوریدوس** و دیگر دانشمندان معرفة‌النبات راکه درهریك از آنها داشته اند بیان میکرد . باری ابن بیطار بعد از وفات ملك کامل باز بمصر رفته و نزد پسرش **ملك صالح نجم‌الدین** نیز بهمان خدمت وعزت سابق خود ماند . و در نتیجه زحمات بی‌پایان خود به تألیفات ظریفه موفق آمد .

**از تألیفات او**

الابانة والاعلام بما فی المنهاج من الخلل و الاوهام که اشتباهات واوهام کتاب منهاج‌البیان ابن جزله راکه‌در ادویه مفرده و مرکبه نوشته شده‌است حاوی است ـ الافعال‌الغریبه والخواص العجیبه ـ تذکره‌درطب که بتذکره ابن بیطارمعروف‌است ـ جامع الادویه‌والاغذیة المفرده که در طب بمفردات ابن بیطار معروف و بامر ملك صالح تألیف و درقاهره چاپ و جامعترین ومهمترین کتب مفردات بوده ومجلسی در کتاب سماء و عالم بسیار ازآن نقل میکند ـ المغنی فی الادویه‌المفرده‌یا فی‌العلاج بالادویه المفرده که درمعالجهٔ هر عضوی بطور مختصر بحث‌کرده‌ومحل استفادهٔ اطباء است و یك نسخهٔ قدیمی آن درکتابخانهٔ بلدیه (شهرداری) اسکندریه موجوداست . وفات ابن بیطار درسال ٦٤٦ هجری دردمشق واقع گردید .

ابن بیطار پس از مطالعه ومذاقه در کتب دانشمندان ومسافرتهائی بکشورهای شرق و شمال و جنوب مدیترانه ( بحرالروم ) و آمیزش با گیاه شناسان و دارو سازان و مشاهده گیاه‌های طبی در محل روئیدن آنها به بلاد مغرب نیز رفته همین تحقیقاترا انجام داد. پس ازاینهمه مطالعه و تجربه آموزی ، کتابهای مهمی را در گیاه شناسی تألیف کرده که در نهضت علمی اروپا مورد کمال اعتماد واستناد علمای مربوط میباشد .

# ۳۶ - دمیری

## حیوان شناس نامی و بزرگ اسلام مشهور در شرق و غرب (مؤلف حیاة‌الحیوان)

دمیری - **محمد بن موسی بن عیسی بن علی** ملقب به **کمال - الدین** و مکنی بأبی‌البقاء مصری. دمیری از اکابر علماء و فقهاء شافعیه است. در بدایتِ حال دررشتهٔ خیاطی مشغول تکسب بوده سپس مشمول توفیقات‌الهی گردیده‌واز**شهاب‌الدین سبکی** و **شیخ جمال‌الدین اسنوی** مراتب علوم ومعارف را فراگرفته ودر تمام فنون متداوله مهارتی بسزا یافته و در عبادت وتلاوت حظی وافر داشته، واصلا لباس فاخر نپوشیده و زیر بار قضا نرفتی.

**از تألیفات او**

**حیاة الحیوان** که از پانصد و شصت کتاب و یکصد و نودونه دیوان‌اشعار عرب تألیفش داده و فوائد بسیار طبی وادبی و فقهی و حدیثی را حاوی و بنام‌کبری وصغری دو نسخه‌اش‌کرده و درکبری تاریخ و تعبیر خوابرا نیز افزوده و مشتمل بر ترجمه حال جمعی از شعراء و ادباء و فلاسفه و علماء و خلفاء بوده است و مرتب بحروف معجم در اسامی حیوانات میباشد و بارها در ایران و استامبول و مصر چاپ و ترجمهٔ انگلیسی قسمت عمدهٔ آن نیز در لندن و بمبئی بطبع رسیده است. این

کتاب مشهور هر دیار ومرجع استفاده اکابر فضلاء ودانشمندان میباشد.
دیگر از تألیفات او ــ الجوهر الفرید فی علم التوحید ــ الدیباجه فی شرح سنن ابن ماجه ــ شرح منهاج نووی .

دمیری در سال ۸۰۸ ه درقاهره وفات کرد . ولادتش درسال ۷۴۲ یا ۷۴۵ یا در حدود ۷۵۰ هجری قمری بوده است .

# ۳۷ - ابن الرومیه

## دارو ساز و طبیب نامی نباتی اسلام در مغرب زمین و اندلس

ابن الرومیه - **احمدبن محمدبن مفرج یا مفرج بن ابی الخلیل** طبیب نباتی اموی اندلسی که‌در **اشبیلیه** از شهرهای اندلس تولدودرهمانجا وفات یافته است ، مکنی بابی‌العباس که اضافه بر اینکه از ارکان نباتیین (گیاه‌شناسان) و اطباء ودرهردو قسمت علمی وعملی طب ماهر ودرعلم **معرفة النبات** متبحر بوده ، از اکابر فقها و محدثین نیز میباشدکه در فقه و حدیث نیز گوی سبقت از دیگران ربوده ودر این دو علم شریف بمنزله دو نفر فقیه و محدث کامل است و با اینهمه باز هم برای توسعه علمی به بلاد مصر و شام و عراق و حجاز مسافرتها کرده و از مشایخ بسیاری استماع حدیث کرده و نباتات بسیاری را که در دیار اندلس (مغرب زمین) وجود نداشته معاینه کرده و مشمول عنایات ملك عادل **ابوبکر ایوب** پادشاه مصر بوده و ازکثرت استغنای طبع بخدمت اکابر رغبت نکردی .

**از تألیفات او** ترکیب الادویه - تفسیر اسماءالادویه المفرده - اختصار کتاب دارقطنی در غرائب و مشکلات احادیث مالك - عیون الاخبار و کنز الاخبار المعلم به مازاده النجاری علی کتاب مسلم .

وفات ابن رومیه در سال ششصد و سی و هفتم هجری قمری در هفتاد و هفت سالگی در اشبیلیه از بلاد اندلس واقع گردید.

اندلس[1] قسمتی از سر زمین اسپانیاست که در سال ۹۲ هجری در زمان حکومت امویان به تسخیر مسلمین در آمد[2] نخستین سردار مسلمانی که به اندلس رفت و از تنگه دریائی که بحرالروم (دریای مدیترانه) را باقیانوس اطلس وصل و انتهای شمالی قطعه افریقا را از انتهای جنوبی اروپا جدا میسازد عبور کرد و این دژ مستحکم طبیعی و کوهستانی را که محاط بآبهای مدیترانه واقیانوس اطلس میباشد فتح کرد ووارد خاك اروپا گردید **طارق** پسر زیاد بود که بهمین مناسبت از آن تاریخ تاکنون آن محل بنام تنگه یا باب **جبل الطارق** نامیده شده. پس از وی **موسی بن نصیر** سردار دیگر اسلام بود این دو سردار در زمان حکومت امویان

۱ـ اندلس بر تمام اسپانیا و پرتقال یعنی تمام شبه جزیره ایبری نام گذاشته شده بود ومن باب تسمیه نام جزء بر کل تمام آنسرزمین را دردورهٔ تسلط اسلام اندلس مینامیدند وچنانکه درمتن اشاره شده اکنون نام قسمتی ازسرزمین اسپانیا است :

۲ـ مسلمین تنها بتسخیر کشورهای اسپانی یعنی اندلس و غیره اکتفا نکرده بودند، پس از آنکه تمام اسپانی وشبه جزیره بزرك ایبری را بتصرف درآوردند از اسپانیا گذشته بکوههای صعب العبور پیرنه رسیدند و از آنجا بخاك فرانسه تاختند تارودرن که در مرکز فرانسه است پیش رفتند (سال ۱۱٤ هجری). ملل غرب که این را دیدند بلرزه درآمدند ، چه بیم آن داشتند که کشور آنان مانند اسپانی بدست مسلمانان بیفتد لذا با هم متحد گشته با تمام قوا در محلی میان تورس و بواتیه بامسلمانان جنگیدند . این جنك درزمان شارل مارتل سردارنامی فرانسه وعبدالرحمن سرداراسلام واقع گردید .

قسمتی از این سرزمین راکه بنام اندلس بود مسخر و از طرف خلفای بنی امیه در آنجا فرمانروا گشتند. همینکه عباسیان بخلافت رسیدند بنی امیه را قتل‌عام کردند، جوانی از آنان جان دربرده بافریقا رفت واز آنجا سوار کشتی شده دراندلس پیاده‌شد و برفرمانروای آنروز اندلس **عبدالرحمان بن یوسف فهری** فایق آمده حکومت اندلس را بدست آورد و ابتداء بنام **سفاح** خلیفه عباسی خطبه خواند اما عباسیان این جوان را از حکومت اندلس معزول ساختند او هم بفرمان بنی عباس اعتنا نکرده در اندلس ماند و خود فرمانروا شد، این جوان أموی **عبدالرحمان بن معاویة بن هشام بن عبدالملك** که‌قرطبه را پایتخت خود قرار داد وخود را امیراندلس‌خواند۱۳۸ هجری پس‌ازعبدالرحمان عده ای از جانشین های او نیز خود را امیر میخواندند تا آنکه نوبت به عبدالرحمان سوم رسید این‌مرد بزرگترین فرمانروای اموی اندلس میباشد. عبدالرحمان‌بجای امیرخود راخلیفه گفت وبافرنگیان جنگهای بسیار کرده آنانرا‌شکست داد. پس‌ازاوچند تن دیگر دراندلس‌فرمانروا شدند لکن هیچیك بپای‌عبدالرحمان سوم‌نرسیدند. درقرن پنجم هجری حکومت اندلس میان چند دسته از بزرگان عرب تقسیم گشت که مشهورترین آنان طایفه (عبابده) فرمانروایان **اشبیلیه** میباشند این‌دستهٔ اخیر نیزپس ازچندی ناتوان گشتندوبرای رد حملات فرنگیان‌بسلاطین شمال افریقا (مرابطین) پناه‌آوردند لکن اینان‌که بکمك‌آمده بودند اندلس را برای خود گرفته دست فرنگیان و فرمانروایان **عبابده** عرب را از **اندلس** کوتاه ساختند وسرانجام درسال ۱۴۹۲ میلادی فرنگیان

باندلس هجوم آوردند و این کشور را یکباره از چنگ مسلمانـان در آوردند .

## نمونه ای از تمدن و فرهنگ و عظمت و تحمل مسلمین اندلس در دوره اسلامی

اتفاقاً کشور اندلس سهم بزرگی درتاریخ تمدن اسلام دارا شد . بناهای عالی اسلامی در اندلس برپا گشت، آموزشگاه های مهم تأسیس یافت، دانشمندان وسخنوران نامی از آنسرزمین اسلامی برخاستند که در این کتاب تنی چند از آنان نام برده شدند .

همچنین مسلمین بروسعت وعظمت وآبادی شهرها مانند **قرطبه** وغرناطه و **اشبیلیه** و **طلیطله** وغیره فزودند و بوسیله مسلمین، بزرگترین مساجد و دانشگاهها ومعظم ترین کاخها وساختمانها در آنسرزمین بنـا گردید، و بگفتهٔ **ابن خلدون** آنچه از آثار وعمارات و بناهای اسلامی آن دیار را که باقیمانده است درنظر بگیریم و خرابیهای ناشی از آنهمه جنگ وآشوب را نیز بحساب بیاوریم خواهیم دانست که عمارات اسلامی چه اندازه بوده و چه عظمتی داشته است. بالجمله **امویان** در اندلس بناهائی کردند که شهرتش در سراسر آفاق پیچید و تاکنون پس از چند قرن آثار آن برقرار میباشد و برای نمونه چند ساختمان اسلامی راکه در قرطبه وغرناطه بوده در اینجا یاد میکنیم .

۱ـ **کاخ بزرگ القصر الکبیر**ـ این کاخ از شاهکارهای معماری اسلامی بوده که عبدالرحمان در اواسط قرن دوم هجری ساختمان آنرا شروع کرد و دیگران که پس از وی آمدند آنرا بپایان رسانیده و وسعت دادند. این کاخ بزرك از ۴۳۰ دستگاه عمارت تشکیل می‌یافته که بعضی از آنها

کاخهای مجللی بوده و هریك نام ویژهٔ داشته است . مانند قصر الکامل ـ المجدد ـ الحائر ـ الروضه ـ المعشوق ـ المبارك ـ الرستق ـ السرور ـ البدیع ـ وغیره . در تزئین و آرایش این کاخها نهایت درجه ذوق وسلیقه بکار رفته بود بقسمیکه بوسیله لوله کشی ـ لوله‌های سربی از راههای دور و از کوه‌های بلند باین کاخها آب میآوردند وبدریاچه‌هاواستخرها و حوض‌هامیریختندوفواره‌هائی بشکل حیوانات‌درنده‌ویاپرندگان‌زیبااز زروسیم‌ناب بطرز بدیعی ساخته بودند که‌ازدهان‌ومنقار آنها آب‌درحوضهای مرمر وارد میشد .

۲ـ **مسجد قرطبه** ـ از آثار اسلامی شگفت قرطبه یکی‌هم‌مسجد آن است که بنا بگفته تاریخ نویسان درسراسر ممالك اسلامی آن زمان مسجدی به‌بزرگی و قشنگی آن یافت نمیشد، این مسجد پیش ازآمدن مسلمانان باندلس کلیسا بوده، پس ازفتوحات اسلامی‌مانندکلیسای‌دمشق میان‌مسلمانان ومسیحیان‌تقسیم گشت، لکن تدریجاً مسلمانان‌تمام‌کلیسا را تبدیل بمسجد کردند وشگفت‌تر از همه گلدسته آن مسجد است که در هیچیك ازمساجد اسلامی چنان گلدسته‌ای یافت نمیشود . بلندی‌این گلدسته تا جای اذان گوبه ٥٤ گز میرسد و تا بالای گلدسته ۷۳ گز بوده‌است ودرهرچهار گوشه عرض‌آن به‌۱۸ گز میرسید و تمام آنرا از سنگهای گران ساخته‌بودند .

کم‌کم مسجد مذکور توسعه پیدا کرد و در زمان **الناصرأموی** وسعت آن ۲۲۵ گز در ۲۰۵ گز شد و در دورهٔ **الحکم** صد و پنج گز بدرازای آن افزوده شد و طول مسجد به ۳۳۰ گز رسید و **ابن‌عامر** ۸۰ گز بعرض آن اضافه‌کرد و عرضش ۲۸۵ گز گشت زمین مسجد با

یازده تخته سنك فرش شده بودو عرض تخته سنك وسطی ۱٦ گز میشد و عرض دو تای شرقی و غربی ۱٤ گز و شش تای دیگر هر کدام ۱۱گز بود . سقف شبستان مسجد را بر۱۲۹۳ ستون مرمراستوار ساخته بودند . در این مسجد ۲۸۰ شمعدان نقره میسوخت . در میان مسجد چیزی مانند تنور مسی گذارده بودند و هزار چراغ روی آن روشن میشد .

این مسجد ۹ در از مس زرد ( برنج ) داشت، دیوار محراب و در مقصوره مسجد را اززر ناب ساخته بودند و تمام کاشیهای آن زرکوب بود و دور بالای هر گلدسته، سه سیب دیده میشد. که دو تای آن زر و یکی سیم بود و دور هر سیبی سه وجب و نیم میشد زیر هرسیب و بالای آن یك گل سوسن ویك انار زرین روی یك میله آهنی قرار داشت .

درمنبرخانه‌مسجد نسخه‌ای ازقرآن مجید بخط عثمان گذارده بودند وجلد آنرا با زر و جواهر گوناگون تزئین کرده و حریر لطیفی روی آن کشیده بودند . قرآن روی یك چهارچوبه عود تازه قرار داشت و چهار چوبه رابا میخهای زرکوبیده بودند. مؤلف کتاب **نفح الطیب** راجع باین مسجد و هزینه‌روشنائی واداره آن، شرح مفصل ومبسوطی نگاشته، طالبان بآن کتاب مراجعه کنند. همینکه فرنگیان قرطبه راگرفتند، آن مسجد را کلیسا کردند و اکنون هم کلیسا میباشد لکن آیات و خطوط عربی و نقش و نگارهای اسلامی آن ، بحال سابق مانده است .

۳ ـ **کاخ زهراء** (قصر الزهراء) از کاخهای مجلل اسلامی قرطبه است که **الناصر** خلیفه در سال ۳۲۵ هجری آنرا در چهار میلی شهر بناکرد و **الحکم** ساختن آنرا باتمام رسانید و درواقع چهل سال

تمام ساختن آن طول کشید . این کاخ شهر کوچکی بوده که درازای آن از مشرق بمغرب( ۲۷۰۰ ) گز وعرض آن ۱۵۰۰ گز میشد و ۴۳۰۰ ستون در آن دیده میشد که بعضی از آنهارا از روم و تونس وقسطنطنیه هدیه داده بودند و همه ستونها از مرمر سفید وسبز و پشت گلی و سیاه وسفید بود . در این کاخ مـانند قصر الکبیر یك مسجد عالی و چندین کاخ وچندین باغ بوده ودریاچه هائی داشته است که ماهیهای رنگارنك در آن شناور بودند. دیگراز چیزهای تماشائی این کاخ حوضهای مرمر ، نقاشی زرکاری وساده آن بود از آنجمله حوض مرمری که تصویر و مجسمه مرد و زن در آن کار رفته بود و آنرا از قسطنطنیه بقرطبه آورده بودند. الناصر خلیفه آن حوض را در خوابگاه خود در قسمت شرقی معروف بمونس کار گزارد و استادان قرطبه دوازده مجسمه اززر سرخ باجواهرات عالی برای این حوض ساختند . این مجسمه ها عبارت از شیری بودکه کنار آن آهوئی قرار داشت و پهلوی آن نهنگی دیده میشد که روبروی آن اژدها و عقاب وفیل بود و در هـر دو طرف آن کبوتر و شاهین و طاووس و جوجه و مرغ و خروس و قوش و باز زر مرصع گزارده بودند وازدهان ومنقار آنها آب بیرون میریخت. همچنین باغ وحش بزرگی دراین کاخ ساخت و باغ بزرگتری برای نگاهداری پرندگان احداث کرده بود و تمام اطراف و بالای آن باغ سیم کشی مخصوصی داشت که پرندگان بیرون نروند .

الناصر تمام این کاخ را بفرزندش الحکم واگذارد . میگویند الناصر یك سوم در آمد کل کشور یعنی سالی دو ملیون دینار خرج ساختمان این کاخ میکرد و چنانکه گفتیم چهل سال طول کشید تـا

ساختمان این کاخ پایان یافت حال اگر در مدت بیست سال (نصف تمام مدت) سالی دو ملیون دینار و در نصف مدت دیگر کمتر از آنمبلغ خرج ساختمان کاخ زهراء شده باشد بیش ازپنجاه ملیون دینار برای آن عمل مصرف شده است که تصورمیرود اغراق آمیز باشد و ظاهراً درمدت سه چهار سال سالی دوملیون دینار خرج شده و بعداً خیلی کمتر از آن مبلغ مصرف کرده‌اند.

در جای دیگر گفته شده که الناصر سالی سیصد هزار دینار صرف ساختمان آن قصر میکرد حال اگر پسرش هم در بقیه مدت همان مبلغ را مصرف میکرده لااقل درمدت چهل سال بیست ملیون دینار برای آن عمل خرج شده است و این مبلغ با در نظر گرفتن زرها و جواهرات و کاشی کاریهای آن قابل قبول بنظر میرسد چونکه ازقرار مذکور پاره‌ای از آجرهای آن کاخ زر بوده است وروزانه ده‌هزار مرد وهزار وپانصد چهار پا برای اتمام این بنا کار میکرده‌اند. شگفت اینکه تمام آن مخارج و زحمات بخاطر یکی از هم خوابه های الناصر (زهراء نام) انجام گرفت چونکه وی از ناصر خواست کاخی یا شهر کوچکی بنام (زهراء) بنا شود.

**الزاهره ـ المنصوربن ابی عامر** در سال ۳۶۸ هجری از الناصر تقلیدکرده و کاخی بنام الزاهره بناکرد که‌هم منزل وهم سنگر و دژ بشمار میرفت. منصور این کاخ را درکنار رود قرطبه برپا ساخت و صنعتگران و کارگران فراوان در اطراف آن بکار انداخت و برج و باروی آنرا بر افراشت و ساختمانهای بسیاری از آنجمله دفترخانه‌ها و انبارها در آن کاخ بناکرد وحوالی آن کاخ را بوزیران و نویسندگان

و دبیران خویش واگذارد و بزودی کاخها و عمارتها و بازارها در آن محل پدید آمد و مردم برای استفاده از رجال دولتی بآنجا هجوم آوردند و آن نواحی را آباد ساختند تا آنجاکه این کاخ به کاخ زهراء متصل گشت و شبها در مسافت ده میل میان این دو کاخ چراغها روشن میشد و مردم براحتی آمد و شد میکردند.

**پل قرطبه** - بی‌مناسبت نیست که از پل بزرك قرطبه نیز چند کلمه بگوئیم زیرا این پل بدست مسلمانان ساخته شد و پیش از ورود مسلمانان پلی در آن محل وجود داشته لکن خراب شده بود. مسلمانان بدست **عبدالرحمان الغافضی** آن پل را مجدداً ساختند درازی آن ۸۰۰ متر بوده است.



آخرین پادشاه غرناطه موسوم بود به (ابو عبدالله) که مورخین ویرا **ابو عبدالله شقی** یعنی بدبخت خوانده‌اند. ابو عبدالله که تاب مقاومت در مقابل مسیحیان مهاجم را نیاورده بود بناچار با مهاجمین فرنگی صلح کرد باین شرط که راه بدهند جمیع مسلمانان همراه او از ولایت غرناطه بسلامت بیرون رفته بخاك افریقا پناه ببرند.

هنگامیکه ابو عبدالله پادشاه بدبخت و آخرین پادشاه اسلامی اسپانیا با کاروان مهاجرین که بیش دویست هزار خانوار بوده‌اند بآخرین تپه‌های بلند میرسد که از آنجا شهر زیبا و جلگه دلفریب غرناطه را می‌بایست تماشا کرده وداع گوید بی اختیار از اسب فرو جسته مشتی خاك وطن را بکف گرفته فریاد زاری کشیده سیل اشك فرو میریخت ومادرش عایشه اندلسی بزبان عربی خطاب بفرزند، خطبه‌ی شورانگیزی می‌سراید که یك جمله از آن چنین است.

آری گریه کن!.. گریه کن ای بدبخت همچون زنان بر کشوری که نتوانستی همچون مردان از آن دفاع کنی...

# ۳۸ ـ ابن ابی اصیبعه

## مورخ و داروشناس، از اطباء نامی قرن هفتم

ابن ابی اصیبعه ـ احمد بن قاسم یا **ابوالقاسم** بن ابی **اصیبعه خلیفة بن یونس** معروف بابن **ابی اصیبعه** و مکنی بأبی العباس و ملقب بموفق الدین طبیب و مورخ خرزجی از مشاهیر مورخین و مهره اطبای اواسط قرن هفتم هجری و علاوه بر آن دو علم شریف در فقه و حدیث و نجوم وفلسفه‌نیز خبیر وازشاگردان **ابن البیطار** دانشمندنامی و گیاه شناس معروف بوده است و بیشتر در قاهره و مولد خود دمشق اقامت داشته و در بیمارستان قاهره مشغول طبابت بوده ، و در سال ششصد و شصت و هشت هجری قمری در شهر **صرخد** نامی از بلادشام در شصت و هشت سالگی در گذشته و بنام **ادویه مرکبه** و **اصابة المنجمین** و **حکایات الاطباء** و **عیون الانباء فی طبقات الاطبا** و **معالم الدمم** تألیفاتی داشته . ابو اصیبعه کنیه جدش ابن یونس است .

### شرح مختصری ازتاریخ و نمونه‌ای ازچگونگی کاشیهای زیبا و ابنیه عالی مصر و قاهره در دوره اسلامی

یکی از مشهور ترین شهر های مصر در دوره تمدن اسلام قاهره بوده که در مجاور فسطاط واقع شده بود . در قرن چهارم هجری **جوهر** سردار **المعزالدین‌الله فاطمی** شهر قاهره را بناکرد تا برای

المعز و سپاهیانش سنگر باشد . در زمان فاطمیان شهر قاهره وسعت نیافت و بیشتر عمارت ها در **فسطاط و القطایع** بوده است **مقریزی** میگوید در الفسطاط و القطایع (باستثنای قاهره) صد هزار خانه بوده و در پاره‌ای ازخانه ها صد یا دویست نفر میزیسته‌اند زیرا هرخانه از شش یا هفت طبقه تشکیل مییافته است (و با این همه بغداد آنروز سه برابر قاهره خانه داشته‌است) . **سلطان صلاح الدین** که بسلطنت‌رسید بمردم اجازه داددر قاهره نیزاقامت کنند و از آن موقع فسطاط وقاهره تدریجاً بهم وصل شدند فسطاط را در آنروزها (مصر) میگفتند وچون فسطاط و قاهره بهم متصل شدند آن دو شهر را مصر و القاهره‌خواندند سپس (واو) آنرا حذف کرده ، مصرالقاهره نامیدند پس ازخرابی‌فسطاط همان نام القاهره ماند چنانکه امروز نیز بهمان نام میباشد.

**ساختمانهای آل‌طولون**

خاندان آل طولون ساختمانهای مجللی در مصر احداث کردند و نامی ترین آنها مسجدی است که **احمدبن طولون** ساخته و آثارش فعلا در قاهره باقی میباشد. دیگر قصریست که همان احمد در القطایع بنا کرد ومیدان‌بزرگی بر آن ساخت پس‌ازمرك‌احمد پسرش **خمارویه** آن میدان را وسعت داده تبدیل به باغ کرد و گلها و گیاه های بسیار در آنجا کاشت و درختهای خرمای گوناگون در آن محل به بار آمد از آنجمله نخلهای کوتاه بارداری بود که‌شخصی نشسته میتوانست‌خرمای آنرا بچیند و نخل دیگری که ایستاده میوه آنرا می‌چیدند و احتیاجی به بالا رفتن از درخت نبود گلها و گیاه ها ومیوه های فراوان در آنباغ کاشته‌شد که‌بوته زعفران‌یکی‌از آنهابودونیز تنه درختان آن باغ‌رابابرنج

( مس زرد ) میپوشانیدند و میان آن روپوش مسی و تنهٔ درخت خرما لوله های سربی کار گزارده بودند و در آن لوله‌ها بااصول هندسی آب جاری میشد و ازبالای درختان خرما مثل ناودان آب میریخت و گلها و گیاه ها را سیراب میساخت باغبانها با گل و گیاه‌های معطر اشعاری روی زمین نگاشته بودند و هر روز مراقب بودند که حتی یك نقطه بسر آن افزوده نشود . نیلوفر زرد و قرمز و بنفش و ایتالیائی در آن باغ دیده میشد. ازخراسان و سایر نقاط درختهای میوه عالی برای خمارویه هدیه میفرستادند مثلا از خراسان درختهای زرد آلوئی رسیده بود که پیوند بادام داشت . در این باغ برجی از چوب ساج بود و اطراف آنرا مانند قفس سوراخ کرده رنك آمیزی کرده بودند زمین این برج سنگفرش بود و جوی های آب از آن میگذشت و بباغ می آمد پرندگان خوش آواز و خوش رنك مانند قمری و امثال آن در این برج جاداشتند که دروسط برج از آب جویها می نوشیدند وشستشو میکردند . در توی دیوارهای برج برای پرندگان قوطی هائی بجای لانه ساخته بودند تا پرندگان در آن تخم بگذارند و جوجه در بیاورند و درون لانه‌ها چوبهائی بود که پرندگان روی آن می‌نشستند وچهچه میزدند درخود باغ طاووس ها و بوقلمون ها و مرغان دیگری به آزادی میخرامیدند .

خمارویه در منزل خود طالار زیبائی بنام بیت الذهب بناکرد و تمام سقف و دیوار های آنرا با لاجورد و طلا تزئین نمود و تصویر خودش و زنهایش و سازندگان و نوازندگان را با چوب برجسته روی دیوارهای آن اطاق قرار دادهو برسر آن تصویرها تاج های جواهرنشان از زرناب گذارده بود. دیگرازچیزهای عجیب این اطاق یکی هم شترهای

جواهر نشان بود که‌در گوششان زنگهائی دیده میشد وزنگها رابدیوار میخکوب کرده بودند و شترهای مرصع را بطوری رنك زده بودند کـه هر بیننده را خیره میساخت و مختصر کـلام آنکه خـانه مزبوراز ساختمانهای شگفت دنیا بشمار میآمد خمارویه در این باغ حوضی از زیبق ساخته بود و تفصیل ساختن آن حوض زیبق چنانست که وی‌پیش پزشك خود از کم خوابی شکایت کرد پزشك گفت برای رفع آن باید ترا مشت و مال بدهند خمارویه در پاسخ گفت دوست ندارم کسی دست به‌تنم بزند پزشك که این راشنید بخمارویه اظهار داشت که در آنصورت باید دریاچه‌ای اززیبق تهیه کنی وددروی آن بخوابی . این دریاچه‌پنجاه ذرع‌درپنجاه‌ذرع‌بودوتمام آنرا با زیبق‌پر کرده بودندوالبته مبالغ گزافی برای این کارصرف شد. دراطراف دریاچه میله‌هائی ازنقره ساختندودر میله‌ها طنابهائی ابریشمی محکم با حلقه‌های نقره آویختند و توشکی از چرم تهیه کردند و همینکه موقع خواب خمارویه میرسید توی آن توشك را پر ازباد میکردند و آنرا با طناب به میله‌ها می‌بستند و روی زیبق میانداختند و بستر مزبور با تکان زیبق آهسته آهسته حرکت میکرد و بطوریکه مقریزی مینویسد تا آنزمان هیچ پادشاهی چنان بستر و اطاقی برای خود نساخته بود وهمینکه نور ماه بزیبق میتابید مثل آنمیشد که دریاچه پرازالماس درخشان‌شده است

**ساختمانهای فاطمیان** خلفای فاطمی علاوه بر جامع ازهر کاخهای مجللی در قاهره بناکردندکه از آنجمله کاخ شرقی و غربی میباشد و تنها برای ساختمان کاخ غربی دو ملیون دینار مصرف شدهمین قسم قصرهای عالی دیگری بناکردندکه آنرا دار(خانه)

میخواندند. مانند دارالدیباج و دارالفطره و مانند آن که برای ساختن هریك مبالغ بسیاری خرج شده بود و همینکه تمدن و ثروت مصر در دورهٔ فاطمیان فزونی یافت علاوه برساختن کاخها گردشگاهها ومنظره های (چشم‌انداز) دلکش در کرانه‌ی رودنیل بناکردند. ازآنجمله منظره جامع ازهر . منظره لؤ لؤ در کنار خلیج . منظره غزاله در پهلوی آن . منظره السکره . منظره الدکه . منظره المقس . منظره التاج . منظره البعل . منظره باب الفتوح . منظره دارالملك . و غیره که هر یك شاهکارهائی اززیبائی واستحکام بود . یکی ازخلفای فاطمی بنام **الامر باحکام‌الله** محبوبهٔ داشت که از زنان صحرا گرد و چادر نشین بود و برای آنزن چادر نشین کاخی بسیار عالی بشکل هودج ساخته وآنرا هودج اسم گذارده بود .

خلفای فاطمی در کاخها و عمارات سلطنتی انواع تزئینات وتجملات بکار میبردند بقسمی که تفنن های آنان از یك فرهنگ و تمدن عالی حکایت میکند مثلا در منظره برکه الحبش ساختمانی از چوب رنگ و روغن زده وجود داشت که بر دیواره آن صورت شاعران و مکان آنان نقاشی شده بودو بالای سر شاعر ( تصویر شاعر ) اشعاریرا که در وصف آن منظره گفته بود نوشته بودند و کنار آن طاقچه کوچك طلا کاری قرار داشت . معمولاخلیفه بآن ساختمان میآمد و آن اشعار را میخواند و دستورمیداد درهرطاقچه یك کیسه‌سر بمهر محتوی پنجاه دینار بگذارند و همینکه خلیفه اشعار را میخوانداز منظره خارج میشد ، شاعر میآمد و صله خود را بر میداشت و میرفت و این نوع تجملات برای کمترین پادشاهی فراهم میگشت .

**ساختمانهای ایوبیان و ممالیك**

همینکه فرمانروائی مصر به **ایوبیان** (کرد) رسید عماراتی ساختند که مهمترین آن دژ سلطان صلاح‌الدین ایوبی در قاهره میباشد و سلطان آنرا از بیم گزند شیعیان بنا کرده در آنجا اقامت نمود و تا کنون قلعه مزبور مانده است.

هرچه تا بحال در مصر از ساختمانهای اسلامی موجود است بیشتر از آثار سلاطین مشهور به ممالیك میباشد بخصوص مسجدهای موجود مصر مانند جامع سلطان حسن. و جامع المؤید و جامع قایت بای و جامع قلاوون و غیره از بناهای آن پادشاهان است دیگر از آثار آن سلاطین گورستان خلفاء (قبور الخلفا) است که گرچه باسم خلفاء شهرت یافته لاکن متعلق بسلاطین ممالیك میباشد این سلاطین کاخهای بسیاری ساخته‌اند و در تزئین و آرایش آن از خلفاء تقلید نموده‌اند غالب آن کاخها فعلا ویران شده و مهمترین آن بنام کاخ یلبغا مشهور بود و در سال ۷۳۸ هجری **بامر الملك الناصر محمد بن قلاوون** برای مسکن **امیر یلبغا** ساخته شد کاخ مزبور روبروی قلعه و در محل مدرسه سلطان حسن قرار داشت. دیگر از ساختمانهای آن برج اشرف خلیل بن قلاوون میباشد این ساختمان بر تمام جیزه مشرف بود، گنبد بزرگی داشت که بر ستونهای بلندی استوار شده بودو تصویر تمام امیران و بزرگان آنروز در آن برج دیده میشد و سلطان برای تفریح و تماشای منظره در آنجا جلوس میکرد.

قاهره امروز یکی از پایتخت‌های بزرگ و پر جمعیت و از شهرهای با عظمت اسلام و دارای مهمترین دانشگاه های عربی اسلامی و مدارس

و مساجد عالی و کاخهای مجلل و موزه معظم و بزرگیست که دارای آثار گرانبهااز دوره قدیم قبل از اسلام و همچنین دورهٔ اسلامی میباشد و دارای ۲ ملیون نفر جمعیت است .

# ۳۹ــ ابن عساکر

**مورخ بزرگ اسلامی وصاحب تاریخ کبیر (که هشتاد مجلد بوده)**

ابن عساکر **علی** بن حسن بن **هبةالله** بن حسن بن عبدالله حسین **بن عساکر دمشقی** مکنی بابی‌القاسم یا ابوالحسن و ملقب به نورالدین وثقه الدین ومعروف به **ابن عساکر** از مشاهیر مورخین وفقهاء و حفاظ و محدثین شافعیه قرن ششم هجرت است که به حافظ کبیر موصوف ولفظ ابن عساکر درصورت نبودن قرینه بدو منصرف و از کثرت فطانت وحدت ذهن وذکاء به شعله نار هم متصف بوده است و بعد از تکمیل مقدمات و مبادی معموله بمرام استماع حدیث و تکمیل مراتب علمیه بعراق عرب و عجم و نواحی خراسان مسافرتها کرده و دراصفهان و خراسان به نشر احادیث نبویه پرداخته است و ازمشایخ بسیاری که بنوشته بعضی ازاهل سیر، عده ایشان هشتاد زن و یك هزار و سیصد تن مرد بوده استماع حدیث کرده و تمام اوقات خود را در تألیف و عبادت و تعلیم و تعلم مصروف داشته است ونورالدین ملك عادل محمود بن زنگی مدرسی بنام **دارالحدیث النوریه** برای او بنانهاد و اوهم تا آخرعمر در همانجا تدریس حدیث میکرده و در نتیجه قناعت که گنجی بی نهایت است به اکابر و اغنیاء و امور دنیوی توجهی نداشته است.

از تألیفات او **تاریخ** دمشق که هشتادمجلدبوده و به **تاریخ کبیر**

معروف است که تکمیلا و تلخیصاً محل توجه اکابر مورخین است تألیفات زیادی نیز درعلوم اسلامی و دینی و غیره از خود باقی گذاشته که شرحش موجب تطویل است و همچنین در اشعار طریفه [1] نیز دستی داشته‌است ابن عساکر درسال پانصدوهفتاد ویك‌ویادوم‌هجرت دردمشق درگذشته و درمقابر باب الصغیر نزد عشیره و اقوام خود درجوار معاویه مدفون وشیخ قطب الدین نیشابوری بجنازه اش نمازخواند ملك ناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب هم‌درنماز جنازه‌اش حاضربود ونا گفته نماند در طبقات الشافعیه گوید که صاحب ترجمه را ابن عساکر گفتن مجرد شهرت است و الاکسی از اجداد او را سراغ نداریم که موسوم به عساکر باشد ولیکن در معجم المطبوعات و بعضی‌ازمدارك دیگرعساکر را نام جد چهارم یا پنجم او نوشته اند چنانکه در صدر عنوان مذکور داشته ایم .

۱ــ از اشعار طریفه اواست :

| | |
|---|---|
| ایا نفس ویحك جاء المشیب | فماذا لنصابی و ماذالغزل |
| تولی شبابی کان لم یکن | وجاء المشیب کان لم یزل |
| کانی بنفسی علی غرة | و خطب المنون بها قدنزل |
| فیالیت شعری ممن اکون | و ما قدرالله لی فی الازل |

## ٤۰ـ ابن اثیر

### مورخ مشهور و پیشوای محدثین و بهترین نویسنده در معرفت الانساب

ابن الاثیرجزری ـ **ابولحسن علی بن ابی‌الکرم محمد شیبانی موصلی‌جزری** ملقب به عزالدین و مکنی بابی الحسن ، ادیبی است محدث ومورخی است از اجلای علمای شافعیه و از حیث سن وسال‌پسر وسطین **اثیرالدین ابوالکرم** مزبور . ولادتش در پانصد و پنجاه وپنجم هجرت در جزیره ابن عمر از مضافات موصل واقع و بعد ازحد رشد در خدمت پدر و برادرخود در موصل اقامت‌کرده واز اکابر هر فن‌تحصیل علوم متنوعه‌کرده تاآنکه درحفظ حدیث ومبادی و متعلقات آن‌پیشوای محدثین شده ودرتواریخ وانساب وسیر و وقایع وحروب و ایام مشهوره عرب‌نیزمتبحرودرفنون‌عربیه‌هم ماهربوده و **ابن خلکان** که‌درحلب‌باوی ملاقات‌کرده می گوید : او را درتواضع و اخلاق‌کریمه مکمل دیده و با وی مراوده داشتم .

**از تألیفات او**

أسد الغابه فی معرفة الصحابه در شش مجلد در قاهره چاپ شده و شرح احوال هفت هزار و پانصد نفر از اصحاب کبارست ـ تاریخ اتابکان موصل ـ تحفة العجایب و طرفةالغرائب ـ الجامع الکبیر

فی علم‌البیان ـ کامل‌التواریخ که وقایع مهمه‌عالم را ازاول خلقت تاسال ششصد و بیست وهشتم هجرت حاوی و بتاریخ کامل نیز موسوم و به تاریخ ابن اثیر معروف و در لیدن و پاریس و مصر و قاهره بارها چاپ شده‌است. دیگر از تألیفات وی الباب فی معرفة‌الانساب که مختصر و ملخص کتاب انساب سمعانی است و در غوطا چاپ شده و بتصدیق ابن‌خلکان از اصل خود بهتر است وفات ابن اثیر در سال ششصد وسی‌و هشتم هجرت واقع گردید.



فن تاریخ در میان عربها بعد از ظهور دین اسلام معمول شد و عربهای جاهلیت از حیث دانستن تاریخ ضعیف‌ترین ملل دنیا محسوب میشدند بطوریکه داستانهای تاریخی آنها مانند عاد و ثمود وسیل عرم و ملکه بلقیس و مانند آنها که حقایق تاریخی بوده بمرور زمان افسانه هائی بر آن افزودند . بعد از ظهور اسلام برحسب مقتضیات‌زمان و پیش آمد ها تهیه میگردید چنانکه تاریخ اوایل اسلام محدود بجمع وتدوین احادیث مربوط بەزندگی حضرت رسول اکرم (ص) که اصطلاحاً سیره میگویند معمول گردید. اما همینکه مسلمانان بجنگ رفتند و ممالك دیگرانرا فتح کردند هنگام فراغت از کشور گشائی به مملکت‌داری پرداختند و در علو تاریخ مانند سایر علوم پیشرفت کردند و بشنیدن اخبار گذشتگان‌و بیش‌ازهرچیز بسر گذشت‌دلیران .سخنوران. شاعران . و گویندگان علاقمند شدند چونکه‌شنیدن اخبار آنان همت را برمیانگیزد وروح انسانیرا نیرو می‌بخشد .

گویند معاویه که مردی هشیاروسیاسی ومحیل بود بعدازصرف

شام از داستانسرایان و اشخاص مطلع در شب‌نشینیهای خود دعوت میکرد که از جنك‌ملل عالم‌وهمچنین‌سیاستمداریهای سلاطین وقهرمانان رم و یونان مانند **اسکندر.ژول‌سزار.هانیبال** و غیره که کتاب خوانها (غلامان) آنرا برای وی ترجمه کنند که با شنیدن وخواندن سرگذشت گذشتگان بمشکلات سیاست فائق و راه چاره ورفع محضور نماید .

همچنین گویند **منصور عباسی** در قتل **ابومسلم** مردد بود و بقدری در اندیشه بود که شبها بخواب نمیرفت که چگونه این رادمرد را درمساعدتهائیکه درتأسیس‌دولت‌عباسی کرده بقتل رساند‌پس **اسحاق بن مسام عقیلی** را خواست که داستان شاپور پادشاه ایران و وزیرش را که بخراسان فرستاد و اهالی بواسطهٔ خوشرفتاری وزیر او را بیش از شاپور خواستارشدند،برایش باز گو کرد پس‌ازشنیدن داستان خواند «لذی الحلم قبل‌الیوم ان تقرع العصا وباعلم الانسان الا لیعلما » وتصمیم بقتل ابو مسلم گرفت . همچنین بدرالدین لؤلؤ فرمانروای موصل تمام شبهای ماه رمضان را بشنیدن داستانهای تاریخی میگذرانید همچنین سایر فرمانروایان و پادشاهان اسلام علاقه بسیار بتاریخ پیداکردندکه درهمان‌اوایل اسلام این مثل‌میان‌مسلمانان شایع بودکه: پادشاهان علم تاریخ می‌خواهند . جنگجویان داستان می‌پسندند و بازرگانان کتاب و حساب را دوست دارند .

خلاصه تا نیمه قرن سوم هجری کتب تاریخی مسلمانان وطبقات و تاریخ جنگها و فتحها محدود بود و از آنزمان به‌بعد به‌تدوین تاریخ عمومی ممالك و ملل قدیم و جدید مشغول شدند تا قرن هفتم که دولتهای عربی واسلامی . عباسیان . عراق. فاطمیان مصر . امویان‌اندلس

منقرض شدند وحکومتهای کرد و ترك و بربر پدید آمدند. مردم درصدد تألیف تاریخ گذشته شدند پراکنده‌ها را گردآوری و مختصر را مفصل وچیز هائی بر آن افزودند وتاریخ مبسوطی نگاشتند که کاملترین آنها تاریخ کامل ابن اثیر است.

# ٤۱ ـ ابن خلدون

## مورخ عالیقدر اسلام و فیلسوف مورخین

ابن خلدون ـ **عبدالرحمان بن محمد بن خلدون** ، یا عبدالرحمان بن محمد بن محمد بن حسن بن خلدون قاضی القضاة حضرمی اشبیلی الاصل تونسی الولاده مکنی بابی زید یا ابومسلم مشهور با بن خلدون مالکی المذهب وملقب به ولی الدین از اکابر ومشاهیر مورخین ، اوائل قرن نهم هجرت که بواسطهٔ تحقیقات و انتقادات و محاکماتی که در کتاب تاریخ خود معمول داشته و بسبب افکار حکیمانه‌ای که در مقدمه آن کتاب بعرصه ظهور آورده در خور ستایش بسیار است و گوی از مورخین ربوده و در میان آنان دارای مقام شامخی است، و اضافه برفن تاریخ که یکه تاز میدان آن میباشد در فقه و انشاء و کتابت و شعر و ادب نیز ماهر بود. جداعلای او خلدون در اصل ازمردم **حضرموت** ازجزیرة العرب بوده است. تا بعد از فتح اندلس در **قرمونیه** از نواحی اندلس توطن کرده و اولاد او نیز در اوائل قرن سوم هجرت دراشبیلیه متوطن بوده‌اند. پس از آنکه اشبیلیه در تصرف اجانب گردید، جد عبدالرحمان در تونس از بلاد **افریقیه** اقامت کرده و عبدالرحمان نیز در همانجا غرهٔ رمضان ۷۳۲ هجری متولد شد. قرآن مجید وعلوم متداوله را از پدر خود ودیگر استادان وحکمای مغرب زمین باحرصی تمام و همتی فتور ناپذیر که نسبت به تحصیل آنها

داشت در اندك زمانی فرا گرفته و پیشرفت بسیاری کرد و کتب اشعار را حفظ میکرد تادر سال هفتصدوچهل‌ونهم هجرت ابوین واقارب‌واستادان او بطاعون عمومی‌در گذشتند .ناچار به بعضی از بلادجزایر ومغرب‌زمین مسافرت کرده‌ودرهرجامقدمش را گرامی‌میداشتند ودرسن‌جوانی آوازه کمالات‌اودر تمامی‌اقطار در نهایت اشتهار بودودر هریك از بلاد متفرقه متصدی بعضی از مشاغل سیاسی دولتی از قبیل وزارت و کتابت‌و غیره بوده و اخیراً مقام علم را بهمه مراتب دولتی ترجیح داده و چند سال در حدودصحرا بتألیف‌همین‌کتاب‌تاریخ معروف و شرح قصیده‌برده وتلخیص بسیاری ازکتب ابن رشد و تألیفات دیگری در حساب و منطق و اصول فقه وادبیات متداوله پرداخته‌و در سال هفتصدونودوهفتم‌از تدوین‌کتاب تاریخ مزبور فراغت یافته و در بعضی از مواضع دچار حبس نیز شده و اخیراً در مصر بامر **سلطان برقوق** حکمران آنها قاضی‌القضاة مذهب مالکی مصریاحلب بوده و در هنگام استیلای **تیمور لنگ**‌مورد تجلیل و عنایات تیموری نیز گردیده و بقول بعضی اسیر شده‌و در عین حال اسارت ندیم تیمور هم بوده و اسیر او ندیماً بسمر قند رفته‌تا روزی بدو گفت که من یك کتاب تاریخی حاوی تمامی وقایع رادارم‌ودر مصر مانده و خوف آنرا دارم‌که دست برداین مجنون ( سلطان برقوق )باشد پس بعد از اذن تیمور باز بمصر برگشته و در قاهره مشغول تدریس گردیده است .

**از تألیفات او** **تاریخ غرناطه**[1] که غیر از تاریخ معروف ذیل او بوده ویك نسخه‌از آن در کتابخانه اسکوریال دراسپانیاموجوداست ـ شرح قصیده برده که شرحی عجیب است ـ **والبربر** که هفت مجلد و به **تاریخ ابن خلدون** معروف و کثیرالفایده و **درقاهره** وغیره چاپ ومجلد آخر آن به **تاریخ الدول الاسلامیه بالمغرب** **موسوم** ومجلداولش نیز بمقدمه ابن خلدون معروف و بارها در **بیروت**[2] **وقاهره** چاپ و به تصدیق بعضی ازاهل خبره خزانهٔ علوم ادبیه وسیاسیه واجتماعیه بوده و مانند آن تألیف نشده است و غیر اینها که فوقاً اشاره شد .

وفات ابن خلدون در سال هشتصد و ششم یا هشتم هجری قمری بمرگ ناگهانی در قاهره واقع و در خارج باب النصر در مقابر صوفیه مدفون گردید .

ابن خلدون یا فیلسوف مورخین اسلام که اجداد وی از اعیان و محترمین شهراشبیلیه اندلس محسوب بودند همینکه آن شهر را **آلفونس**

۱ ـ غرناطه که اروپائیان امروز آنرا «گرناد» میگویند یکی از شهرهای باعظمت پایتخت بزرك و زیبای مسلمین در غرب یعنی در اسپانیا بوده . غرناطه را دمشق اندلس میخواندند چونکه میوه‌های فراوان و نیکو داشته بخصوص انگور آن زیاد بوده همانطور که نهر بردی در خانه‌ها و باغها و کوچه‌های دمشق جاری میشود درغرناطه هم روزی همانوضع جریان داشته و آن شهر را از این نظر برسایر شهرهای اندلس برتری میداده . غرناطه در زمان پادشاهان مصری و ابن الاحمر بمنتها درجه آبادی رسید که این پادشاه کاخ الحمراء را بنا کرد .

۲ ـ بیروت امروزه بندر مهم و پایتخت کشور جمهوری آسیائی لبنان واقع در کنار دریای مدیترانه شرقی ومرکزعمده بازرگانی دارای مؤسسات علمی وفرهنگی قدیمی است و ۲۰۰ هزار نفرجمعیت دارد .

پادشاه **کاستیل** از تصرف مسلمانان خارج کرد جد ابن خلدون در آن شهر متولد گردید وچنانکه مذکورشد تاب مصیبت‌های وارده ازطاعون رانیاورده جلای وطن نمود . حکمران تونس **محمدابن تافراکین** ویرا بعنوان مهردار سلطنتی بخدمت پذیرفت که در سفر و حضر ملتزم دربار حکمران تونس باشد وازاین‌زمان‌وی‌واردیك‌زندگانی پرحادثه‌ومتحرك گردیدکه دز تألیفات وی مخصوصاً کتاب تاریخ بی تأثیر نبوده است . درآن‌زمانها درافریقای شمالی‌یعنی‌الجزایر. مراکش . تونس . طرابلس که مجموع آنها را مغرب میگفتند حکومتهای متعدد محلی تشکیل شده بودو همچنین یك قطعه‌بزحمت میتوانستند درمقابل قوت و سطوت روز افزون مسیحیان اسپانیائی مقاومت نمایند .

**ابن خلدون و فلسفه تاریخ**

ابن‌خلدون بلاشك یکی‌ازبزرگترین‌مورخین[1] وعلمای‌اسلام‌است . عمده شهرت خوددرامدیون تاریخ‌خودمیباشد . این کتاب‌درهفت‌مجلدچاپ شده مجلد اول آن مقدمه تاریخ وشش جلد دیگر ، اصل تاریخ است .

۱ـ شهرت فضل‌وکمال ابن خلدون در اطراف ممالك مجاورپیچیده بود وپادشاهان محلی‌مایل‌بودند که ابن‌خلدون را درخدمت خود داشته‌باشند اوهم هرچندگاهی درخدمت یکی ازآنها بسر برد . ابن‌خلدون درسال۷٤٦ بغرناطه مسافرت کرده مورد حسن قبول حکمران آن واقع گردید . پادشاه مسیحی کاستیل که ازآمدن وی مطلع شد خواهش کرد بکاستیل بیاید . ابن خلدون دعوت پادشاه مسیحی را قبول کرده بکاستیل رفت . شاه کاستیل که میخواست ابن خلدون را دردربار خود نگهدارد قول داد که اگرابن‌خلدون درآنجا اقامت کند املاك موروثی ویرا در اشبیلیه مسترد نماید ابن‌خلدون قبول نکردشاه‌هم بادادن هدیه‌های گرانبهاویراباعزازواکرام‌مرخص کرد.

مؤلف ، اصول فلسفه خود را در مقدمه تاریخ شرح داده است و با این فلسفه علل ترقی ملل واقوام و عمران آبادی ممالك وشهرها ودر مقابل آن اسباب تنزل وخرابی ممالك دیگر راشرح داده‌است . مخصوصاً درباره تشکیل سلسله های سلطنتی که دائماً آنها را بنام دولت میخواند وعلل پیدایش ونشو ونمای آنها وسر انجام تنزل وانقراض آن سلسله‌ها عقاید مخصوص دارد. بعقیده‌وی اساس تشکیل سلسله‌هاروی عصبیت مبتنی‌است، انقراض آنهاهم دراثرضعف وفقدان‌عصبیت پیش می آید. سلسله‌هارا بلحاظ اینکه سلسله دینی‌یا سلسله‌غیر دینی وخانوادگی باشد طبقه بندی میکند و برای هریکی‌عصبیتی ثابت مینماید ازروی همین قاعده که کشف کرده برای سلسله‌های سلطنتی یك عمر طبیعی صد وبیست ساله تعیین میکند که چهل سال اول آن دوره زنده بودن عصبیت و در چهل سال دومی آن عصبیت کم کم ضعیف میشود تا اینکه در چهل سال آخری آن عصبیت فراموش شده و بکلی از بین میرود و با از میان رفتن عصبیت سلسله سلطنتی هم که علت مبقیه خودرا ازدست داده در معرض انقراض قرار میگیرد و منتظر یکدست قوی میماند که پیدا شده و با پشتیبانی عصبیت نام سلسله بی عصبیت را از صفحهٔ وجود محو نماید .

مراد ابن خلدون ازعصبیت دولت واضح نیست ولی او احساسات وتمایلات شدید وجدی مشترك یکعده‌را درباره‌یك‌شخص یایك خانواده یا یك عقیده که آن عده را وادار بفداکاری‌واقدام نماید ، عصبیت مینامد و منشأ عصبیت هم قرابت و علقه خانوادگی است یا عقاید مذهبی، لکن بعقیده ابن خلدون در تشکیل سلسله‌ها عصبیت خانوادگی مهمتر از عصبیت مذهبی است وسلسله‌های دینی وخلافتهای اموی و عباسی بدون

عصبیت خانوادگی تشکیل نمی‌یافت .

درمقدمه تاریخ ابن خلدون شرحی هم در باره انتقاد روایتهای[1] تاریخی و طرق تشخیص صحیح و سقیم آن بیان کرده که بسیار مهم و مفید است .

خلاصه ابن خلدون که بحق ملقب به **فیلسوف مورخین** شده است بلحاظ اینکه در عالم تاریخ نگاری مبتکر طریقه ایست که تا آن وقت هیچیك ازمورخین بزرك اسلام و عرب بآن طریقه واسلوب مطالب تاریخی را مورد بحث قرار نداده بودند شایسته آنست که در فصل جداگانه و مستقل از شخصیت وی و اهمیت کتابی که تألیف کرده است بحث شود .



۱ــ برای تشخیص صحت وسقم روایتهای تاریخی وانتقاد آنها از دوراه میشود وارد شد یکی ملاحظه احوال شخصی راویان اخبار است برای اینکه معلوم شود راوی خبر چگونه آدمی بوده است راستگو بوده یا خیر و یا از اشخاص ضعیف یا مجهول روایت و نقل حدیث میکرده یا نه و همچنین استعداد و قدرت راوی از لحاظ ضبط و حفظ کردن روایات ودرست تحویل دادن آن ملاحظه میشد.البته شخصی که دارای این مزایای اخلاقی وفنی باشد روایتهائیکه وی از مشاهدات یا از مسموعات خود میکند مورد اطمینان است وغالباً درست ومطابق واقع از کار در میآمد این طرز نقد و جرح و تعدیل معمول علمای تاریخ در اسلام بوده است در مقابل آن طریقه دیگری هم هست که اساس آن بر مطالعه و دقت وانتقادمتن یا مفاد خبر مبتنی است ، بدون

اینکه توجه زیادی باحوال شخصی و جهات اخلاقی و دینی ناقل خبر بعمل آید ، انتقاد و جرح و تعدیل خبر روی این اصل اجراء میشود که مضمون روایت را باحقایق مسلم خارجی و شرایط موجوده در زمان وقوع قضیه و روایات دیگر تطبیق و مقایسه می نمایند و از آن در باره صحت یا ضعف یا محال وغیر ممکن بودن مفاد روایت نتیجه میگیرند. این ترتیب انتقاد و تشخیص است که امروزه میان مردم اروپا معمول است و از علمای اسلام فقط ابن خلدون مورخ و فیلسوف شهیر تونسی باین طریقه انتقاد آشنا بوده‌است. او روایت‌های تاریخی را با آن میزان سنجیده، وخطای‌مورخین قبلی را در بسیاری ازحوادث‌تاریخی مخصوصاً آن قسمت که راجع بعده‌ی لشگر ومقدار ثروت پیشینیان نقل کرده‌اند آشکار کرده است . مثلا مسعودی عده قشون تحت السلاح بنی اسرائیل را در زمان حضرت موسی ششصد هزارقلمداد کرده است . ابن خلدون نظر بمقتضیات زمان و مکان و سایر شرایط موجوده و کمی فاصله بین حضرت یعقوب و حضرت موسی این عدد را اغراق دانسته روایت را رد میکند،همچنین‌مورخین بطورارسال‌مسلم نوشته‌اند که بعضی‌ازپادشاهان یمن ، شمال افریقا را در مغرب و ترکستان را تا سمرقند و حدود چین درمشرق تسخیر کرده بودند. مورخ‌فیلسوف موانع‌جغرافیائی این لشگر کشی را متذکر شده و با ملاحظه اینکه کوچکترین اشاره در تواریخ ایران و روم بآن نشده این روایت را هم جزء موهومات میشمارد و با این طرز جرح و تعدیل وانتقادعالمانه‌بسیاری ازحکایات‌مربوط بحوادث دورهٔ اسلامی‌راابن‌خلدون‌ردکرده وموهوم بودن آنها را ثابت میکند.

# ۴۲ ـ ابن خلکان

## بزرگترین بیوگرافی نویس در اسلام

احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان هکاری ملقب به شمس الدین و مکنی بابی العباس ومشهور به ابن **خلکان** از مشاهیر مورخین وقضاة وعلمای نامی قرن هفتم هجریست و از معاصرین خواجه نصیرطوسی وابوالقاسم حلی و علامه حلی و نظایر ایشان بوده ودر سال ششصدو هشتم هجرت در شهر اربل از بلاد ناحیه هاکریه یا هکاریه (بافتح و تشدید) از نواحی موصل متولد و بهمین جهت به اربلی و هکاری هم موصوف شد و نسبش به چندین واسطه به یحیی بن خالد برمکی وزیر هارون خلیفه عباسی میرسد.

نخست در مولد خود از پدر و دیگر اکابر وقت فقه و ادبیات وعلوم متداوله را فرا گرفت و بنواحی مصر وشام به سیاحت و مسافرت پرداخت و در مدارس بسیاری تدریس کرده و از ادبیات نیز اطلاع کافی داشته است و در فنون شعر نیز خبیر و بسیار شعر دوست بوده و باشعار

یزیدبن معاویه[۱] رغبتی وافر داشته و در مصر قضاء مذاهب اربعه[۲] بدو موکول گردید. ودرسال ششصدو پنجاه ویکم هجری قاضی القضاة دمشق شد و ده سال باکمال درستکاری انجام وظیفه مینموده و در سال شصتم معزول و در هفتادو ششم بازبقاضی القضاتی منصوب و در رجب ششصدو هشتاد و یکم هجری قمری در مدرسهٔ نجیبیه دمشق وفات یافته و در دامنه کوه قاسیون مدفون گردید. کتاب وفیات الاعیان وابناء ابناءالزمان تألیف اوست که به تاریخ ابن خلکان معروف وشرح حال هشتصد وشصت و چهار نفر ازمشاهیر است و از حیث تخلیص و تذییل و ترجمه، محل توجه اکابر بوده وبترکی وبیشتر زبانهای اروپائی ترجمه وبارها درمصر وایران وغیره چاپ شده است.

ابن خلکان بشرح حال تابعین ومتأخرین از ایشان تا زمان خود پرداخته و از اصحاب وخلفای راشدین بجهت شهرت ایشان نامی نبرده است و بآن همه مراتب علمیه شاید از تعصب تهی نبوده است.

و اما لفظ خلکان که لقب جد صاحب ترجمه است بفتح خای معجمه وکسرلام شده ویا بضم اول و فتح و تشدید ثانی یا بکسر هردو (علی الخلاف) و در وجه و مناسبت این لقب بنا بروجه اولی گفته اند که جد مذکور اوکه صاحب این لقب است روزی در مجلسی بامفاخر

۱ ـ اشعار یزیدبن معاویه به فصاحت و بلاغت معروف است و بعضی از مضامین بکراو درادبیات فارسی اقتباس شده ... ازجمله مصرع غزل معروف حافظ ( الا یا ایها الساقی ادرکاساوناولها) از اشعار اوست.

۲ـ مذاهب اربعه عبارتست از حنفی ـ شافعی ـ مالکی ـ حنبلی

آباء و اجداد خود که از آل برامکه بوده و سمت وزارت بنی عباس را داشته‌اند تفاخر همی‌کرد و میگفت که **کان ابی کذا و کان جدی کذا** پس حاضرین بدو گفتند «خل کان» یعنی کان ابی کذا وجدی کذا گفتن را ترك گوی و مفاخر شخصی خود را بشمار - **ان الفتی من یقول ها انا ذا لیس الفتی من یقول کان ابی** این بود که این جمله خلکان لقب مشهوری جد مذکورش گردید و شاید دو وجه دیگر نیز تحریف آن باشند.

سر انجام ابن خلکان که شاید بزرگترین نویسنده بیوگرافی در اسلام باشد یکی ازعلمای بزرك اروپا درحق وی گفته‌است که ابن خلکان معادل و هم طراز پلوتارك است.



«**پلو تارك**» مورخ و ترجمه نویس یونانیست که کتاب نفیسی بنام ( شرح زندگی مردان مشهور رم و یونان ) نوشته است.

این دانشمند دریکی از شهرهای یونان در سال ۵۰ بعد از میلاد متولد گردید. برای تحصیل به آتن که اهمیت سیاسی خود را از دست داده لکن مرکزعلم وهنر بود مسافرت کرد و بتحصیل فلسفه پرداخت پس ازفراغت از تحصیل بسیاحت در ممالك مختلف رفت و در رم مورد توجه واقع شد ومقیم آنشهر گردید وبتعلیم فلسفه و زبان یونانی مشغول شد. درمدت اقامت خود در رم بمعلمی آدریان که بعدها امپراطور رم شد تعیین گردید (تراژان) امپراطور رم او را مورد توجه قرار داده و منصب کنسولی بوی بخشید. آدریان شاگرد پلوتارك که بعد از تراژان بامپراطوری رسید توجه و التفات بیشتری در حق استاد خود

مبذول داشته، ویرا قاضی قسمتی از یونان کرد . بعد یك شغل روحانی و کشیشی هم پیدا کرد و دراواخر عمر خود کشیش معبد (آپولون) بود و با این شغل در شهر مسقط الرأس خود در سال ۱۲۵ بعد از میلاد درگذشت.

ازخصایص زندگی پلوتارك چیز مهمی دردست نیست. در کتابی که بعنوان تسلیت نامه برای زن خود در مورد مرك دختر او نوشته معلوم میشود که پلوتارك چهار پسر داشته و نام برادر خود (لامپریاس) را بیکی از پسر های خود گذاشته بوده است و باز از نوشته پلوتارك معلوم میشود که بعقاید (دنیوس) گرویده بوده که بقای روح و فنا ناپذیر بودن آن ازاصول مذهب بوده. پلوتارك درعقاید فلسفی خودصاحب فکر مستقل بوده و تابع هیچ یك از طریقه‌ها و باصطلاح مدرسه های فلسفی نبود و از مجموع آثاری که از پلوتارك در دست است بخوبی پیداست که وی بتمام اصول ادبی عصر خود واقف بوده است .

پلوتارك شهرت و محبوبیت خود را از کتاب نفیس خود که بنام (شرح زندگی مردان مشهور رم و یونان) معروف است بدست آورده . این کتاب که فعلا دردست تهیه میباشد مشتمل است برشرح حال ٤٦ نفر که بیشتر ازرجال ومشاهیر یونان وروم میباشند لکن کتاب در اصل نه باین شکل و نه به این نام موسوم بوده است .

مؤلف از کتاب خود بنام « زندگی های متوازی » یاد میکند ومقصودش این بوده است که تاریخ زندگی یك نفرازبزرگان ومشاهیر یونان راشرح داده وبعد از آن بلافاصله تاریخ زندگی یکنفر ازمشاهیر رم راکه دارای سرگذشت یا مقام مشابه میباشد شرح دهد تا مقایسهٔ

از موازی قرار دادن تاریخ حیات بدست آید چنانکه بعد از شرح‌حال (تزه) پادشاه‌افسانه‌ای بشرح‌حال (رمولوس) پادشاه افسانه‌ای‌رم‌پرداخته است ودر مقدمه هم اشاره میکند که قبلا شرح حال «لیکری» پادشاه اسپارت و(نوما) پادشاه افسانه وقانون گزار رم را نوشته است.

معلوم است که درقضیه قانون‌گزاری، پادشاه یویانی اسپارت رابا پادشاه رم معادل و شبیه یکدیگر فرض کرده است

و بهمین ترتیب شرح زندگی قیصر، فاتح ورهبر نظامی را بعداز اسکندررهبر نظامی جهانگشای یونان‌نوشته است. سرانجام تاریخ‌حیات دموستن خطیب یونان را باشرح حال سیسرن خطیب رومی دریکجا و پشت سرهم نگاشته است از اینها گذشته شرح حال تك عده منفردهم بدون معادل‌ومشابه ذکر شده‌است که شرح‌حال ارتاگزرسس شاهنشاه ایران از آنجمله است.

کتاب‌تاریخ زندگیهای متوازی حکایت ازاطلاعات وسیع‌وتتبعات فراوان مؤلف خود میکند و معلوم میدارد که پلوتارك به‌کتابخانه‌های مفصلی دسترس داشته است.

گرچه در بعضی جاها در تحت تأثیر و تعصب قومی واقع شده و در ترجیح اسپارت به آتن از جاده انصاف خارج شده و به (هرودت) که بعقیده او درتمجید آتنی ها مبالغه کرده است حمله مینماید، لکن با اینحال استادی و مهارت پلوتارك درفن تاریخ نگاری مسلم وجای هیچ گفتگو نیست».

# ٤٣ ـ حمدالله مستوفی

**وقایع نگارو نویسنده تاریخ و جغرافیا بزبان فارسی که شامل مقالاتی در علوم طبیعی ( معادن . نباتـات . حیوانات ) میباشد**

**حمدالله** بن ابی بکر بن حمد مستوفی قزوینی یکی ازمورخین مشهور و جغرافی دانان نامی است که در سال ٦٨٢ هجری قمری در قزوین متولد و بسال ۷٥٠ وفات یافته است . او از نویسندگان زبردست خواجه رشید الدین فضل الله بوده . خواجه در سال ۷۱۱ هجری قمری حکومت و استیفای ابهر و زنجان و طارم را بعهدهٔ او گذاشت پس از قتل خواجه‌فضل الله ، حمدالله بحکم سابقه خدمتگذاری نسبت به‌خاندان رشیدی در سلك ملازمان پسرش خواجه غیاث الدین محمد داخل گردید . بعد ازقتل این‌خواجه یعنی‌درسال ۷۳٦ هـ ـ ق ازاحوال‌حمدالله مستوفی اطلاع درستی در دست نیست .

حمدالله از جوانی شوق مفرطی بـه تحصیل اطلاعات تاریخی و جغرافیائی داشته و مخصوصاً در دستگاه خواجه رشید الدین که مرکز اجتماع دانشمندان بوده از مصاحبت ایشان تمتع بسیار میگرفته است .

**تألیفات او** :ازحمدالله مستوفی‌سه کتاب معتبر فارسی، درتاریخ و

جغرافیا بشرح زیر باقی است .

۱ ـ **ظفر نامه** تاریخی است منظوم به بحر تقارب که از سن چهل سالگی شروع بتألیف آن کرده یعنی از سال ۷۲۰ شروع و پانزده سال تمام ۵۰ هزار بیت آنرا نوشت . سپس به تاریخ گزیده پرداخت همینکه دومین تألیف خود را بپایان رسانید مجدداً ۲۵ هزار بیت بر آن افزود وسرانجام این کتاب را باچندین سال رنج وزحمت در سال ۷۴۵ هجری باتمام رسانید . این کتاب که مشتمل بر سه فصل است از ابتدای حیات حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم تا سنهٔ ۷۳۵ ھ ـ ق یعنی اول سلطنت سلطان ابوسعید ایلخانی وقایع مهمی را برشته تحریر کشیده است . متأسفانه این کتاب هنوز بطبع نرسیده و نسخه آن که ظاهرا منحصر بفرد است در موزه بریتانیا موجود میباشد .

۲ ـ **تاریخ گزیده** دومین تألیف حمدالله مستوفی است که از بدو خلقت تاعصر خودش مانند تاریخ عمومی وقایع وسوانحی را که اتفاق افتاده در چهار فصل نوشته و بر آخر آندو فصل یکی در تاریخ ائمه ، علماء وفضلاء وشعرای عرب و عجم و دیگری در تاریخ و جغرافیا و بزرگان شهر قزوین « زادگاه خود » راافزوده که هر دو فصل از مهمترین ابواب این کتاب است .

تاریخ گزیده بخرج اوقاف ( گیپ ) در انگلستان عکس برداری وبچاپ رسیده است .

۳ ـ **نزهة القلوب** این کتاب مشتمل بر سه قسمت است که هر قسمت را مقاله نامیده ، مقاله یکم درذکر تکوین موالید ثلاثه **معادن ـ نبات وحیوان** ـ مقاله دوم در ذکر نوع انسان، مقاله سوم درصفت بلدان و

ولایات و بقاع، و آن برچهار قسم است. قسم اول در ذکر حرمین شریفین و مسجد اقصی ـ قسم دوم در شرح احوال ایران و آن مبنی است بریك مطلع و مقصد و مختتم. **مطلع** درشرح تقسیم طول و عرض اقاصی وقبله بلاد ایران است. **مقصد** در ذکر بلادو ولایات ایران‌زمین و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارات و صفت ساکنان هر ولایت و آن مشتمل‌بر بیست باب است که هر باب مخصوص یك قسمت از ایران است.

یکبار تمام اقسام این کتاب بهمت **ملك‌الکتاب شیرازی** در سال ۱۳۱۱ هجری در بمبئی بطبع رسیده و بار دیگر مقاله سوم آنرا یعنی مقاله‌ای که در صفت بلدان و ولایات و بقاع است در سال ۱۳۳۱ هجری‌مطابق ۱۹۱۳ میلادی بسعی و اهتمام **گای‌لیسترانج** انگلیسی در مطبعه بریل درلیدن ازبلاد هلند بطبع رسیده‌است و **ادوارد براون** مستشرق‌مشهور نیز آنرا بزبان انگلیسی ترجمه کرده‌است.

حمدالله مستوفی درمقدمه نزهةالقلوب نام‌کتابی باسم **جهان‌نامه** ذکر میکند و در فهرست **کشف الظنون** نیز اسم همان کتاب را از نزهة القلوب نقل مینماید لکن اسمی ازمؤلف وتاریخ تألیف آن‌نمیبرد.

بدیهی است که غیر اینها کتابهای دیگری درجغرافیا بزبان فارسی تألیف شده که یا فتنه‌های پی درپی آنرا ازبین برده ویا هنوز قسمتی از آنها موجود و از حدود اطلاع ما خارج و دسترسی بآن نبوده است.

بهر حال حمدالله مستوفی با وصف اینکه در دوره تیره و تار و انحطاط علوم میزیسته، همواره‌مشعلدار علم وادب بوده حتی درنگاشتن وقایع تاریخی و جغرافیائی بهیچوجه تعصبی نورزیده و با نهایت‌بیطرفی تمام سوانح واتفاقات را تحریر کرده است. بگفتهٔ کشف‌الظنون حمدالله

مستوفی در ۷۵۰ هجری درقزوین در گذشت و در محله صوفیان‌مدفون شد و آرامگاه‌او به (گنبد دراز)[1] معروف است.

آرامگاه حمدالله مستوفی که محل توجه مستشرقین و جهان گردان و اهل ذوق است از نظر قدمت و سبك بنای گنبد اهمیت‌خاصی دارد. ساختمان این آرامگاه مربوط به اواخر دورهٔ مغول و از بدایع صنعتی آن همان وضع ساختمان گنبد است که با مهارت صنعتی در بناء آن کثیر الاضلاع منتظم مبدل به دایره گردیده و بر آن مخروط کاملی بنا شده است کتیبه‌ای از کاشیهای نفیس در خارج آن بوده که اکنون از میان رفته است. و کتیبهٔ گچ‌بری دیگری نیز در داخل گنبد فعلا موجود میباشد که شامل تمام‌سورهٔ هل اتی بدون ذکر تاریخ‌است. همچنین در ورودی که دارای کتیبه و منبت کاری و نقشهای مرغوب‌بوده یك لنگه آن مفقود و لنگه دیگر باداره باستان شناسی منتقل شده که‌در آنجا محفوظ میباشد و بطرز در سابق در دیگری تهیه شده و بجای‌آن نصب گردیده است.

۱ــ در نقاط مختلف ایران بناهائی از شاهکار های استادان ایرانی از دورهٔ دیلمیان وغزنویان و پادشاهان سلجوقی و خوارزمشاهی و سلاطین مغول و تیموری و پادشاهان صفوی مانده که در معماری و تزئینات، نمونه‌ای از ذوق سرشار آنان دردوره‌های مختلف میباشد که نام ایرانی‌را درسراسر دنیا بلندساخته‌است ومابرخی ازآن‌بناها را دراینجا ذکرمیکنیم ازجمله بند امیر عضدالدوله دیلمی با بیمارستانها و مدارس خواجه نظام‌الملك مسجد جامع عتیق اصفهان ، مدرسه و مسجد گوهرشاد ، شهر سلطانیه و مقبره خدا بنده. عمارات و ابنیه ومساجد عظیم اصفهان و غیره که در این مختصر تفصیل نگنجد.

# ٤٤ـ زکریای قزوینی

## جغرافیا نویس و طبیعی دان که در نزد اروپائیان به پلینیوس شرق ملقب میباشد

زکریا ابن محمد قزوینی که در قرن سیزده میلادی نبوغ کرده و درسال ۱۲۸۳ میلادی وفات یافته کتابی بنام **آثار البلاد و أخبار العباد** دریکجلد درجغرافی تألیف کرده وچنانکه حاجی خلیفه در کشف الظنون مینویسد کتابی بنام **عجائب البلدان** نیز دارد که اول آن باین عبارت شروع میشود ( العزلك و الجلال لكبريائك ) اضافه بر این کتابی بنام **عجائب المخلوقات** نیز دارد که عجائب ممالك و بلدان را در آن نوشته است لکن چون کتاب اخیر مملو ازصحیح و سقیم است قدر و قیمت صحیحی نداردمعهذا انسان در این کتاب به بسی مسائل مهم هیأت و جغرافی بر میخورد که قسمت زیادی از آن با معتقدات علمای عصر حاضر مطابقت میکند مثلا میگوید :

«زمین جسم بسیطی است . طبیعت آن سرد وخشك است وبطرف وسط حرکت میکند. میگویندزمین تقریبا کرویست و قسمتی که خارج از آب است محدب است زیرا علماء هیأت خسوف را امتحان کردند و دیدندکه در شرق وغرب در اوقات مختلفی واقع میشود زیرا اگرطلوع ماهتاب یکدفعه صورت میگرفت درتمام ممالك یکسان بودی » بعد از

آنکه مقداری دیگر راجع به طبیعت زمین و غیره سخن میراند باز میگوید: «هیچ نقطه از قسمت ظاهر زمین بالا و پائین نیست چنانکه بعضی از اشخاص بی اطلاع از هیأت و هندسه تصور مینمایندکه زمین بالا و پائین دارد».

قزوینی بسیار در این باب صحبت میکند و بطور تفصیل شرح میدهد و عقاید دیگران را نیز نقل میکند و وقتی که ما اظهارات او را با عقاید متأخرین مقایسه میکنیم می‌بینم حقایق زیادی نوشته که دلیل برترقی علم هیأت در آن ادوار بوده است.

ابن‌اثیر در کتاب (تحفه‌العجائب وطرفة الغرائب) عین عقایدقزوینی را نقل کرده و اضافه بر آن میگوید (انسان در هر جای زمین بایستد سر او بطرف آسمان و پایش بسوی زمین است و بیش از نصف آسمان را نمی بیند و اگر از آنجا به‌نقطه مقابل منتقل شود نصف دیگر آسمان را خواهد دید).

تااینکه میگوید: «هرگاه زمین‌را سوراخ کنند قطعاً ازطرف‌دیگر سر بیرون میآورد مثلا اگر در حدود بوشنج زمین را سوراخ کنند سر دیگر آن در چین بیرون میاید (بوشنج نام قریه‌ایست ازنواحی هرات).

اگرچه بعضی از علماء مسلمین از قبیل ثعالبی سراج الدین بن‌الوردی موهومات ملل قدیمه را در هیأت، ازقبیل قرار داشتن زمین بر شاخ گاو پذیرفته وسایر آنرا حقیقت تصور کرده‌اند لیکن کروی بودن زمین نزدحکمای اسلام‌یك امرمسلم وثابتی بوده‌است. حکماءمسلمین علاوه بر اینکه درمسئلهٔ کروی بودن زمین عقیدهٔ حکماء یونان را تأیید کرده اند، اغلاط آنها را نیز اصلاح کردند. مثلا یونانیها معتقد بودند

که زمین در جوف آب و آب در جوف هوا و هوا مانند زرده تخم مرغ درجوف فلك قرار گرفته‌است . لیکن محققین وعلماء اسلام این عقیده‌را رد کرده‌اند . چنانکه علامه ابن خلدون درمقدمه دوم از تاریخ مشهور خود میگوید : « اکنون در کتب علمائیکه در اصول عالم نظر میکنند به ثبوت رسیده که زمین کرویست و محاط به آب است و عیناً شبیه به دانه انگوزی است که روی آب افتاده و چون اراده خداوند بر آبادی زمین تعلق گرفت قسمتی از آن سراز آب بیرون آورده بعضی تصور میکنند که آب در زیر زمین قرار گرفته . درصورتیکه زیر زمین فقط عبارت از جوف و باطن کره است که مرکز ثقل آن بشمار میآید . و هر جسمی بواسطه سنگینی بطرف همان جوف متمایل میشود ـ و غیر از باطن زمین عموماً جوانب و اطراف آن بشمار می آیند ـ و آبی که زمین را احاطه کرده روی خود زمین است و اگر گفته شود که قسمتی از آب زیر زمین واقع است آنهم نسبت باقسام دیگر خود زمین است . قسمتی از زمین که خارج از آب است عبارت از نصف کره می باشد و بشکل دایره ایست که آب از هر جهت آنرا احاطه کرده و آنرا بحر محیط یا اقیانوس مینامند. چنانکه گفته‌شد عقیده کروی بودن زمین درمیان حکماء اسلام یک امر بدیهی بوده حتی مفسرین بزرك در تفسیر آیاتی که ذکری از زمین آمده کروی بودن آنـرا تصریح میکنند . مثلا **امام فخررازی** درچند جا ازتفسیر بزرك خود کروی بودن‌زمین را ثابت کرده ومخالف با این عقیده را سفاهت نسبت میدهد، حتی در تفسیر آیه ( الذی جعل لکم‌الارض فراشا) تاآخر آیه که مفسرین قشری دلیل مسطح بودن‌زمین دانسته اند امام مذکور قول آنها رارد کرده ومیفرماید :

(این آیه‌را دلیل برمسطح بودن زمین دانستن‌اشتباه بزرگی‌است زیرا کره وقتی بسیاربزرک شد یك قطعه آن مثل مسطح قابل سکونت وزندگی خواهد بود .)

قزوینی عجایب المخلوقات را درسال ۱۲۷۵ میلادی تألیف کرده آثار البلاد وعجائب المخلوقات هر دو در مصر و اروپا بطبع رسیده‌اند و بعضی ازاروپائیها قزوینی‌راهم مانند مسعودی پلینیوس[۱] شرق‌مینامند.

قزوینی در کتاب های خود علاوه بر هیأت و جغراقی در بعضی موارد متعرض تاریخ طبیعی نیز شده و شاید اول کسی است از مسلمین که‌متعرض این مبحث شده است ،

( ۱ ) پلینیوس از دانشمندان علوم طبیعی و معرفت الارض و جغرافیاء است که درقرن اول میلادی میزیسته و مؤلف دایرة المعارف مفصلی است در علوم‌مذکوره که‌مورد توجه‌وتحقیق بیشتر دانشمندان فنون فوق الذکر میباشد.

# ٤٥ـ ابن بطوطه

## بزرگترین جهانگرد اسلامی وجهان ( درقرن هشتم )

محمدبن بطوطه ملقب به شمس الدین و مشهور به **ابن بطوطه** از مشاهیر سیاحان قرن هشتم هجرت‌است که درکم و کیف سیاحت، بتمام جهانگردان دنیا تقدم داشته و از سیاحان دنیا کمتر کسی است که در جهانگردی وطلب علم و معرفت بپای این دانشمند و سیاح شهیر برسد.

این دانشمند قریب بیست و هشت سال‌تمام بسیروسیاحت‌وکسب دانش و معرفت و مطالعه در آفاق وانفس پرداخت و دراین مسافرتهای طولانی‌یاباپای پیاده‌طی طریق‌میکرد یاازوسایل حمل ونقلی که‌بزرگان و مشاهیر ویا اشخاص سرشناس دیگر برای وی‌فراهم میکردند استفاده مینمود. عشق سفر و دیدن اقوام واقالیم گوناگون چنان دراین‌دانشمند شدت داشت که وی با وسایل ششصد وپنجاه سال پیش توانست خود را به **پکن** و **روسیه** وازآنجا به **قلب افریقا** برساند.

ابن بطوطه با وجود عشق و شور و التهاب وافری که برای کسب دانش داشت از توجه به ( جنس لطیف ) ولذت ومصاحبت آنان نیز غافل نبود، چنانکه در دوران ۲۸ سال مسافرت خود لااقل چهل بار ازدواج کرد و ازهرچمنی، سمنی و ازهرکشوری، گل وصل صنمی چید !!

سرانجام پس ازآنهمه گردش و سیاحت و دیدن ممالك مختلف

و کسب دانش و معرفت بطنجه[۱] بازگشت و بقیه عمر خویش را که بیست و سه سال بود در آن شهر به پایان رسانید. خود او در بارهٔ این شهر چنین مینویسد:

( پول در طنجه کم است لکن با همان پول اندك میتوان چیزهای بسیار بدست آورد )

بخلاف ( **مارکوپولو** )[۲] سیاح معروف که پنجاه سال پیشتر از ابن بطوطه از (ونیز)[۳] عازم مشرق شد، ابن بطوطه نه تاجر بود و نه فرستاده و سفیر یك پادشاه ( البته درحین شروع سیاحت خود ) و هنگامیکه خانه خود را ترك گفت، قصد مسافرت نسبتاً کوتاهی را داشت ومثلاعازم بود تا مکه برود و مراجعت کند.

ابن بطوطه از طلاب علوم بود و مصمم شد که با پای پیاده بمکه یازادگاه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسافرت کند در آن موقع بیست و یکسال داشت و در مسافرت خود تعجیل و شتاب نداشت، برعکس مایل بود از هر کشوری،که عبور میکند بوضع آن کشور و احوال مردم آن اطلاع و معرفت کامل بهم رساند.

---

۱ـ طنجه امروزه بندراست که درخاك مراکش و کنار اقیانوس اطلس و نزدیك به تنگه جبل الطارق واقع شده. مرکز ناحیه بیطرف و مستقل بین المللی طنجه بمساحت ۵۸۳ کیلو متر مربع و دارای ۱۵۵ هزار نفر جمعیت است.

۱ـ سیاح نامی وجهانگرد معروف که درآسیای مرکزی وهندوچین و ایران مسافرت وسیاحت کرد وازراه آسیای صغیر وایران بچین سفر کرد و مدت زیادی درچین و جزایر جنوب شرقی آسیا مشغول سیاحت بود پس از مراجعت باروپا سفرنامه‌ای بنام عجائب درباره جغرافیای چین و ترکستان و مغولستان وقسمتی ازآسیای جنوب شرقی منتشرساخت و کتاب او در تشویق و ترغیب مودم اروپا بمسافرت آسیا مؤثرافتاد.

۲ـ از شهرهای ایتالیا.

باین جهت مسافرت وی از طنجه تا مصر یکسال طول کشید و در عرض راه دو بار ازدواج کرد و میل و اشتیاق وافر داشت که مدتی در این کشور بماند و براحوال مردم آن کشور اطلاع حاصل کند لکن بخاطر آورد که عازم خانهٔ خدامیباشد و باید دررفتن درنگ و تامل روا ندارد.

هنگامیکه باسکندریه رسید حادثه ای روی داد که این دانشمند را بسیر و سیاحت در اقالیم و نواحی دوردست تحریص وترغیب کرد .

در این مسافرتها اشخاص مختلفی از دختر امپراطور روم شرقی گرفته تا یکی از دزدان دریائی بنگاله باو وسیله حمل و نقل دادند . در نزدیکی دهلی سیاه پوستی او را برپشت خویش حمل میکرد و ابن بطوطه در آن حال درخواب خوش فرو رفته بود .

اما اتفاقیکه در اسکندریه افتاد این بود که ابن بطوطه در آنجا ( **برهان الدین الاعرج** ) دانشمند و زاهد معروف را ملاقات کرد . ابن بطوطه در یادداشتهای خود شرح این ملاقات را نگاشته است (الاعرج) باو میگوید چنین می‌فهمم که شوق و علاقه وافری بدیدن ممالك مختلف داری . ابن بطوطه با آنکه در آن موقع میل مسافرت بنواحی خیلی دوردست نداشته، بسؤال وی جواب مثبت میدهد.

پس از آن برهان الدین میگوید : دراینصورت تو باید ازفریدالدین برادر من در هندوستان وقطب الدین برادر دیگرم درچین دیدن کنی و هنگامیکه ایشانرا زیارت کردی سلام مرا بآنها برسانی !؟.

ابن بطوطه از این حرف بحیرت و تعجب می‌افتد و چنانکه در یادداشتهای خود مینویسد سرانجام مصمم میشود که عازم نواحی دوردست گردد و از برادران آن مرد پرهیز کار نیز دیدن کند . اما این بارنیزدر

طی طریق تعجیل و شتاب روا نمیدارد و پیش از فراهم آوردن وسیله مجانی سفر بهندوستان ، بزیارت حج میرود وچندی درعراق وعربستان به سیر وسیاحت میپردازد وبار دوم بمکه میرود وتقریباً سه سالدر آنجا اقامت میکند سپس ازسواحل افریقا خودرا تا(مومباسه) میرساند پس از آن باز برای سومین بار بمکه میرود .

ابن بطوطه در یاد داشتهای خویش ، شرح کامل مسافرتهای خود و رسوم و آداب محلی و طرز رفتار واعمال روحانیون مقدس را بهتفصیل نگاشته ودرباره تجارت و خوراك مردم ، بخصوص راجع بهزنان شرح جامعی نقل کرده است.

برای اولین بار که درسواحل شرقی افریقا چشمش بدرخت(تنبول) میافتد منظره درخت دراو تأثیرعمیقی میبخشد چنانکه خودوی در این باره چنین مینویسد :

منظره این درخت شخص را بحال وجد و نشاط میآورد وشهوت را تحریك میکند )

ابن بطوطه سعی کرد که مستقیماً ازراه دریا عازم هند گردد لکن موفق نشد ، و بقاهره و اورشلیم[1] مراجعت کرد در آنجاشخصی حاضر شد که با وسیلهٔ خود اورا ازراه آسیای صغیر بدریای سیاه ببرد . در کنار این دریا ابن بطوطه بکشتی نشست لکن سخت بیمارشد و نزدیك بود در آنحال غرق شود تا اینکه خود را بهرسختی بود بشبه جزیره کریمه

۱ــ اورشلیم یا بیت‌المقدس شهرومرکز حکومت فعلی اسرائیل که هنوزغالب‌ممالك جهان وازجمله ایران آنرا برسمیت نشناخته‌اند ومشترك بین یهود واعراب ودرحدود ۱۱۰ هزارنفرجمعیت دارد واین تنها شهریست که مسلمین ویهود ومسیحیان آنرا مقدس میشمارند .

رسانید و ازآنجا بوسیله گاریهائی کندرو یا اسبهائیکه حکام محلی در اختیار او میگذاشتند عازم **مسکو**[1] شد ومیل داشت باز بنواحی شمالیتر برود و ببیند راست است که در آن نواحی در فصل زمستان تقریباً تمام ۲٤ ساعت شب است ؟ لکن باو گفتند که وسیله نقلیه برای آن نواحی نیست مگر سورتمه‌هائیکه سگان قوی هیکل میکشند .... بنابراین از رفتن بآن نواحی انصراف حاصل میکند و به **اشترخان** مرکز حکومت خان مغول در روسیه جنوبی مراجعت میکند ومیگوید : (من سوارسك نمیشوم ) .

یکی از زنان خان ، دختر امپراطور مسیحی **قسطنطنیه** بود و میخواست برای دیدن پدرخود عازم **قسطنطنیه** ( استانبول‌فعلی ) گردد ابن‌بطوطه که‌تاآنموقع یك‌شهر بزرك‌مسیحی راندیده‌بوداز‌خان‌درخواست کرد که او هم در این سفر همراه ملکه برود لکن چون خان از رویه ابن‌بطوطه نسبت بزنان اطلاع داشت ، ترسیدکه مبادا دل او دربندعشق ملکه گرفتار آید ، و درخواست او را اجابت نکرد . آنگاه ابن‌بطوطه مینویسد :

من بچرب‌زبانی وچاپلوسی متوسل شدم و باو‌قول دادم که‌هیچگاه در برابرزن او ظاهر نشوم مگر بصورت مهمان و مستخدم وخان نباید قلب خود را عرصه این قبیل خیالات بی‌اساس سازد .

۱ـ مسکو ازشهرهای قدیمی و باعظمت روسیه‌وامروزه پایتخت‌اتحاد جماهیر شوروی ودرجلگه مرکزی روسیه درکنار یکی ازشعبات رود ولگا ( بنام مسکوا ) واقع گردیده ومرکز سیاسی و اداری کشورهای‌شانزده‌ـ گانه متحد شوروی است و مرکز صنایع گوناگون و دارای دانشگاه‌های متعدد وجمعیت آن باحومه درحدود هفت‌میلیون نفراست .

درنتیجه خان اجازه میدهد که بمعیت خانم بقسطنطنیه برود ودر ضمن پانصد دینارپول ویك خلعت وچندین اسب وکنیز به او می بخشد. ابن بطوطه مدت هفت هفته در شهر زیبای قسطنطنیه میماند و آنگاه به اشترخان مراجعت میکند و از خان مخارج سفرهای دیگرش را درخواست میکند.

پس از افغانستان خود را به هندوستان میرساند و بمحض ورود به آن کشور بدیدن برادر برهان الدین الاعرج زاهد و دانشمند اسکندریه میشتابد.

در دهلی[1] ابن بطوطه مورداستقبال وتوجه مخصوص سلطان محمد تغلق، امپراطور هندوستان قرار گرفت و سلطان علاوه براینکه از او خوشش آمد احترام و تکریم فراوان نیز برای او قائل شد چنانکه بیدرنك با حقوق گزاف باو منصب قضاءکل تفویض کرد وکلیه مخارج او را علاوه برحقوق عهده‌دار شد. ابن بطوطه در کارقضاء سابقه‌وتجربه‌ای نداشت و ازآداب ورسوم محلی نیزچیزی نمیدانست. باین‌جهت‌سلطان دوتن قاضی محلی را بعنوان مستشاری وی تعیین کرد. بنابراین تنها کار ابن بطوطه چنانکه سلطان میگفت این بود که (مانند رؤسای ادارات خودمان) فقط اسناد واحکام را امضاء کند.

۱ـ دهلی یکی از شهرهای قدیمی و پایتخت جمهوری فدرال هند واقع درکنار رود جمنا ازشعب رود بزرك گنك درجلگه شمالی هندوستان که مدتها پایتخت سلسله‌های سلاطین مسلمان هند ازقبیل شمسیه‌وگورکانی بوده است. درکنار این شهر دهلی‌نو یك‌شهرکاملا مدرن ونوساز ومرکز بناهای دولتی وملی و مقر رئیس جمهورهند واقع است.

با این وصف کار قضاء در آنموقع در دهلی کار پر مخمصه‌ای بود و قاضی باید بر انواع حیل و فریب و فنون آشنا باشد زیرا سلطان بیم آن داشت که مورد خیانت قرار گیرد و نسبت بخائنین بسیار سخت گیر بود.

چنانکه بکمترین سوء ظن، شخص مورد نظر را زیر پای پیلان که نعلهای نوك تیز برپائی داشتند میافکند. با اینکه مستمری و مواجب ابن بطوطه گزاف و کلیه مخارج وی ازطرف سلطان تأمین میشد باز بعلت علاقه وافر وی بزن ومخارجیکه زنان متعدد بر دوشش افکنده بودند دچارزحمت میگشت وهرروز بیش ازپیش متوجه زنان خوبروی سیمتن و گل بدن میشد و در گرفتن زنان متعدد حرص و ولع بسیار ابراز میداشت. درسایرمخارج نیز راه تبذیر و اسراف میپیمود و درنتیجه پس ازچندی‌تا گلودرقرض فرو رفت سلطان تمام‌قروضش‌را بپرداخت‌وهزینهٔ مخارج اورا دوبرابر کرد لکن باو گفت که در آینده سعی کن که‌خرجت از دخل افزون نباشد. با این حال ابن بطوطه نتوانست زمام نفس‌اماره را بدست‌بگیرد هرچه‌درآمدش افزون میشد مخارجش‌افزونترمیگردید و بیشتر با مشکلات مالی مواجه میشد.

عاقبت پشت پابه دنیازد و زنان متعدد خود را ترك گفت و بیکی از زهاد دل بست و راه ریاضت را درپیش گرفت این تصمیم وی‌سلطان راسخت‌تحت‌تأثیر قرارداد چنانکه اورا بسفارت‌دربارچین‌منصوب کرد.

با این مأموریت ابن بطوطه دید که پس از هشت سال اقامت در دهلی باز راه سفر برای او باز شده است این بار تمام اسباب سفر برای

او مهیا بود لکن کشتی او و یارانش درکلکته[1] دچار طوفان شد و تمام تحف و هدایای سلطان هندوستان و عده زیادی از کنیزکان که برخی از آنان تحفه به امپراطور چین و برخی دیگر برای سرگرمی و تفریح خاطر ابن بطوطه در عرض راه بودند غرق شدند. ابن بطوطه دانست که سلطان هند از این حادثه درخشم خواهد شد، پس بسوی هندوستان جنوبی و سیلان[2] رفت ودر جزایر **مالدیو**[3] بتحقیق پرداخت. چون در دهلی درامور قضاء تجارب فراوان بدست آورده بود درمالدیو نیز منصب قضاء باو تفویض گردید. دراین جزایر سیاح دانشمند وزن پرست برای اولین بار نارگیل را می بیند و پس از آزمایش می فهمد که (نارگیل ازمحرکین قوی قوه باه است!) پس از آن ابن بطوطه درباره جزایر مالدیو وزنان آن سامان چنین مینویسد:

(من در مدت اقامت خود در این جزایر چند تن کنیزك وچهار زن داشتم مردم این جزایر بسیار مذهبی و باعفت و عصمت و سلیم النفس هستند. مسافرینی که وارد این جزایر شوند میتوانند با اندك مبلغی با یکی از زیباترین زنان برای هر مدت که بخواهند ازدواج کنند...

۱ـ کلکته که سابقاً مرکز و پایتخت نایب السلطنه انگلیس درهندوستان بوده وامروزه بندرمعتبر جمهوری هند است، واقع در کنار یکی از شاخه‌های مصبی رود عظیم گنك کنار خلیج بنگاله (پاکستان شرقی) است وبیش از دو ملیون ویکصد هزار نفرجمعیت دارد و مرکز عمده بازرگانی و صنایع نساجی و فلزکاری و کشتی‌سازی ومحصولات شیمیائی هند میباشد.

۲ـ سیلان جزیره بزرك و پرمحصولیست در اقیانوس هند مجاور هندوستان که سابقاً در تصرف انگلیس بود وفعلا مستقل است.

۳ـ مجمع الجزایری هستند واقع در اقیانوس هند نزدیك بخلیج بنگاله.

مشروط بر اینکه در موقع عزیمت از آن جزایر همهٔ آن زنان را طلاق گویند.)

اما در این جزایر ابن بطوطه با زحمت و گرفتاری مواجه بود. خود وی در این باره چنین مینویسد:

وهنگامیکه من زنان متعدد گرفتم واقربا وخویشاوندان من بسبب این مواصلتها فزونی یافتند و بر نفوذ قدرت آنان افزوده گشت وزیر این جزایر از من خائف گردید زیرا ترسید که من بر او چیره شوم و نفوذ و برتری حاصل کنم و حال آنکه ازاین افکار در خاطر من اثری نبود. پس همه زنان خود را باستثنای یك زن که طفلی داشت طلاق گفتم و آن جزایر را ترك کردم.)

پس از دگرگونیهای فراوان عاقبت ابن بطوطه موفق میشود که در یك کشتی که عازم چین بود باصطلاح امروز بلیط تهیه کند وعازم آموی شود و درسراسرچین[1] بگشت وسیاحت بپردازد.

درچین برادر دیگر برهان الدین زاهد اسکندریه را ملاقات میکند در این اثنا فتنه‌ای درچین میافتد و پیش از آنکه بانقلاب و هرج و مرج عمومی منتهی گردد و سراسر چین را فرا گیرد به آموی

---

۱ـ چین کشور پهناوریست درمشرق آسیا و مساحت آن با کشورهای تابعه‌اش درحدود ۱۰ ملیون کیلومتر مربع یعنی معادل مساحت تمام اروپا، و جمعیت آن با نواحی تابعه‌اش درحدود پانصد میلیون نفر است که مساوی یك پنجم تمام جمعیت کره زمین میباشد. چین اصلی یاچین خاص ازهزاران سال پیش دارای تمدن بوده نواحی تابعهٔ آن منچوری ترکستان شرقی.مغولستان و تبت میباشد.

مراجعت می کند و مخارج مسافـرت خود را از حکام و اولیای امور محلی میگیرد .

**زبان فارسی و غزل سعدی در چین**

وقتیکه ابن بطوطه بشهر ( **کینك سه** ) یا بقول او ( ختسا ) که تحریف نام چینی کینك سه است رسید، پنجاه و پنج سال ازفوت **سعدی شیرازی** میگذشت لکن اشعارشیخ شیرازی را ملاحان چینی هنگام سفر یا تفرج روی دریا میسرودند .

ابن بطوطه مینویسد :

امیرشهر **قورطی** ( قورتای ) نام دارد .... مارا بخانه خودمهمان کرد و جشنی ترتیب داد .... خود با وجود جلالت و مقام شخصا بماطعام داد .... سه روز مهمان او بودیم سپس پسرخود را با ما بگردش بخلیج فرستاد . برسفینه‌ای سوار شدیم پسرامیر در سفینه دیگری بود . از اهل طرب و موسیقی جمعی همراه داشت این سازندگان بچینی و عربی و فارسی مینواختند اما پسر امیر به آواز فارسی عشقی مخصوص داشت . آهنگی باین زبان میخواندند . امرداد تاآنرا مکرر بخوانند ومن چون چند بار آنرا که بلحنی شگفت خوانده میشد خواندندند از دهان ایشان فراگرفتم که از بحررجزاست وآن این‌است :

تا دل بمهرت داده‌ام ، در بحر فکر افتاده‌ام

چون درنماز استاده‌ام ، گوئی بمحراب اندری

ما میدانیم که بیت مزبور از غزلیات معروف سعدی است که مطلعش اینست .

آخر نگاهی باز کن وقتیکه برما بگذری
یا کبر منعت میکند کز دوستان یاد اوری

ملاحظه میفرمائید که چگونه پنجاه سال بعد ازمرك سعدی صیت سخنش درافواه مردم اقاصی بلاد چین و کنار اقیانوس کبیر نیز افتاده بود. زبان فارسی در آن عهد چنان نفوذ داشته که پسریکی از امرای چین بشنیدن الحان شورانگیز آن عشق داشته و از آن لذت و تمتع میبرده است ( برای شرح بیشتری رجوع شود بمقاله زبان فارسی درچین سال یکم شماره ۲ صفحه ۷۹و۸۰ مجله یادگار ) .

**مراجعت ابن بطوطه بوطن خود**

پس ازاین جهانگردی وسیاحت دراقطاردنیای آنروز ابن بطوطه با تأنی و تفرج به افریقای شمالی میرود و در عرض راه چند تن از زنان سابق وفرزندان خود را می بیند سپس عازم **اسپانیای جنوبی** میگردد که در آن موقع هنوز تحت استیلای مسلمانان بود . پس از مراجعت بمراکش چون وسیله آماده و مهیا بود سفری به **قلب افریقا** میکند و تا **تیمبکتو** پیش میرود سرانجام بسواحل شمالی افریقا باز میگردد وتا پایان عمر دروطن مألوف خویش سکنی میگزیند .

هنگامیکه ابن بطوطه دست از سفر کشید پنجاه سال تمام داشت و غـالب اقوام نزدیك او مرده بودند . ابن بطوطه بیست و سه سـال دیگر زندگانی کرد و در هفتاد و سه سالگی بدرود حیات گفت .

۱ـ تیمبکتو یکی ازشهرهای مرکزی افریقا واقع درصحرای کبیر که اکنون از متصرفات دولت فرانسه است .

**عجائب دیدنی ازجوکی هندی و بند باز چینی**

از یاداشت های وی معلوم میگردد که این جهانگرد نامی در تمام سفر های طولانی و پر خطر (خشکی و دریائی) و تماس و مجالست با همه گونه اقوام و ملل دوز و نزدیك آسیا و اروپا و افریقا فقط دو بار بشدت ترسیده است. نخست هنگامیکه یکی ازجوکیهای[1] دهلی خود را بشکل سنگ مکعبی در آورده و بالای سر ابن بطوطه معلق شد! دیگر بار موقعی بود که یك بند باز چینی در شهر **هنکچو** (که یکی از شهرهای چین است) نمایش داد. دراین نمایش مرد افسونگر طفلی را از نظر ناپدید میکند پس از چند لحظه اعضاء و جوارح بریده و مثله شده طفل را درست جلوی پای تماشاچیان بر زمین میاندازد!

ابن بطوطه مینویسد:

در هردو مورد وحشت من بقدری شدید و ضربان قلبم چنان تند بود که مدتی بیهوش گشتم و عاقبت مرا باادویه ومشروبات مخصوص بهوش آوردند.

**خط سیر ابن بطوطه در کشورها و نقاط عمده**

اگر خط سیر ابن بطوطه را روی نقشه ترسیم یا ملاحظه کنید خواهید دید که این جهانگرد نامی تمام دنیای متمدن ششصد و پنجاه سال پیش را زیر پا گذاشته و دیده و عمری را بسیاحت و جهانگردی گذرانده است.

ابن بطوطه در سن بیست و یکسالگی از موطن خود طنجه بعزم سیاحت برخاست و طی ۲۹ سال جهانگردی خط سیراو چنین بوده و

۱ـ جوکی ریاضت کش‌های هندی را گویند.

بعضی کشورها و شهرهای عمده که دیده بقرار زیر است.

طنجه ـ اسکندریه ـ قاهره ـ فلسطین ـ حلب ـ دمشق ـ مکه مدینه ـ نجف ـ بصره ـ خوزستان ـ اصفهان ـ شیراز ـ کوفه ـ بغداد موصل ـ دیاربکر ـ عدن ـ شمال افریقا ـ عمان ـ هرمز ـ کرانه های خلیج فارس ـ اسوان ـ سوریه ـ کافا ـ کیچیك (مغلوستان) شمال روسیه ـ ارض ظلمات ـ و دیار بلغار ـ قسطنطنیه ـ روسیه جنوبی ـ هندوستان ـ دهلی ـ کلکته ـ سواحل شرقی هند ـ مالابار ـ بنگاله ـ جاوه ـ چین ـ سوماترا ـ عمان ـ ایران غربی ـ اندلس (اسپانی) مراکش مراکز و سواحل شرقی افریقا ـ طنجه.

چون ابن بطوطه بوطن خود بازگشت پنجاه ساله بود و گفت هر چند برخی از کشورهائی که دیدم بهشت برین بود لکن بخاروطن نمی ارزید... ارزش یك سکه نقره درطنجه بیش از ارزش صد سکه طلادر جاهای دیگر است!

مهمترین تألیف ابن بطوطه بنام رحله است که از کتب جغرافیائی مهم اسلامی است. خلاصه این جهانگرد عجیب تابهنگام مرگ خود که در سال ۱۳۷۷ و بقولی ۱۳۸٤ میلادی است لااقل پنجاه هزار کیلو متر (۵۰۰۰۰) یعنی قریب نه هزار فرسخ راه را از طنجه تا چین و فیلیپین طی کرده و از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر و از سرزمینهای یخ زده شمال سیبری تااراضی سوزان خط استوا یعنی قلب کنگو و سودان و جزایر اندونزی رازیرپا گذاشته بود و هیچکس تا بدان زمان چنین راهی نرفته بود و شاید بعد ازاوهم تاچند سال اخیر کسی چنین سفری نکرده باشد.

نام این جهانگرد مسلمان برای همیشه در تاریخ جهان بالقب عجب ترین جهانگرد تاریخ آمیخته است.

# ٤٦ - بنی موسی - یا - بنی شاکر

## دانشمندان علوم مکانیك و نجوم و هندسه و مترجمین عالی قدر اسلامی

بنی موسی - که سه نفر بودند بنام احمد ومحمد وحسن فرزندان موسی پسرشاکر و بهمان جهت آنانرا **بنی موسی** یا **بنی شاکر** هم می گفتند و بعداً فرزندان آنها به بنی منجم شهرت یافتند. موسی پدر آنان از دوستان مأمون بود و مامون[1] بملاحظه دوستی با موسی بفرزندانش کمك میکرده است.

موسی اهل علم و ادب نبوده بلکه جزء راهزنان محسوب میشده وی در جوانی لباس سیاهی در بر میکرد وشب‌ها راه میزده‌است وچون مرد دلیر بی‌باکی بوده‌دست خالی برنمیگشته است میگویند که وی شبها نماز خفتن را با همسایگان درمسجدمیخواند ، پس از آن بخانه‌می آمد و لباس دیگری میپوشید ودرجاده خراسان چندین فرسخ راه میپیمود و پای اسب کهر خود را پارچه سفید می‌بست که به نظر ابلق بیایدضمناً موسی جاسوسانی داشت که بوی خبر میدادند چه کسانی با چه اموالی

(۱) عبدالله المأمون هفتمین خلیفه از بنی عباس که از مادر ایرانی متولد شده مورد حمایت ایرانیان بود بپای مردی طاهر بن حسین ملقب به ذوالیمینین وسربازان ایرانی‌او، بر برادرخود امین غالب آمد و بخلافت نشست

ازجاده عبور کرده یا میکنند لذا موسی با اطلاع کامل بر آنان میتاخت و اموال و دارائی آنان را گرفته پس از پیمودن چندین فرسخ راه صبح گاهان بشهر بر میگشت و نماز صبح را باهمان همسایه‌های شبانه ادا میکرد و هر گاه که درصدد دستگیری او برمیآمدند همسایگان گواهی میدادند که وی نماز خفتن و نماز بامداد را با آنان در مسجد خوانده است و ازآنرو تعقیب او دشوار مینمود ! . سر انجام موسی توبه کرد و پس از چندی در گذشت وسه پسر کوچك ازخود باقی گزارد. مأمون بواسطه دوستی با پدرشان آنانرا باسحاق بن‌ابراهیم مصعبی سپرد و در **بیت الحکمه** نزد یحیی‌بن‌ابی منصور برای آنان جاتعیین کرد و هر گاه که مأمون بسفر میرفت اسحاق را میخواست وسفارش فرزندان موسی‌را میکرد تا حدی که اسحاق رنجیده خاطر شده میگفت مأمون مرا دایهٔ فرزندان موسی قرار داده است بااین حال مقرری آنان غیر مکفی‌بوده و زندگانی خوبی نداشتند لکن سر انجام تحصیلات عالی خود را بـه پایان‌رسانیده‌هر کدام در رشته‌ای‌متخصص شدند . محمد ازسایر برادران دانا تر بود و ازهندسه و نجوم اطلاع کافی داشت اقلیدس و مجسطی و کتابهای دیگری از هیئت و ریاضی و طبیعی مطالعه کرده بود .

**احمد** در قسمت علمی بپای محمد نمیرسید لکن‌در قسمت **مکانیك** مهارت بی‌نظیری پیدا کرده بود **حسن** بیش از هر چیز در هندسه متبحر شد و با آنکه غیر از شش مقاله اقلیدس را نخوانده بود و نزد معلمی هندسه نیاموخته بود مع ذلك در رشته هندسه بالاترین علمای معاصـر خویش گشت.

فرزندان شاکردر نقل و ترجمه علوم قدیمه فداکاری بسیار کردند

و خود را همه نوع بزحمت انداختند واموال بسیاری در آن راه‌مصرف کردند عده‌ایرا بروم[1] روانه کردند تا کتابهای مطلوب را بدست آورند و مترجمین زبردست رابا حقوق‌های گزاف ازاطراف و اکناف‌استخدام کردند و ازجمله اشخاصیکه برای تحصیل کتاب بروم فرستادند حنین بن‌اسحاق و دیگـران بـودند . سپس حنین و حبیش وثابت بن قره را بترجمه واداشتند و ماهی پانصد دینار برای آنان حقوق تعیین کردند .

بنی موسی در حیأت و مکانیك و هندسه تالیفات بسیاری دارنـد و ازخود استنباط هائی در آن علوم کرده‌اند که بکلی بـی سابقه است . اینان برای مأمون ثابت کردند که محیط زمین بیست و چهار هزار میل است . مهارت آنان در ذیج و سایر مطالب علمی نیز فوق‌العاده بوده‌است.



مسلمانان راجع بمکانیك کارهای مهمی انجام داده و تالیفاتـی داشته‌اند که قسمتی از آنرا دست روزگاردر هم پیچیده و در کشمکشها مفقود شده است و در این علم ( مکانیك ) تتبع و تحقیق کرده‌اند و کتابهائی در ایـن خصوص تألیف کرده اند چنانـکه جرجی زیدان در تاریخ تمدن‌اسلام جلد ۵ ص ۵۵ مینویـسد یکی از دوستان دانشمندهندی اوموسوم به شیخ‌شبلی نعمانی اورا ازیك کتاب میکانیکی اسلامی آگاه

۱ ـ روم سابقاً کشوری بزرك و متمدن بوده که اکنون قسمتی ازآن بنام ایتالیا خوانده میشود دارای امپراطورانی بوده که برقسمت اعظم بل سراسر اروپا وقسمتی ازآسیای‌غربی فرمانروائی میکردند که مرکز آنها شهررم پایتخت کشور جمهوری ایتالیا است . قصر واتیکان که مقر پاپ بزرك مذهب کاتولیك است در این شهر واقع شده بناهای قدیمی وکاخهای با عظمت وکلیساهای مشهورنیز دراین شهرمیباشد

ساخته این کتاب تالیف رئیس الاعمال بدیع الزمان ابوالعزبن اسماعیل بن رزاز جزری میباشد و بنام ابوالفتح محمودبن محمد بن قزل ارسلان آل ارتق در اواخر قرن ششم هجری نوشته شده است و راجع بحرکات میکانیکی و افزارهای ساعت زمانی وساعت‌های مستوی و نقل اجسام و غیره صحبت میدارد و دارای تصویرهای رنگینی است که آلات نقاله ومتحرك وجر اثقال و امثال آنرا نشان میدهد وازتتبع و تبحرمسلمانان در مکانیك بخوبی حکایت میکند به قسمی که خود ، موضوع کتاب جداگانه‌ای میگردد .

مسلمین چیزهائی برای بلندکردن وزن های سنگین و غیره از قرقره ولوله و کلواء واهرم، آلات و افزاری میساختندکه با آب وغیره حرکت میکرد . وکتابی نیز بنام (**الحیل الروحانیه ومخانیقاالماء**) تـألیف فیلون بیزانطی و کتاب (**رفع الاشیاء الثقیله**) تـألیف هیرون اسکندری که قسطابن لوقای بعلبکی آنرا بعربی ترجمه کرده است . و غیر از ایـن دو کتاب کتابهای دیـگری هم بوده که فرنگیان آنرا در نهضت علمی اخیر بلاتین ترجمه‌کرده‌اند و اصل عربی آن مانند اصل یونانی مفقود شده‌است دراین کتاب تصویرها واشکالی هست که حرکت و نیروی آن آلات را بخوبی نشان میدهد .

ازجمله کارهای میکانیکی مهمی که درآن دوره انجام داده‌اند ساعت مشهور مسجد دمشق است و ابن جبیر که در قرن ششم هجری در طی سفرهای خود آن ساعت را دیده چنین شرح میدهد ـ سمت راست بیرون در جیرون نزدیك دیوار سنگی جلوی آن‌اطاقی است که بشکل طاق بزرگ دایره مانند میباشد و در آن اطاق دو اطاق مسی است که

بعدد ساعات روز با هندسه کامل دریچه های کوچك در آن کار گذارده شده و همین که یك ساعت از روز میگذرد دو گلوله ( دوسنج ) مس از دهان دوبازمسی میافتد این دو باز مسی روی دو کاسه مس قرار دارند یکی از آنها زیر دریچه اولی و دیگری زیر دریچه دومی میباشد . ته این دو کاسه سوراخ است و همینکه آندو گلوله مس در آن کاسه ها می‌افتند هردو بطرف درون غرفه میروند و بازها بطور سحر آسا گردن دراز میکنند و با سرعت وتدبیر شگفت‌آوری آندو گلوله را برمیدارند وطبعاً همین که دو گلوله در کاسه میافتد آوازی شنیده میشود ودریچه که مربوط بآن ساعت از روز است با یك لوحه مسی بسته میشود و همینطور ساعت بساعت دریچه‌ها بسته میشود و بحال اول برمیگردد .

طرز ساعت شماری در شب طور دیگر میباشد باین قسم که در قسمت هلالی دو طاق نامبرده دوازده دایره مسی قرار دارد پشت این دایره‌ها از پس دیوار شیشه گذارده‌اند و پشت شیشه‌ها چراغی است که با آب میگردد و همین که یك ساعت میگذرد نور آن چراغ به شیشه میافتد و آن دایره قرمز مینماید . سپس در ساعت دیگر دایره دوم سرخ رنك میشود تا پایان شب که همه دایره‌ها سرخ میگردند . در توی اطاق کار شناسی هست که دریچه ها و گلوله‌های مسی و شیشه‌ها را مرتب میکند .

# ۴۷ـ امام محمد غزالی (ابو حامد)

**از بزرگترین مؤلفین و فلاسفه بزرگ شرق و استاد**
**بزرگترین دانشگاه گیتی (مدرسه بغداد)**

غزالی ـ امام محمد غزالی که مشهور به ( **ابوحامد غزالی** ) است از اعاظم فقهاء شافعیه و از جمله بزرگترین علمای نقاد و فضلای مؤلفین بشمار میآید . عدد تألیفات اورا خواه بعنوان کتاب و رسالهٔ مستقل ، و خواه بعنوان حاشیه و شرح و انتقاد تا نزدیك به صد تألیف میشمرند .
غزالی اول کسیستکه ویرا بلقب **حجة اسلام** نامیده‌اند . غزالی درچهار صدو پنجاهم یاپنجاه یکم هجرت در قریه طابران یا غزاله از قراء طوس متولد و در مدت کمی در اثر ذکاوت فطری که داشته **مقدمات را** فرا گرفته و مقداری از فقه را پیش احمدبن محمد رازی خوانده سپس در نیشابور که از مراکز مهم علمی بود و همچنین در گرگان و غیره تحصیلاتش راتکمیل کرده بمقامی رسید که موقعیکه خواجه نظام‌الملك مدرسه نظامیه‌را دربغداد بنانهاد و برای استادی آنجا از علمای پایتخت خلافت مشورت خواست همگان **حجة الاسلام غزالی** راپسندیدند .

خواجه‌طی نامهٔ خوش‌لحنی امام‌راجهت‌پذیرفتن‌این‌سمت‌دعوت‌کرد.
امام غزالی از طوس به **بغداد** منتقل گشت و مدت چهار سال در

مدرسه نظامیه بغداد که در آنعهد یکی از بزرگترین **دانشگاههای گیتی** محسوب میشد عهده‌دار تدریس و تعلیم بود. وهمواره بیش ازسیصد تن ازفضلا وقت حاضر برای‌استفاده از بیانات‌او بوده اند امام غزالی تااندك مدتی اضافه بر آن مقام در امور دنیوی و سیاسی نیز فوق العاده نفوذ کردبطوریکه کارهای مهم سیاسی بدو محول شده و انجام می‌یافته‌است غزالی در پایان طریقه صوفیه را برگزیده و تمامی علایق دنیوی را پشت پا زده و از قیل و قال مدرسه کنار کشید و قدم بدایره زهد و انقطاع و تصوف گذاشته وبزیارت بیت‌الله مشرف وباظهار خودش در آنجا ازروح پاك حضرت خاتم الدنیا (ص) و حضرت ابراهیم خلیل استمدادی میشنود ودرمراجعت درمسجد اموی شام (سوریه) بنای تدریس گذاشت و مدتها درفلسطین و حجاز حتی درمصر بسیاحت و مسافرت میپرداخت ومدتی دربیت المقدس مشغول عبادت بوده. امام پس ازچهار سال کناره گیری اختیار کرده و با اینکه اکثر اوقات مشغول فکر و ذکر بود باز هم از اشتغالات علمی‌دست بردار نبود ودر فکر نجات و استخلاص‌غرق شدگان جهالت بوده‌است. عاقبت بموطن اصلی وزایشگاه خود(طوس) مراجعت کرد و در جوار خانه خود مدرسه ای برای طلاب دینیه و خانقاهی برای صوفیه تأسیس کرد و در آنجا حوزه‌ی درسش را برای همشهریان خود و فضلائی که ازاطراف خراسان بقصد استفاده بخدمتش میشتافتند از نو دایر کرد و باستثنای دوسه ساعتی که بحوزه تدریس صرف میشد باقی اوقاتش را در کتابخانه خود بتألیف میگذرانید



بغدادیکی ازبزرگترین شهرهای‌دوره تمدن اسلامی‌است که‌مرکز

خلافت و از جهت ابنیه و کاخهای با عظمت و جلال و قدرت و داشتن مدارس و دانشگاه در آن دوره کم نظیر بوده و اکنون نیز آن شهر باقی است و فعلا پایتخت عراق و از مهمترین شهرهای خاورمیانه است و محل شهر تا بحال چند مرتبه تغییر کرده است شهر بغداد از بناهای اسلامی است و موجب ایجاد آن شهر چنان بود که سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی و برادرش منصور کوفه را برای اقامت خود برگزیدند زیرا آنشهر بعراق و ایران که محل و مرکز یاران آنها محسوب میشد نزدیك بود سپس منصور در نزدیکی شهر انبار شهری بنام هاشمیه بنا کرد و اقوام و کسان خود را از علوی و عباسی که هاشمی نژاد بودند بدان شهر کوچ داد و برادرش سفاح نیز بهاشمیه آمد و همانجا در گذشته بخاك رفت و قبرش هم اکنون در آنجا است منصور چند سال دیگر در آن شهر ماند اما جماعتی بنام راوندیه درهاشمیه برمنصور شوریدند و منصور از شهرهای هاشمیه متنفر شده درصدد برآمد شهر تازه‌ای بنا کند و از هاشمیه برود پس ازجستجوی فراوان سرزمین بغداد را پسندیده آنجا را در سال ۱۴۵ هجری بنا کرده پایتخت خودساخت و شهری با عظمت گردید که بمدینه منصور یا شهر بغداد معروف شد. ساختمان بغداد در ساحل غربی دجله بشکل مدور آغاز گردید و در اطراف آن خانه‌هائی برای غلامان و ملازمان ساختند و چون نوبت خلافت به مهدی رسید لشکرگاه خود را در کرانه شرقی دجله قرار داد و آن محل به عسکر مهدی موسوم شد و تدریجاً اعیان و اشراف دولت بدان محل منتقل شده خانه ها و عمارتهای عالی برای خود بنا کردند و دربار خلیفه نیز بطرف مشرق دجله انتقال یافت و در دو طرف مشرق و مغرب دجله باغها و عمارات فراوانی ساخته شده بود.

همه‌ساله بر آبادی و عمران وحمام‌ها ومساجد وازدیادنفوس بغداد بحدی افزوده میشد که مورخین وجغرافی‌نویسان جمعیت بغداد را بطور اغراق آمیزی نوشته‌اند، یعنی برروی این موازین قیاس گرفته شده در مقابل هر گرمابه پنج مسجد ذکر کرده و شمارهٔ مساجد بغداد راسیصد هزار دانسته‌اند و بطور متوسط برای هر مسجد پنج نماز گزار فرض کرده و از آنرو نماز گزاران شهر بغداد را یك ملیون ونیم دانسته‌اند. ولی بطور کلی این ارقام با موازین علمی و ریاضی درست در نمیآید و فقط از عظمت و آبادی بغداد آنروز نموداری میباشد و از تمدن عالی آنروز مسلمانان حکایت میکنند. **طبری** میگوید در سال ۲۵۵ شورشی در بغداد واقع شد و در هنگام شورش صدهزار نفر از روی دجله عبور کردند این گفته طبری خوددلیل دیگری بعظمت وآبادی بغداد آنروز است. چه اگر صدهزار نفر از روی دجله عبور کرده‌اند لااقل ده‌برابر این عده از دجله گذشته اند واز اینرو میتوان‌جمعیت شهر را دو ملیون تا یك ملیون ونیم تصور کرد وطبعاً نیز دراطراف شهر دیه‌هاو آبادیهائی بوده که جمعیت آن بر آن‌افزوده میشود. ابن حوقل که در قرن چهارم هجری بغدادرا دیده دروصف آن چنین میگوید: «آبادی بغداد و کوفه بهم‌پیوسته است و نهرهای فراوانی از رود دجله جدا شده بساطراف جاری میشود».

عباسیان‌در دورهٔخلافت‌خود کاخهای مجلل ودژها وجامع‌های‌وسیع و دانشگاه در بغداد بنا کردند که برای نمونه یکی دو تا از آنها را دراینجانام میبریم. منصور نخستین خلیفه ایست که دست بساختمان زد که مشهورترین آنها **قصرالخلد** و **باب‌الذهب** میباشد. پس از منصور

خلفای دیگر عباسی در ساختمان بوی تاسی کردند و امیران و وزیران از خلفا تقلید کرده کاخهای مجللی بنا کردند که بنام آنان شهرت یافت. هرقدر تمدن و ثروت مسلمانان افزون میگشت شوق آنان بساختن عمارات وقصرها زیادتر میشد (و بعضی از خلفای عباسی بساختن شهرهای تازه علاقه داشتند مانند معتصم که شهر سامراء را برای ترکان بنا کرد) از جمله ساختمانها و کاخهای بغداد کاخ تاج (قصر التاج) و کاخ ثریا بود . المعتضد بالله خلیفه عباسی بساختمان بسیار علاقه داشت و قصرالتاج را در طرف مشرق بغداد بنا کرد اما ساختمان آن در زمان پسرش المکتفی پایان یافت . گویند معتضد هنگامیکه از مسافرتی بر میگشت ملاحظه کرد که دود بطرف کاخ میرود لذا از اتمام آن کاخ منصرف شده در دو میلی آنجا کاخی بنام قصرالثریا بنا کرد. درازای این کاخ سه فرسخ میشد و چهارصدهزار دینار صرف ساختمان آن گشت . معتضد این کاخ را با کاخ دیگری موسوم به کاخ حسنی بوسیلهٔ یك راهرو زیر زمینی متصل کرد که طول آن دو میل بود و کنیزان و اهل حرم معتضد بدون اینکه بیرون بیایند از آنراه زیر زمینی استفاده کرده از این کاخ بآن کاخ میرفتند این راهرو تا مدتی بود و همینکه برای اولین بار بغداد را سیل گرفت آنراه زیر زمینی خراب شد .

دیگر از کاخهای مجلل بغداد کاخ **دارالشجره** بوده که المقتدر بالله در اول قرن چهارم هجری این کاخ و باغ باصفا و زیبا را بنا کرد و آنرا بنام دارالشجره ( سرای درخت ) میخواندند، زیرا در این کاخ درختی از زروسیم ساخته ومیان دریاچه بزرگی برابر ایوان کاخ قرارداده بودند این درخت هشت شاخهٔ بزرك اززر وسیم داشت و بر هر شاخهٔ آن شاخه‌های کوچك دیگر اززروسیم ساخته بودند وروی شاخه‌های کوچك میوه‌های

گوناگون از جواهرات رنگارنگ دیده میشد بعلاوه پرندگانی از طلا و نقره روی شاخه‌های درخت بود که هرگاه نسیم می‌وزید ازاین پرنده‌ها آواز و چهچه برمیخاست ودرطرف راست درياچه مجسمه پانزده سوار بود و در طرف چپ نیز مجسمه پانزده سوار دیده میشد که لباس حریر پوشیده شمشیر در کمر داشتند و در دستشان نیزه کوتاه بود و وبه‌یک‌سمت حرکت میکردند وچنین بنظر میرسید که این سواران بجنگ یکدیگر میشتابند .

دیگر از کاخهای مجلل بغداد دارالمعزیه بوده که معزالدوله دیلمی آنرا بنا کرده و یك ملیون دینار بمصرف ساختمان آن رسید و سقف اطاقهای این کاخ را زر اندود کرده بودند و همینکه خواستند آن کاخ را ویران سازند هشت‌هزار دینار فقط برای کندن طلاهای سقف زرین کاخ خرج کردند ! . این بود نمونه‌ای از کاخها و بناها در آن عهد و اکنون از آنهمه کاخ و عمارت و باغ کوچکترین اثری نمانده است . بهرحال خلفا و امراء ودولتها و ممالك مختلف اسلامی بساختن مسجدها، بیمارستانها و کاخها و مدارس ودانشگاه وسایر بناهای‌عمومی توجه‌بسیارداشتند و در استحکام‌ومبانی آن دقت‌فراوان مبذول میداشتند واضافه‌برآن برای ساختن کاخها ومنظره‌ها پولهای گزاف خرج‌میکردند و از اطراف و اکناف گل و گیاه و درخت میآوردند و سالونهای خود را با اشعار و ابیات و صورتهای طلا کاری زینت میدادند و با نقش و نگارها و تصاویر چرنده‌ها و پرنده‌ها و مردان وزنان وگلها و گیاهها می‌آراستند .

خلاصه‌در بارهٔ آبادی بغداد(دارالسلام‌وپایتخت‌ممالك‌اسلامی) مطالب

بسیاری گفته و نوشته‌اند از آنجمله **اصطخری** که در قرن چهارم هجری آن شهر را دیده چنین مینویسد : مسافت کاخها و باغهای خلیفه از بغداد تا رود ( بین ) دو فرسخ است که بوسیلهٔ یك دیوار بهم متصل میشود و از رود ( بین ) بدجله میرسد . سپس عمارتها بدارالخلافه وصل شده از دجله‌رو بارتفاع میگذارد و تا شماسیه بمسافت پنج میل امتداد می‌یابد و از روبروی شماسیه تا طرف غربی حربیه پیش میرود و از آنجا ساختمانها پائین میآید و بکرخ میرسد .

سپس اصطخری میگوید که آبادی میان بغداد و کوفه ( یا میان دجله و فرات ) بهم متصل است وفقط از میان این آبادیها جویهای بسیاری از فرات کنده شده که شبیه به پنجره‌های متعدد میباشد .

آبادی آنروز ممالك اسلامی را باید بهمین نسبت مقایسه کرد که شهر بزرك و آبادی در عراق وشام و همچنین در اسپانی بلاد با عظمتی مانند غرناطه وقرطبه وطلیطله واشبلیه و غیره پدید آمده بود که اکنون یا دهکده یا شهر کوچك ویرانه‌ای شده یا بکلی از میان رفته است .



نوشته‌ها و گفته‌های غزالی میرساند که بیشتر دارای مسلك رئالیستی ( یعنی طریقه‌ایکه عبارت است از نشان دادن حقایق طبیعی و کیفیت امور بخصوص صنایع و ادبیات اعم از زشتی و زیبائی آنها) بوده که در اخلاق دینی و در حکمت الهی داخل میسازد .

امام بسیاری از آیات اخلاقی و اقتصادی قران مجید را با مفهوم جدید عصر ما مطرح بحث کرده از آن جمله حکایت می‌نماید .

روزی پیامبر علیه‌السلام با همراهان از کشتزاری میگذشتند

جوانی زورمند را دیدند که با تمام نیروی خود مشغول کار است یکی از خشك پارسایان که مفهوم حقیقی دیانت را نفهمیده بود گفت ای کاش این‌مردفعالیتی راکه برای دنیای خود بعمل می آورد برای دیگر جهان در عبادت خدا بعمل می آورد.

پیامبر بگویندهٔ آن سخن‌فرمود : بزرك سهوی کردی زیرا هرگاه این جوان بقصد تأمین زندگانی خود و گشایش روزی کار کند وهر گاه منظورش از رنج بردن آن باشدکه درامور زندگی‌خود سربار دیگران نشود و دست نیاز نزد دیگران دراز ننماید این فعالیت او در ردیف بزرگترین‌عبادتهای‌خداپسندانه محسوب خواهد گشت و هرگاه زحمت کشیدن و کار کردن او باین قصد باشد که اضافه بر تأمین معاش خود بتواندخویشاوندان‌فقیر ، بیو زنان، پیرمردان از کار افتاده ویتیمان‌محلهٔ خود و شهر خود را نیز نان بدهد و سر پرستی کند فعالیت وی در ردیف عبادت پیغمبران‌بزرك‌شمرده خواهدشد . سپس حضرت‌بدنبال کلام خودفرمود : آری هر گاه نتیجه‌کار و کسب‌ثروت‌او این باشدکه باخست و لئامت پولها را رویهم بگذارد تا بر اقران خود فخر و تکبر بفروشد البته درحکم‌این خواهد بود که‌عمری رابعبادت شیطان گذرانیده باشد .

جای دیگر امام‌غزالی مینویسد : گفته‌اند روزی عیسی بمردی رسید و از او پرسید : حرفه و کار تو چیست ؟آنمرد پاسخ داد من شبانه روز را در ذکر و نماز و عبادت خدا میگذرانم باز پرسید کی به تو نان میدهد ؟ مرد پاسخ داد : برادری دارم که او نان مرا میدهد. عیسی گفت پس یقین بدان عبادت خدا آن عملی است که برادر تو انجام میدهد نه آن چیزی که تو دلت را با آن خوش کرده‌ای !

**تألیفات غزالی**

تألیفات امام غزالی را زیاده بر نهصد گویند که گنجایش شرح آنها در این مختصر مقدور نیست و پاره‌ای از آنها دارای مجلدات بسیاریست .
از آنجمله **یاقوت التأویل فی تفسیر التنزیل** که چهل مجلد است . از تألیفات مهم او یکی **احیاء علوم الدین** است که بارها درلکهنو و مصر و استانبول وغیره چاپ شده و ازکارهای کتب مواعظ اخلاقی واسلامی و بهترین معرف مقامات عرفانی مؤلفش بوده و بتصدیق بعضی ازاجله مؤلفین کتب اخلاقی ، بعد از او در هر طبقه که آمده‌اند خوشه چین خرمن این کتاب نامی هستند : بیشتر تألیفات غزالی مکرر در ایران و خارج ازایران بزبانهای مختلف چاپ شده است کتابهائی نیز بفارسی دارد که از جمله کتاب **نصایح الملوك** است که برای سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی بزبان فارسی تألیف کرده و بارها درمصر وقاهره چاپ و به ترکی نیز ترجمه شده است . غزالی دارای بهترین و عالیترین تألیفات علمی و دینی و و اخلاقیست ویکی ازبزرگترین مؤلفین ودانشمندان بزرك اسلام است.
امام غزالی دارای اشعار و قصاید لطیف و عالی بعربی وفارسی است که بیشتر در سیر و سلوك سروده و از آنجمله است :

حلت عقارب صدغه فی خده — قمراً فجل بها عن التشبیه
و لقد عهدناه یحل ببرجها — فمن العجایب کیف حلت فیه



ایضاً از اوست :

کس راپس پرده قضا راه نشد — وزسر قدر هیچکس آگاه نشد
ارزوی قیاس هر کسی چیزی گفت — معلوم نگشت وقصه کوتاه نشد

ما جامه نمازی بسر خم کردیم وز خاك خرابات تیمم کردیم
شاید که دراین میکده‌ها دریابیم آن یار که در صومعه‌ها گم کردیم

غزالی در سال ( ٤٥٠ ) یا ( ٤٤٩ ) هجرت متولد شده است و وفاتش بنا بر مشهور نیز در روز دوشنبه چهاردهم جمادی الثانیهٔ سال ٥٠٥ یا بقول بعضی ٥٠٧ هجرت درقریه طابران نامی از قراء طوس واقع شده و در مدت عمر و تاریخ وفاتش گفته‌اند:

نصیب حجت اسلام از این سرای سپنج
حیات پنجه دچار ووفات پانصد و پنج

غزالی گفتن بحجةالاسلام بجهت انتساب او به دیه غزاله طوس یا برای اینست که شغل پشم ریسی پدرش بوده چنانیکه اشاره کردیم یا اینکه بجهت آنستکه پیره‌زنانی راکه پشم‌ریسیدهٔ خود رابرای فروش میآورده‌اند دیده وبفقر وضعف و ناتوانی ایشان رحم کرده و صدقه داده و مردمان را بصدقه‌دادن ایشان امر و تشویق میکرده است .

# ٤٨ - خطیب بغدادی

## مورخ و نویسنده مشهور تاریخ بغداد

خطیب بغدادی ـ احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بغدادی که معروف به **خطیب بغدادیست** یکی از مورخین و مشاهیر حفاظ و فقها بوده و در اکثر علوم متداوله دست داشته و در هر یك از آنها تألیفات بسیاری نگاشته که زیاد بر **شصت** میباشد بلکه به نوشته بعضی در حدود صد کتاب میباشد و مشهور ترین آنها کتاب **تاریخ بغداد**[1] است که در این اواخر در سال ۱۳٤۹ ه ق ـ ۱۹۳۱ میلادی در چهارده جلد چاپ و حاوی ترجمهٔ حال محدثین و علمای بغداد تا زمان خودش میباشد. مقدمه تاریخ بغداد که بشرح اصل و اسم و تاریخ بغداد محتوی بوده در سال ۱۹۰٤ میلادی در پاریس چاپ شده است.

خطیب بغدادی با اینکه از اعاظم فقها بوده و در علوم دیگر نیز توانا بوده در تاریخ و علم حدیث شهرت یافته است.

**وفات خطیب و داستان قبر او**

وفات خطیب روز دو شنبه ـ ۷ ـ ذیحجه سال چهار صد و شصت و سه هجرت (٤٦٣ ه ـ ق) در بغداد در هفتاد و یکسالگی واقع شده و بحسب

۱ـ مختصر شرحی از بناء و تاریخ بغداد و عظمت آن در دورهٔ تمدن اسلامی ضمن شرح حال غزالی درج گردیده.

وصیت خودش درجنب قبر **بشر حافی** مدفون گردید. گویند که شیخ ابوبکر بن زهراء صوفی، قبری برای خود نزد قبر بشر حافی تهیه کرده و هر هفته یك مرتبه در داخل آن قبر خوابیده و تمامی قران را تلاوت می‌کرد و بعد از وفات خطیب که میخواستند نزد قبر بشر دفنش کنند اصحاب حدیث نزد ابوبکر مذکور آمده و خواستار دفن خطیب در قبر مذکور گردیدند ابوبکر هم شدیدا امتناع کرده تا ایشان قضیه را به ابو سعد صوفی اظهار کردند ابوسعد ابوبکر را احضار کرده و گفت نمی‌گویم که تو قبر خود را که بدان ترتیب برای خودت تهیه کرده‌ای به خطیب بده لکن همین قدر میگویم اگر بشر زنده بود و تو هم نزد او نشسته بودی و در همان حال خطیب وارد شده و بخواهد که او نزد تو بنشیند آیا دوست داری که تو بالاتر از خطیب و نزدیکتر به بشر نشسته باشی؟ گفت نه، فورا بلند شده و خطیب را در جای خود می‌نشانم، ابوسعد گفت اکنون هم باید همین طور باشد. پس ابوبکر در اثر این جمله راضی شد که خطیب را در همان قبر او دفن کنند. باری گویند که خطیب بلا عقب بوده و در حال مرض موت چون اولادی نداشته تمامی اموال خود را به فقراء و فقهاء و اصحاب حدیث تقسیم کرد و کتابهای خود را نیز بمسلمین وقف و وصیت کرد که لباسهایش را نیز بعد از وفاتش تصدق نمایند. و گویند خطیب در مکه به نیت آنکه بغداد را تاریخی نوشته و در جامع منصوری بغداد تدریس و املای حدیث کند و در جوار قبر بشر حافی مدفون گردد **آب زمزم** نوشیده بود اینك به هر سه مرام خود موفق گردید و از اشعار اوست ــ ان کنت تبغی الرشاد محضا ــ لامر دنیاك والمعاد ــ مخالف النفس فی هواها ــ ان الهوی جامع الفساد.

# ۴۹ ـ فخر رازی

**از بزرگترین حکما و علمای اسلام، مؤلف تفسیر مفاتیح الغیب**

فخر رازی ـ که به امام رازی و امام فخر الدین و شیخ الاسلام و ابن خطیب الری[1] نیز مشهور بوده یکی از بزرگترین حکماء و علمای زمان خود است که در علوم عقلیه و نقلیه از تاریخ و کلام و فقه و اصول و تفسیر و حکمت و ادبیات و ریاضیات، مرجع استفاده افاضل که از بلاد دور و نزدیک حاضر بحوزهٔ درس او میشدند بوده است.

در حوزهٔ درس امام رازی بیش از دو هزار دانشمند برای استفاده می‌نشستند حتی در موقع سواری نیز قریب سیصد تن از فقها، تلامذه او بجهت استفاده علمی در رکابش میرفتند و با این همه بسا بودی که در اثر ژرف بینی و غوررسی اقوال حکمای یونان و تعمق در جرح و تعدیل آنها بعضی از شبهات و شکوکی در مطالب عقلیه و دینیه ابراز کرده و

۱ـ ری از شهرهای با عظمت و بزرگ ایران و نزدیک طهران حالیه بوده که بدست مغول خراب شده و آثاری از برخی بناهای قدیمی آن نیز تا بامروز باقیست. این شهر در قرن ششم بیش از پانصد هزار نفر جمعیت داشته اکنون شهرری بخشی از شهرستان تهرانست که مرکز آن شهرری (حضرت عبدالعظیم) که در سرراه شوسه تهران به قم و دارای ۲۰ هزار نفر جمعیت است و مرقد حضرت عبدالعظیم و مدفن بسیاری از سلاطین و علماء و بزرگان میباشد.

وافکار واذهان مستمعین را در اضطراب و تشویش انداخته بسا که از حل و مدافعه آنها خودداری کردی. اشکالات رازی دسته بسیاری از دانشمندان رابخود سر گرم ساخت و آراء و عقاید درست علمی راسست گردانید و دیگر نام فارابی و ابن سینا در انجمن‌های دانش کمتر برده میشد مگر باخورده گیری‌فخر رازی!! و آنانکه خطابیات را ازمقدمات برهانیه تمیز میدادند بسا در رد اشکالات فخر رازی ناتوان بودند و خورده گیریهای شبه علمی امام درافکار دانشمندان تأثیرشگفتی داشت.

**برهان قاطع ایشانرا بچشم دیدم !!**

امام رازی که در حوزه درسش چنانکه گفته شد بیش از دوهزار عالم می‌نشستند واوهم در علوم افاده میداد، و هر جا که آرای مذاهب مختلف را می‌بایست بیان نماید همینکه **باسمعیلیه**[1] میرسید میگفت

۱ ــ اسمعیلیه‌عقیده دارند که پس ازامام جعفر صادق‌علیه‌السلام فرزندش اسماعیل جانشین وی شده است و در سال ۱۵۹ از هجرت از دنیا رحلت کرده وفرزندش محمد جانشین‌وی شده است. لکن شیعهٔ اثنی‌عشری معتقدند که اسمعیل در سال ۱۴۵هجری قبل از وفات امام ششم از دنیا رفته استو پس ازشهادت‌امام‌ششم،موسی بن‌جعفر علیه‌السلام جانشین آن امام بوده است بهرحال اسماعیلیه یا شش امامی‌ها که از فرق شیعه محسوب میشوند دوتیره هستند که یک‌تیره ازآنها (آقاخانی) هستند که مرکزشان درپاکستان است و تیره دیگر آنها بنام (بهره) معروف هستند و اکثریت اسماعیلیان را تشکیل‌میدهندومرکزشان درهندوستان‌است. ازاسماعیلیه‌اضافه برهندوستانو پاکستان عده‌ای نیزدرایران وسوریه وافریقازندگی میکنند وجمعیت‌آنانرا در حدود ده یا بیست ملیون نفر تخمین زده‌اند.

( پیروان ملاحده که خدا سرنگونشان کند چنین و چنان میگویند و حال آنکه برهانی قاطع برحقانیت خود ندارند !! )

البته ما هم کم و بیش شنیده یا خوانده‌ایم که اسماعیلیه که در کار خود مردمانی هشیار و بیدار بودند و قلعهٔ محکمی مانند **دژ الموت** و امثال آنرا در اختیار داشتند پیوسته مواظب و مراقب حرکات دشمنان خود بودند ، و جاسوسان از جان گذشته در گوشه و کنار داشتند که گاه گاه بمخالفین خود ناگهانی می‌تاختند و آنان را بخاك و خون درمیکشیدند و تا چندی زبان بدگویان را از بیم خنجرهای خونریز مأمورین خود که فدائی نامیده میشدند در کام آنها می خشکانیدند .

روزی مردی دانش آموز با لباس اهل علم کتابی زیر بغل بحوزهٔ درس امام وارد شد و تا آخر درس برجای ماند روزهای بعد هم آمد و البته او هم مانند صدها امثال خود در صف دانش آموزان می‌نشست و هرچند یکبار در مباحثه علمی و جدال طلاب وارد میشد و اتفاقاً از عهده بیان نکته های دقیق علمی هم خوب بر می آمد تا آنجائیکه پس از دو هفته بعنوان یك طلبه فاضل و فصیح شناخته گشت و اعتماد استاد را جلب کرد . روزی چندان صبر کرد تا حوزهٔ درس از هم پاشید و امام از وی پرسید :

آیا حاجتی داری ؟ عرض کرد : مطلبی محرمانه دارم . امام پیش افتاد اورا باخود بدرون اطاقی برد و از آن نیز بدیگر اطاق که خلوتخانه مخصوص و کتابخانه بود رفتند و شاگرد درستکار همین که وارد خلوت گشت در رااستوار بربست و بی محابا پیش دو دیده امام را بالای دو دست بلند کرده برزمین کوفت ( لیکن بنرمی ) سپس کاردی تیز و دو دم که

لای جلد کتاب پنهان کرده بود بیرون کشید بحلقوم امام نهاده گفت :

**- سیدنا میفرماید اینست برهان برندهٔ ما که سزاوار فهم تو میباشد !** اما از آنجا که احترام برخی از فضایل تو بر ما لازم است دومین برهان را هم فرستادیم . این کیسه پر از سیصد دینار زر سرخ نیشابوری است و هر ساله نیز همین مبلغ از وکیل ما ، در ری ابوالفضل نباتی برای تو برقرار خواهد بود و خواهد رسید مگر آنکه باز بار دیگر زبان درازی نمائی که برهان نخستین را خواهی یافت !

امام پس از آنکه این وضع را دید بالتماس و زاری آمده و بزبان حال میگفت :

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود

ورنه هیچ از دل بی رحم تو تقصیر نبود

وسپس افزود اعتراف دارم که بد گفته و بد کرده‌ام ، برهان دومین را با دل و جان پذیرفتم و عهد می‌بندم که مادام‌العمر از حق شناسی **سیدنا** باز نایستم .

باید یاد آوری نمایم که پیروان اسماعیلیه **حسن صباح** و جانشینان وی‌را بعنوان (سیدی) یعنی خواجهٔ من یا (سیدنا) یعنی خواجهٔ ما خطاب میکردند .

امام رازی از آن تاریخ به بعد هر زمان که در اثنای وعظ یا درس سخن به نقل‌قول بیان آرای اسماعیلیه منتهی میگشت با بیانی مبهم از آن در میگذشت و این بر شاگردان هوشمند او روشن شد تا سر انجام ازاو پرسیدند که چگونه است (پیشترها در باره اسماعیلیه نفرین کرده آنان را بلقب ملحد و زندیق میخواندید و مدتی است که راه و رسم

مجامله و ابهام را پیشه خود ساخته‌اید ) .

امام لبخندی زده می‌فرمود :

**برهان قاطع ایشانرا بچشم خود دیدم ! !**

**اواخر زندگانی فخر رازی**

فخر رازی عاقبت به خوارزم رفته وبجهت پارهٔ مذاکرات دینیه که باعلمای آنجا کرد محکوم باخراج بلد گردید . پس به ماوراء النهر رفته و باز بهمان سبب تبعید و به ری که وطن اصلی و مولد او بود برگشته ویك طبیب ثروتمندی که فقط دو دختر داشت هردو را بعقد ازدواج دو پسر اودر آورد وباندك فاصله‌خود طبیب مرده وتمامی‌ثروت‌او به حیطه تصرف امام در آمد . پس بخراسان رفته و مورد عنایت ملوکانه سلطان خوارزمشاه واقع گردید و عاقبت درهرات توطن کرده و به هردو زبان عربی و فارسی وعظ کردی و در حال وعظ وجد و حالی بدو دست میداد که بسیار میگریست‌وروزی در بالای منبر اهل بلد را عتاب کرده واین شعر را فرو خواند .

المرؤمادام حیا یستهان به　　　و یعظم‌الرزء فیه حین یفتقد

و نیز بهر یك از دو زبان ( تازی و فارسی ) شعر نیزخوب میگفته است و از اوست .

نهایة اقدام العقول عقال　　　و اکثر سعی‌العالمین ضلال

وارواحنافی‌وحشته‌من‌جسومنا　　　و حاصل دنیانا اذی و وبال

ولم‌نستفد من بحثنا طول عمرنا　　　سوی أن جمعنا فیه قیل وقال

و کم قدر أینا من رجال‌ودولة　　　فبادوا جمیاً مسرعین و زالوا

وکم من جبال‌قد علت‌شرفاتها　　　رجال فزالوا والجبال جبال

اروا حنا لیس تدری این مذهبها وفی التراب تواری هذه الجثث

کون یری و فساد جاء یتبعه الله اعلم ما فی خلقه عبث

از اشعار فارسی او

گز دل من ز علم محروم نشد

کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد

هفتاد و دو سال عمر کردم شب و روز

معلومم شد که هیچ معلوم نشد

کنه خردم در خور اثبات تو نیست

و آرامش جان جز بمناجات تو نیست

من ذات ترا بواجبی کی دانم

داننده ذات تو بجز ذات تو نیست

هر جا که ز مهرت اثری افتاده است

سودا زدهٔ بر گذری افتاده است

در وصل تو کی توان رسیدن کانجا

هر جا که نهی پای سری افتاده است

**مصنفات فخر رازی**

**فخر رازی** در فنون و علوم متنوعه تصنیفات بسیاری دارد که فقط چندی از آنها را دراینجا ذکر مینمائیم . **اساس التقدیس** یا تأسیس التقدیس در کلام که برای **ملك عادل سیف الدین** تألیفش داده و هدیه‌اش کرده و درقاهره چاپ شده. **اسرار النجوم** چنانکه به نقل کشف الظنون ذهبی این کتاب را به فخر رازی نسبت داده و گوید : که آن سحر صریح است . **تفسیر کبیر** که بنام مفاتیح الغیب است ـ **المباحث المشرقیه** که

کتابی است بزرك در علم الهی و طبیعی و تمامی آراء حکما و نتایج اقوال ایشانرا باجوابهای آنها حاوی بوده و بگفتهٔ کشف الظنون ظاهر بعضی از کلمات آن مخالف ظاهر شریعت حقه بوده لکن در مقام تحقیق معلوم میشود که در معنی مخالفتی نیست و فقط مخالفت لفظی است **محصل افکار والمتقدمین و المتاخرین من الحکماء والمتکلمین** که در قاهره با **تلخیص المحصل** خواجه نصیر الدین طوسی باهم چاپ شده۔ **تفسیر قران مجید** که همان مفاتیح الغیب و به تفسیر کبیر معروف و بارها در مصر و اسلامبول چاپ شده و بقول ابن خلکان حاوی مطالب غریبه میباشد و لکن خود فخر رازی موفق باکمال آن نشده و شیخ نجم الدین احمد بن محمد قمولی تتمه‌ای بر آن نوشته و او نیز پیش از تکمیل وفات یافته و قاضی القضاة احمد بن خلیل خویی، ناقص ماندهٔ آنرا تکمیل کرده و بپایانش رسانید.

و کتب بسیاری نیز در علوم مختلفه منطق و حکمت و کلام و هندسه طب و غیره‌ها تألیف کرده که مهمتر ازهمه تفسیر کبیر مذکور در فوق است. از جمله کتابهای امام رازی آداب الملوك[۱] است که دررفتار و

۱ ــ مینویسد : بدانکه چون پادشاه سایهٔ خداست و نایب پیغمبر باید او راخصلتهای آراسته وطریقتهای پیراسته باشد و بقدرامکان در کل احوال تشبه پیغامبر کند وما از آن نه صفت اندرین کتاب بیآوریم و کتاب را بر آن ختم کنیم اصل اول : پادشاه باید که حکیم باشد ... اصل دوم : پادشاه باید که کریم بود... اصل سوم : پادشاه باید که اندیشه او بر قول وفعل او غالب بود وازکارها بمبادی قانع نبود ... اصل چهارم : پادشاه باید که در عفو فرمودن تأخیر نفرماید و در عقوبت کردن اندیشه فرماید زیرا که

بقیه در صفحهٔ مقابل

گفتار و کردار سلاطین و اندرز بپادشاهان نوشته که در حاشیه بذکر چند سطری از آن میپردازیم .

وفات فخر رازی در روز دوشنبه عیدفطر اسلامی سال ششصدوششم هجرت مطابق هزارو دویست و نهم میلادی درحدود شصت ودو یاهفتاددوسالگی درهرات[1] واقع شده و بنوشته بعضی محض احترام وتجلیل بسیاری که از طرف دولت وقت دربارهٔوی بوده دردل فرقهٔ **کرامیه**[2] تولید حسد کرده ومسمومش نمودند .

بقیه از صفحهٔ مقابل
باشد که در ثانی‌الحال پشیمان شود و از پشیمانی هیچ‌معنی‌حاصل نشود... اصل پنجم: پادشاه باید که بر رعیت نیک مشفق بود و بر طریق داد کردن ملازمت نماید که پیغامبر میفرماید : عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنه و علت این آنستکه که نفع عبادت با آنکس گردد اماعدل با همه خلایق گردد . اصل ششم : پادشاه باید که مخالطت و مجالست‌با اهل علم و فضل کند زیرا که پیدا کردیم که کار پادشاه سیاست کردن ظاهر است و کار عالم سیاست کردن باطن است و نظام و قوام عالم بوجود هر دو حاصل شود ... اصل هفتم باید که پادشاه چندان مهیب نبود که اصحاب تجارب جهة مصلحت بروی عرضه نتوانند کرد و چندان حلیم نبود که هر کس هرچه با وی تقریر کند .

۱ ــ از شهرهای بزرگ‌ومعتبر خراسان‌قدیم که‌سالها مرکزحکومتهای ایرانی بعد ازاسلام وکانون نشر تمدن ایرانی وتا دورهٔ سلطنت ناصرالدین شاه قاجار جزء خاک‌ایران‌بوده‌واکنون جزء خاک کشور پادشاهی افغانستان (همسایهٔ شرقی ایران) در کنار هریرود واقع شده و در حدود هشتاد هزار نفر جمعیت‌دارد .

۲ ــ به کتاب ۷۳ ملت رجوع شود.

# ۵۰ ـ ابن مسکویه

## فیلسوف و طبیب اسلامی درقرن پنجم هجری

ابن مسکویه ـ احمد بن محمد یاابوعلی‌بن مسکویه ازبزرگترین فلاسفه واطبای اسلامی اوائل قرن‌پنجم هجرت بوده است و با ابوریحان بیرونی و ابن سینا و نظائر ایشان معاصر است و اضافه برمهارت درهر دوقسمت علمی‌وعملی طب که داشته ، در لغت و منطق و ادب وشعر و کتابت و ریاضیات و اقسام فلسفه فاضل بوده است .

**ابن مسکویه** مدتی خازن کتب ( کتابدار ) ابن‌العمید بوده‌است و در دربار ملوك دیالمه ندیم مخصوص عضدالدوله[1] دیلمی و محرم اسرار و خزانه‌دار بیت‌المال وی بوده و از دو جهت لقب خازن داشته و جدش یعقوب نیز خازن ری بوده است .

**از تألیفات او** الفوزالاصغر در فلسفه که در بیروت و قاهره چاپ شده ـ احوال‌الحکماء المتقدمین وصفات انبیاءالسالفین و احوالهم ـ الاشربه و ما یتعلق

۱ـ عضدالدوله دیلمی (۳۳۸ـ۳۷۲) یکی از مقتدرترین پادشاهان بعد از اسلام ایران بوده و آثار و بناهائی نیز در فارس وبغداد از خود بیادگار گذارده از جمله بندامیر برروی رودخانه(کر)درفارس و بیمارستان بزرگ و مجهزی در بغداد بنام بیمارستان عضدی تاسیس کرد .

بها من‌الاحکام‌الطبیه ـ تهذیب یا طهارة الاعراق که دراخلاق و حکمت عملیه بسیار مفید است و بارها در مصر و بیروت و قاهره چاپ شده و خواجه نصیر طوسی در دیباچه کتاب اخلاق ناصری، این کتاب ومؤلفش را ستوده وهم بامر ناصرالدین محتشم از عربی بفارسی ترجمه‌اش کرده و دو قسم دیگر از حکمت، تدبیر منزل و سیاست مدن را بدان افزوده و به **اخلاق ناصری** موسومش ساخته وبارها درایران چاپ شده است.
دیگر (جاویدان خرد) است گویند که اصل این کتاب که در آداب و اخلاق و حکم است تألیف هوشنك شاه پیشدادی یا بعضی از حکماء ودانشمندان عصر او بوده که بنام‌وی تألیف کرده‌اندو همچنان‌درخزانه‌ایشان محفوظ بوده‌تادرزمان مأمون عباسی بدست آمده‌ووزیرش‌حسن‌بن‌سهیل قسمتی از آن‌رامخلص‌و بعربی‌ترجمه‌اش کرده‌و آنرا ملخص‌جاویدان‌خرد موسوم‌ساخته‌وابن‌مسکویه‌نیز همین مخلص عربی را مرتب ومهذب کرده ومطالب‌مهمی‌بدان افزوده و بفارسی ترجمه‌اش کرده و بنام اصلی‌قدیمش جاویدان‌خرد مسمی گردانید وعین ملخص‌عربی مذکور راهم‌دردیباچه کتاب آداب‌العرب‌درج‌ساخته‌وعلامه‌**محسن امین‌عاملی** کتاب آداب‌العرب راکه حاوی ملخص مذکور هم هست در مجلد دهم اعیان الشیعه ضمن شرح حال ابن مسکویه در شصت و چند صفحه نقل کرده و در دمشق (شام) چاپ شده است ـ وهمچنین تألیفات دیگری نیز از ابن‌مسکویه هست که از ذکرش صرف نظر میشود که موجب تطویل کلام نشود.

وفات ابن مسکویه در نهم‌صفر چهارصد و بیست یا بنا برمشهور بیست‌ویکم هجری‌قمری در اصفهان واقع و در تخت‌فولادمدفون است.

**پایان**

## فهرست مأخذ این کتاب

غیر از آنچه در ذیل صفحات از کتب و مقالات مورد استشهاد و استناد قرار گرفته بقیه از قرار ذیل است


تاریخ تمدن اسلام — جرجی زیدان
ملل و نحل — شهرستانی
تاریخ علوم — پیر روسو
تاریخ آموزش و پرورش — پروفسور صدیق
عزة الامس وذله الیوم — بلبله بادکوبه
درتکاپوی تمدن — آدوین پالو
آینده — دوره
احیاء العلوم — حجة الاسلام غزالی
چهارمقاله — عروضی سمرقندی
تقدم — دوره
آثارالشیعة الامامیه — عبدالعزیز جواهر کلام
رباعیات خیام — خیام
مراصدالاطلاع فی معرفة الامکنه والبقاع — یاقوت حموی
گفتارهای رادیو — دایره تبلیغات رادیو
قصص العلماء — محمدسلیمان تنکابنی
تاریخ مفصل ایران — دکتر عبدالله رازی
تاریخ ادبیات ایران — دکتر شفق
خیام شاعر — بزرگ علوی
تاریخ فلاسفه اسلام — مرتضی مدرسی
تاریخ شعراء — ذکاءالملک
تاریخ علم — ژرژ سارتن
تاریخ تصوف دراسلام — دکتر غنی
تاریخ تحولات اجتماعی
اطلاعات ماهانه — دوره
فرهنگ امیرکبیر — خلیلی وشمیم
اطلاعات در نیم قرن — مسعودی
کیمیای سعادت — غزالی
یادگار — دوره
سخن — دوره
طبقات سلاطین اسلام — استانلی لین پول
شوخی علماء — رحیمزاده صفوی
جغرافیای مفصل عمومی — عباس اقبال
داستان بشر — هندریك ویلم وان لون
گاهنامه — دوره
عجائب المخلوقات — زکریای قزوینی
نزهة القلوب — حمدالله مستوفی
مکتب های سیاسی — بهاءالدین پازارگاد
سعدی نامه — وزارت فرهنگ
لغات تاریخی و جغرافیائی — احمد رفعت افندی
تعلیم و تربیت — وزارت فرهنگ
قادة الفکر ( پیشوایان فکر ) — دکتر طه حسین
اخلاق ناصری — خواجه نصیرطوسی
کلیات سعدی — به تصحیح فروغی

مآثر و آثار — اعتماد السلطنه
ریحانة الادب — مدرس تبریزی
قصص قرآن — صدرالدین بلاغی
فرهنگ عمید — حسن عمید
تاریخ گزیده — حمدالله مستوفی
مقالات علمی و سیاسی — فرصة الدوله
قهرمانان تمدن — ژزف کاتلر
گنجینی از کتاب پلو تارك — پلوتارك
بزرگان دنیا — ترجمه روحی
ریاض العارفین — رضا قلیخان هدایت
نامه دانشوران — ازمؤلفین اربعه آن
اعتماد بنفس — سموئیل اسمایلز

جغرافیای تاریخی ایران — استاد بارتولد
راز کامیابی مردان بزرك — مهرداد مهرین
نجوم برای همه — رزم آراء
رسالات هفتگانه — پروفسور لطفی لونیان
تاریخ فلاسفه بزرك — عمادی
سیرحکمت در اروپا — فروغی
تاریخ و جغرافیای غرب
ایران — دکتر کریمی
تاریخ تمدن — عباس اقبال
فجرالاسلام — احمد امین مصری
ضحی الاسلام — احمد امین مصری

# فهرست کتاب